جزء اول هدایه

۲۳۲۷۱

...ت هنر از نکو و جاهل اگر لب ال کبر است بمذلت جهالت
...محلا استادم از بیجا رحمت بر لب مرا ز وبید استاد داده است
...جاهلان حرف راست بن بباد دروی دانایان وطن کن
...به را دروی است خوش ننمایند بلکه آنکه خود کور است چه بود
...سیان را مجوز بتصلیت و اهلیت بی مسلک رفیعه تربیت
...یل بر بیقدریات لحجت لابست در ماده منع عزلت و عطلت
...ای اینجانب قلمی فرموده بودند معلوم گردید دانا و الوکلی
...روزی از خوان نعمت تناول میکشند گوش بر هلاله ماه
...ت ۲ ابی اشعار کشیده بس برکس بر کوی کسی غث
به پروا...

بعیش تصور فرمایند   سنگ دل است هر که بلطایف ملایم است
پنهان درون سینه به بین به دانه را معنی فهما در محفل حاذق
باطنان که اینه دلار و روشن ضمیر اند ملایم باطنان صورت را که بیخت تر
از رسالت انبیا مرتبه و منزلتی نیست در کلام ملایم انجا غریب خود دل از ازل
ناملایم بیمرک مردن است اگر زر نشیرین رباعی جسته فیسکم را ای محو شده
خود را از اول میکشند آنچه دید بدیدند از آنکه خود کرده را
علاج سبب الحال تاسف خوردن نمود ندارد لازم که از اندیشه نا هم
مرد مخبر باشند   ازان منشی با نوا کی ... که مرغ هنه خفته را
کشف خبر عجب زمانه است و طرفه حال زمانیان که دیده لطارت
... خود ... کسیان ...

۱۸۱

هو العلیم
عنایت حاجی صاحب

مین نمک سانبهرا پهتکری
نیم تار پاو ۱/۲

همه را باش مل کرده و در دیگ سفال انداز و در دیگ دیگر و دیگ زاغ و من
بر دهن او نهند چنانچه دهن اول و الا در دهن این در آید پس سر بگیرد سنگ سفیده سه دو بشه
و او را سر به سحق کنند و سا و کیب او کوبند داخل کرده بار بسائیده

سخن عشق جز بار بگو

آن نازشاه زنبان شعر بر حسن جمال
خط کوی سر آن نقطه خال
چیستان

۲ چو کان خط کوبی سر آن نقطه خال چیستان آن کتابی است که جانش نیست
پیش چشم زنده بیرون از دلم چو جلوه گر شد بعشق نعره ها میزند زبانش نیست

۸ سرگشته‌ای که بیا به سر گشت بهیم زوال گریه ها میکند ندارد چشم
خند ها میکند و بانش نیست

خص
زلف را گفتم سیه چون بخود پیچیده گفت نص رباعی
شوخ زنگش سیاه زلف تو جیم است خدمت جون الف ابروانش
عاشقان از بهر رنجش جان گفته اند

هرکه با خود شنبه پنجشنبه بخود پیچیده گفت

جنگل بیابان خیابان لاخستان دشت
جنگل
قلم کلک قلم
خانه
فتح فیروزی نصرت مفتوح فتح

آسمان اسب
آسب اشهب هیون فرس فارس سمند گیت ره انجام اسکای ادنگه

درخت اشک شجر بر، بار ثمر
اسم ثمر
انجمن محفل بزم

ماه جبر مه بدر هلال
آفتاب خورشید شمس مهر
مهر خور (؟)
آسمان فلک سپهر
کاخ گردون (؟)

۸ الماس

ستاره
ستاره انجم سیاره
کوکب کواکب

دوستی
دوستی محبت یاری
یار ...

بطالعه ...
مروارید ...
انصار و داد

بسم الله الرحمن الرحيم ط این فالست که یحیی بن
خالد برمکی جهت هارون رشید بر سبیل اختصار ساخته تا در سفر و حضر
با خود داشتی و صلاح و فساد امور دران دیدی طریق دیدن این
فال چنانست که نیت صادق کند و از روی صدق و اعتقاد فاتحه خواند
و بصدق دل انگشت بر یکی خانهای این دایره نهد و بر عبارت
نظر کند و حقیقت را از انجام معلوم کند دایرها مذکور انیست

یکی و یکی	یکی و دو	یکی و سه	یکی و چهار	یکی و پنج
دو و یکی	دو و دو	دو و سه	دو و چهار	دو و پنج
سه و یکی	سه و دو	سه و سه	سه و چهار	سه و پنج
چهار و یکی	چهار و دو	چهار و سه	چهار و چهار	چهار و پنج
پنج و یکی	پنج و دو	پنج و سه	پنج و چهار	پنج و پنج

یکی و یکی

این فال تو اصل دوستکامی ست ؛ با دولت و بخت کامرانی است ؛
مقصود تو جمله حاصل اید ؛ زیرا که دلیل شادمانی ست ؛

یکی و دو

این فال تو هست با سعادت ؛ اقبال تو شود زیادت ؛
گر این حاجت تو روا شود زود ؛ همراه تو خدای یار بادت ؛

یکی و سه

این فال ترا نیکو نیاید ؛ زیرا که ازان خجالت آید ؛
گر صبر کنی امید باشد ؛ که کار تو ز صبر بهتر آید ؛

یکی و چهار

این فال تو هست با زوال ؛ شاید که دران کنی تامل ؛
در آخر کار تو بر آید ؛ گر تو با خدا کنی توکل ؛

یکی و پنج

فال که ز دین مقابل آمد ؛ با دولت و بخت قابل آمد ؛
اندیشه که کرده حقیقت ؛ شکر است که زود حاصل آید ؛

فال

دو و یکی

فال که آخری نوان تکلیف ، باید که داران کینی توقف ،
گر صبر کنی تو اندرین کار ، یابی ز خدائی خود تلطف ،

دو و دو

این فال تو دان که بهتر آمد ، بر شاخ امید تو بر آمد ،
مقصود و مراد هر چه داری ، خوش باش که جملگی بر آمد ،

دو و سه

فال تو هست بختیار سیے ، ایزد تو مراد بختیار سیے ،
تعجیل مکن که تا بر اید ، هر کاری که در ضمیر داریے ،

دو و چهار

فال تو نیکوست لیکن آن کار ، بود ست بخت بر تو دشوارے ،
دل دار قوی که این مرادت ، آسمان شود ت باخر کار ،

دو و پنج

در کار تو هست دوست کامی ، یابی تو مراد تا بی شمارے ،
میدان که بیابی آرزو را ، در دولت بخت شاد کامی ،

شش و یکی

اندیشه که کرده ، حذر کن ، بر قدرت امر حق نظر کن ،

این کار مکن که رنج یابی ، از صبر بکرد خود سپر کن

این فال مبارکست همایون ، گردد همه کارهات موزون
مقصود و مراد در دل که داری ، بیشک شودت تمام کنون

فال تو هست بختیاری ، ایزد تو مراد بختیاری
تعجیل مکن که تا برآید ، هر گاه که در ضمیر داری

فال تو نیکوست لیکن انکار ، بودست بخت بر تو دشواری
دل دار قوی که این مرادات ، آسمان شودت یا آخر کار

در کار تو هست دوست کامی ، یابی تو مرادهائی بی شماری
میدان که بیابی آرزوها ، در دولت بخت شادکامی

فال که آخری موافق آمد ، پر نور چون صبح صادق آمد
وین کار که بسته است اکنون ، انعام خدا فایق آمد

فال

سه و چهار

فال که زدی نو از سعادت اقبال قبول تو شد زیادت

زین فال نیکو امید میدار یابی همه مقصود و مرادات

سه و پنج

کار تو همه نظام گردد وز صبر با انتظام گردد

تعجیل مکن بکردن این کار شاید که فلک بکام گردد

چهار و یکی

این فال تو آمده ست روشن کار تو شود چون روز روشن

بر دشمن خود شوی مظفر لیکن بگهین تست دشمن

چهار و دو

این فال با سعادت آمد اقبال و روز زیادت آمد

باز آی بشکارگاه مقصود خوش باش که بر کشادت آمد

چهار و سه

این فال بدانکه دل کشاید زیرانک نسیم راحت آمد

هر بیگانکه هست یار باید بی بد یقین نمیکشاید

چهار و چهار

چهار و چهار

این فال تو دل گشاد گردد ... دوران تو بر مراد گردد
بیداد کسی که بر تو کردست ... از بخت همه بباد گردد

چهار و پنج

این فال تو خوشتر از بهارست ... در گنج مراد امیدوارست
میندیش ز کس و کرد بیکار ... زیرا که ترا خدای یارست

پنج و یکی

این فال نو آمده است منور ... گر صبر کنی تراست بهتر
آید بکسی ولی بر اعدا ... گردی تو بعاقبت مسخر

پنج و دو

این کار بکن ولیکن زودتر ... هر چند که زودتر نکوتر
یابی تو مراد دل تمامی ... با دوست و جاه تخت افسر

پنج و سه

فال که آخری بر پنج سختی ... اندیشه مکن که نیک بختی
خوش باش که عاقبت برآید ... این کار ترا ولی بسختی

فال

پنج و چهار

فال کردی خدر نکوتر ❊ کاری تو ز صبر بهتر
اینکار مکن که اندرین کار ❊ شود تو زیان بود سراسر

پنج و پنج

فال کردی بفضل یزدان ❊ یابی تو از آن وصال جانان
این فال تو بس بزرگ فال است ❊ زیرا که هست از بزرگان

تمت تمام شد کار من نظام ترتیب
[illegible]

مدح حضرت پیر دستگیر درماندگان غوث الثقلین

قطب ربانی محبوب سبحانی

معلی حسب سبحانی مقدس قطب ربانی ❊ علی سیرت حسن ثانی محی الدین جیلانی

بمعنی پیر کنعانی بصورت یوسف ثانی ❊ بهمت شاه مردانی محی الدین جیلانی

رخش لعل بدخشانی لبش یاقوت رمانی ❊ حدیثش فیض حقانی محی الدین جیلانی

زبر خاکت جبهه نورانی همه را پیر پیرانی ❊ مبارک پیر پیرانی محی الدین جیلانی

عطابخش محبانی صفابخش مسلمانی خطابخش مریدانی محی الدین جیلانی

چه ایرانی چه طورانی سگان درگهش دربانی خوشان درگاه سلطانی محی الدین جیلانی

سراپا ذات عرفانی دلی اصحاب ایقانی سراپا فیض رحمانی محی الدین جیلانی

زهی منظور پیغمبر نهال باغ آن سرور زهی طوبای رضوانی محی الدین جیلانی

بکن کارم که بتوانی عزیزم در پریشانی مرا از غم تو برهانی محی الدین جیلانی

عطائی مرد نادانی ولیکن هیچو خاقانی کند دیوان دیوانی محی الدین جیلانی

نظامی جمله دورانی قوام چار ارکانی چو خورشید فلک ثانی محی الدین جیلانی

جهان جسم است تو جانی جهان بر تست قربانی تو چون جان جاودانی محی الدین جیلانی

بدین وامانده حیرانی که هم جانی و جانانی مرد یا شیخ صمدانی محی الدین جیلانی

زبان دانای سریانی بعبرانی و یونانی برام و فتح امر فرمانی محی الدین جیلانی

زپا خاکی که افشانی به از کحل صفاهانی جهان را پیر پیرانی محی الدین جیلانی

بلو

بود هر در کہیں دانی بہاء الدین بدربانی بقصر دین نگہبانی محی الدین جیلانی

مخمس

السلام سرور ہر دو جہان عالی جناب قرة العین النبی یا نور چشمی بو تراب
ذرہ ہای خاک درگاہی تو رشک آفتاب ظاہر اندر کہی تو جنتی یوم الحساب
یا معین الحق معین الدین شہ عالیجناب
دو جہاں میں دستگیری کیجیو میرے شتاب

افضل العشاق ہم محبوب رب العالمین ہاں تو ہی حب خدا روشنی تمہاری جبین
نائب مخصوص عطائی رحمت للعالمین بادشاہ اولیاء قدوۂ اہل یقین
یا معین الحق

ہند میں بہجا ہی تمکو حق نے نایب نبی باوجودی ہر دو عالم کی تمہی ہی سرور کیا
تہا یہاں موقوف تعمیر دین روشنی احمدی اسی لیے بھیجا ہی تمکو خلق سب ہند لوی
یا معین الحق

مرقد عالی جو ہی دیکھا کہ کوہ ہی طور ہی جلوۂ حق اوسکی اوپر دم بدم معمور ہی

اوره گلی گلد از رحمت حق نسیمی ویا مسیر عزتی

نوری مسند نشین حضور روز و شب بر نوره هپ نوری حضور نشین

یا معین الحق

نوع دیگر نماز کن فیکن در شب چهارشنبه و پنجشنبه و شب جمعه سه شب متواتر
بگذارد مقصود حاصل گردد این است دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول
بعد از فاتحه سوره اخلاص صد بار بگوید و در رکعت دوم فاتحه صد بار و سوره
اخلاص یک بار بعد از سلام کله راست بر زمین نهد صد بار بگوید برای
منع کننده همه تاریکیها صعبه دشوارها بعد کله چپ بر زمین نهد صد
بار بگوید ای روشن کننده همه تاریکیها صعبه سر بر دارد صد بار استغفار
بگوید و صد بار درود بگوید پس سر برهنه کرده دستین دراز کرده نا الله اخسته
دیده اگر شغل به حضور دل حاجتی بقاضی الحاجات تجوید عرض کند در حال با جا
بت مقرون گردد و نقش بیتیا در این مربع عدد اسم خواهد داخل کرده
بگذارد و در نیم شب غسل بکند و دو رکعت تحیت غسل و دو رکعت نیش گشتی

حضرت سرور کاینات ادا کنند و جانشویا شسته به پوشانند و چیز

خوش بوی بر بدن شفا نشد بیمار رود در جای خالی اگر ادا کنند که با بچه را

۲۸۱	۲۶۰	۲۳۰	۲۲۰
۲۶	۲۲۳	۲۳۳	۲۶۲
۲۴۶	۲۱۲	۴۵۲	۲۳۰
۵۴۶	۲۳۶	۲۳۲	۲۷۱

مقصود مذکور و عدد اسم الله است

بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الله العظیم و بحمده

استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه در وقت صبح سنت

صد بار بخوانند

کبت

پیرن کو پیر ہی امیرن کو پیر دستگیر ولی قطب ربانی ہی

شاہنکو شاہ بادشاہنکو دہن کو دہین محبوب سبحانی

آن کی سندار بیکون من لوک بنار بیکون بہوبہید سوار بیکون بیش صمدانی

کرم کو یاد رہی جکت پت جادر ہی دین ہار آدر کو قادر جیلانی ہی

ہچہار بیت شاد حبیب

کاری بدریا ادمنڈ آئی گہنڈ گہورسی ایک یہ پانی نیت بیچ پیپا کری

دورسے جہار و طرف ہو کیئے بنا کہن ہر تقیسر جنکل میں اسینت نالی نلیان بہر بیٹہ

بچہ تہی کو بلبا کر کوک آئی جو ہون آدرسے دیکہہ کس دہوم سے آئی گہٹا گہور گہور

جسمین قیامت شفقت بجری نور پہر یہ ادمنڈ پانی سے ندیان کرین زور شور

کل نہین آتہون پہر مجکو کی طورسے کیا کہون کالی بہونا بلن نیت دل جیا

کل سے نہاین کل لیون ہی مجہی سکہا جہوڑ بہی کس شوق مین اپر بنا بو تلی

برق کو سن پارٹی اہون تا عرش کہ ران نور سے

بسم الله الرحمن الرحيم

لما غدوت اراعي النجم في سهر مما اعتراني من هم ومن ضرر ناديت معتمدا ما صح في خبر

[illegible]

واحتج بكل نبي خير عترته منكرات منه جا في طي طاعته ومن اعان نبيا قصد نصرته

[illegible]

طوبى لهم سادة بالمصطفى سعدوا فساعدوه فنالوا كلما قصدوا وآثروه من الدنيا بما وجدوا

[illegible]

من حسن ما اخلصوا واحتسبوا ما قابلوه فتنة الا وقد غلبوا نعم ولا فتروا يوما ولا هربوا

[illegible]

فانهم بمن جاز في الاخلاق الطفها يا رب زده صلوة انت تعرفها وقد سالتك ربي ان تضاعفها

[illegible]

تتلون في ساير الاوقات لازمة مقرونة بدوام الملك دائمة ولم تزل ببقاء الله باقية

[illegible]

من حيث لا يملك الافكار تجمعها كلا ولا قاطع في الدهر يقطعها واجعل صلوتك ياقوتة ترصعها

[illegible]

تهدي لحضرته الفيها على نسق اعداد ما جمعته الناس في طرق وما تحرك اجفان على حدق

وعدد ما في الأشجار من ورق [illegible] وكلما حرف يتلى غدا [illegible]

وعد ما وهب الرحمن او اخذا وعد اصناف رزق قط ما نفذا وعد انفاس خلق يطلبون غذا

[illegible] قبل الجبال [illegible] الماء و[illegible]

وعد ساعات في الكون من قدم وما مشى فوق الارض وجه من قدم وعد ما خلق الرحمن من [illegible]

[illegible] الطير والوحش والأسماك مع نعم [illegible] الجن والاملاك [illegible]

مقرونة بسلام سرمد فاذا يتلى يقوم لها بين الانام شذا اعداد ما في نجوم الارض قد [illegible]

[illegible] والنمل مع جدد [illegible] والشجر والصخر [illegible]

وعد ما كان موجودا بكل سما وكل شيء به الرحمن قد علما وكل رزق خلق الله قد قسما

[illegible] بما جرى به القلم [illegible]

وما حوت كل ارض من عجائبها وكل من كان يسعى في مناكبها وما تصاعد في [illegible]

وعد نعما ء التي منت بها على [illegible]

وعد ما غمضت عين وما طرفت وعد ما حركته الريح مذ عصفت [illegible]

[illegible]

[illegible] اضعافها وافهابا واسبع الله ذي يا مالك الملك والتقها الى الابد [illegible]

[illegible] ما كان في الاكوان [illegible]

يا رب [illegible] بما تقدر [illegible] الاسلام [illegible]

[illegible]

وصفّها يا ربّ من نقصٍ ومن عطلٍ ومن رياءٍ ومن عجبٍ ومن زللٍ وكلّما يفسد الأعمال من عللٍ

ان ... الا ... مع جبار ...

يا ربّ والعبد في جميع الثواب طمع ملزمة الجمع في أيّام كلّ جمع يا ربّ فاغفر له وامنن عليه

... صلواة ... البس لها

وأثبت رجائي بها يا أعظم العظماء يا واسع الجود يا أكرم الكرماء واجعل لها في كلّ وقت

... جمعه لك ... وكما تحيط بالحدّ لا تنتهي ...

[illegible] خلق أوّلها وتستمرّ من الأزمان أطولها أزكى صلواة وأنماها وأبقاها

لها ولا لها أمد ...

[illegible] دائبًا بلا أجلٍ ينقضي ولا أمدٍ أعداد أضعاف أوبارٍ على جسدٍ

[illegible] في أضعاف كلّ منهما وأنطق لساني وقلبي ذكرهما وكلّ الّذين ... آمنوا بهما

وأعداد ما في جميع الصحف أعداد ما خطّت الأقلام في الصحف تهدي لذاك الجنان العالي

[illegible] خير ... وأجل ... [illegible]

وهب لنا كل خير مع احبتها وكن لنا كافيا في كل حالتنا واغفر جميع ذنوب و صحفتنا

واعصم من قبلنا بالنظم حبا بها ومن علينا بفضل منك ادصلها وارحم عبيدا [illegible]

يا رب انت الرجاء في كل نازلة يا من تنزه عن نوم و عن سنة اختم لنا بختام حسن خاتمة

وصل رب على المختار ما همعت سحب الغمام بوبل الغيث وجمعت وكانت [illegible]

هو الذي قد سمى قدرا على الرسل وهو الذي خص بالتقريب في [illegible] وهو الشفيع [illegible]

اعظم به نبي به جاءه الشجر و يسعى وخاطبه الثعبان والحجر و [illegible]

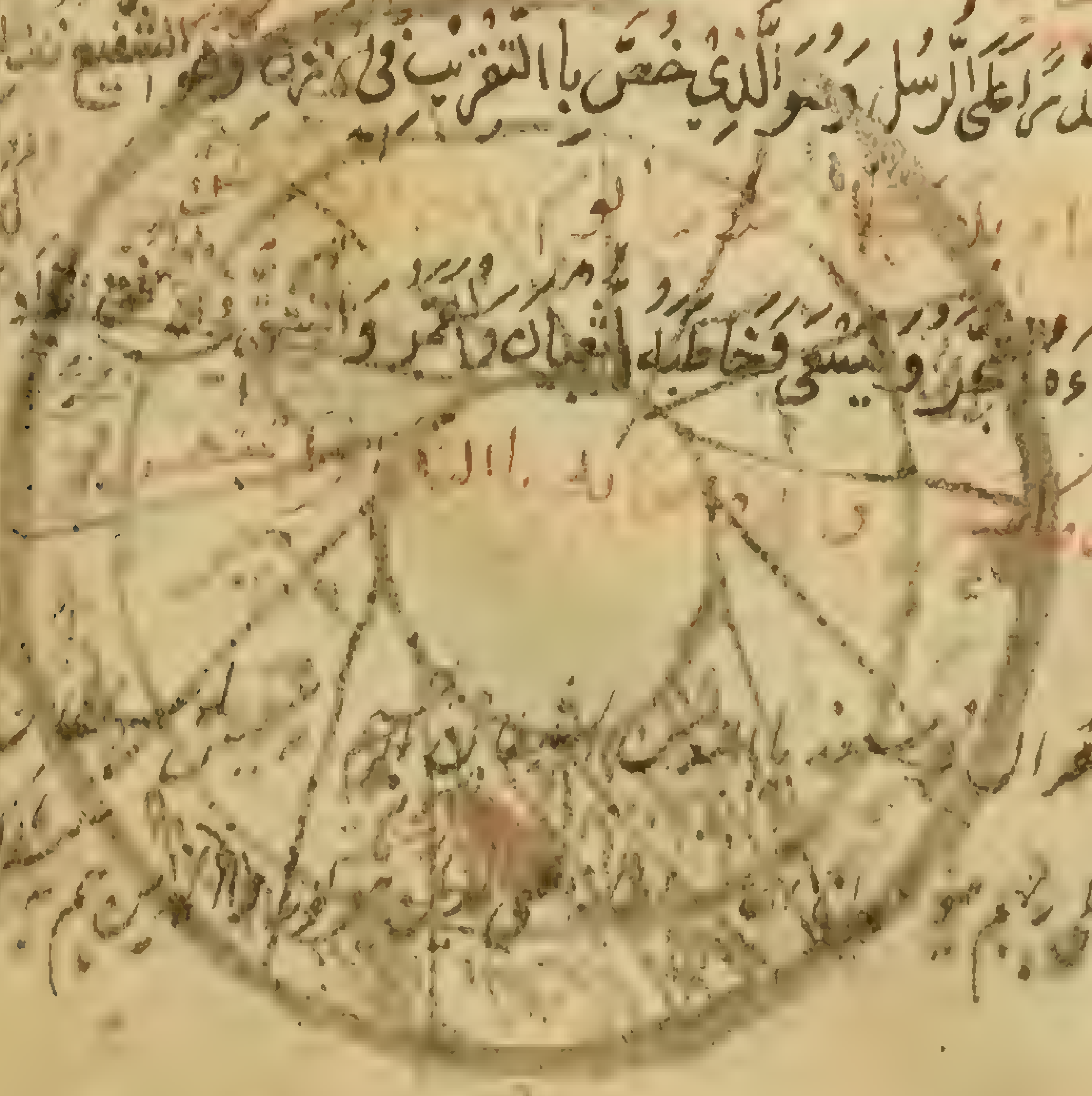

فاذا قرات القران فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم [illegible] الذين امنوا وعلى ربهم يتوكلون

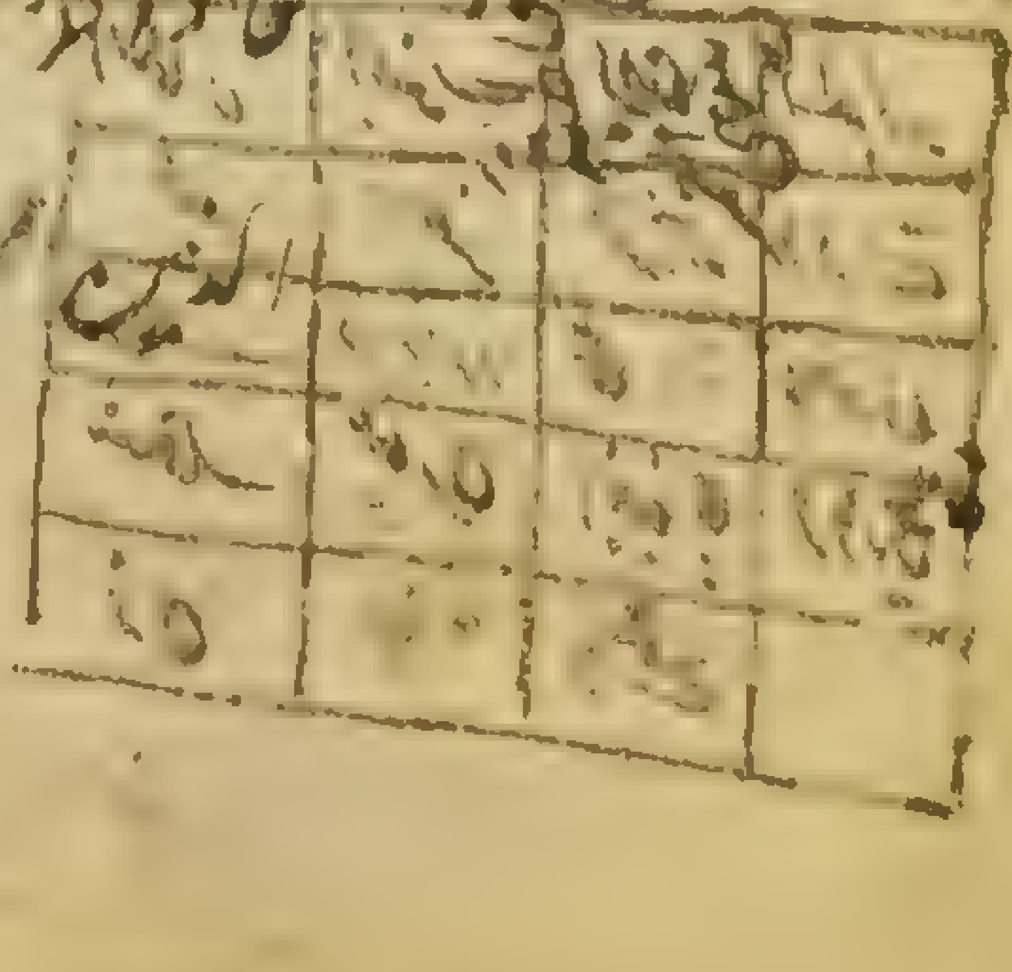

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد واله اجمعین بعد حمد آفریدگار و درود بر پیغمبر مختار محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
[illegible] چنین گوید که این فالنامه را خواجه بزرجمهر [illegible] انوشیروان عادل [illegible]
[illegible] بعد از آن به بهرام [illegible] بزرگی رسید [illegible] گرامی داشتند [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] این فالنامه را در خزانه پادشاهان [illegible] امیر ابوالفتح مسعود رحمة الله علیه [illegible]
[illegible] در کتابخانه سلطان محمود غزنوی [illegible] هر که این فالنامه را ببیند [illegible]
[illegible] هر چیزی که پیش آید این فالنامه [illegible]
[illegible] در دایره [illegible]
[illegible] در دایره ببیند [illegible]
[illegible] مراد خواهد رسید [illegible] این فالنامه [illegible]

	١	
٢	٣	٤
٥	[illegible]	[illegible]
٩	[illegible]	١٠

الربیع	الخریف	الصیف	الشتاء
دوستی	[illegible]	[illegible]	سفر
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دشمن	[illegible]	[illegible]	[illegible]

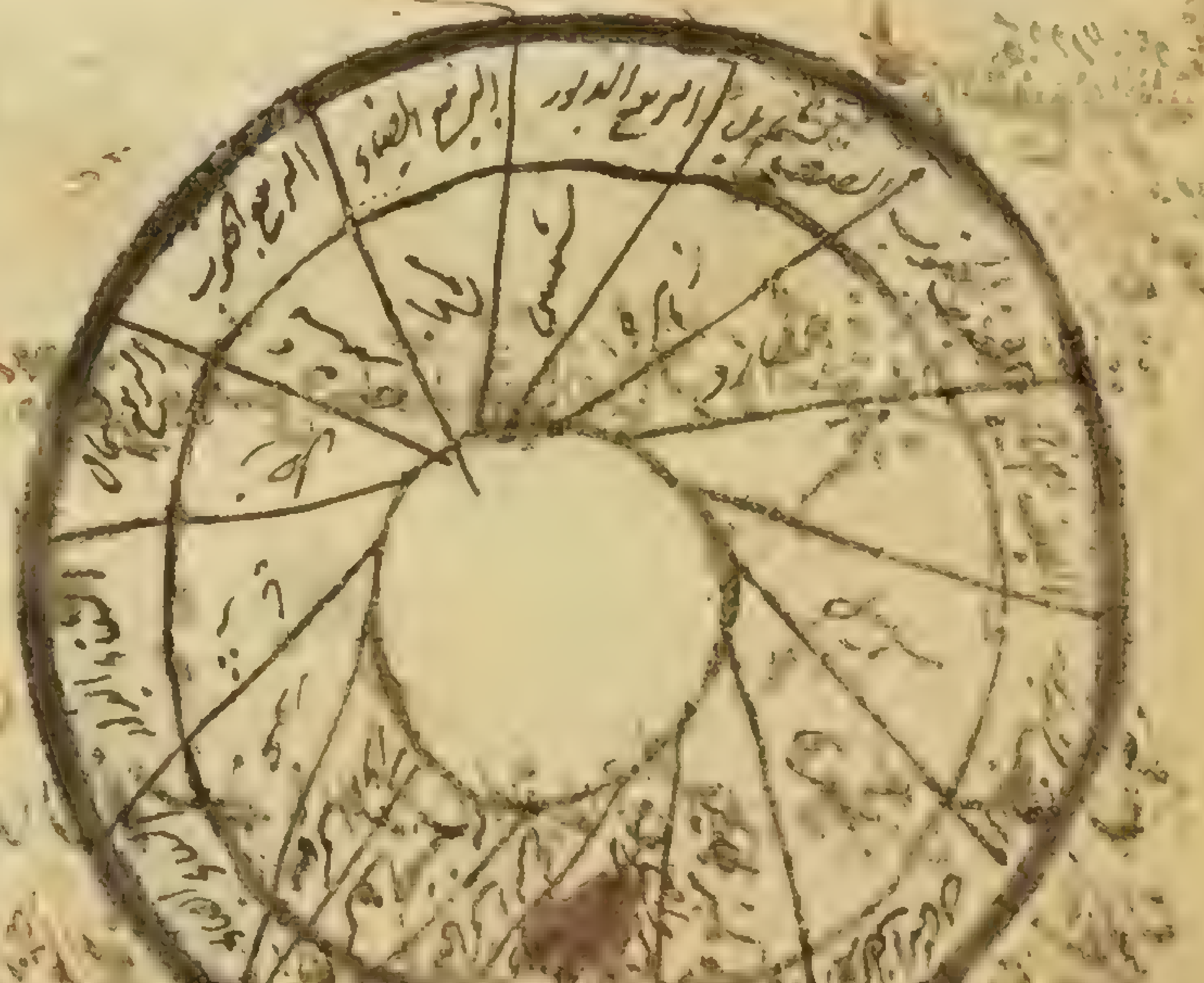

الشمال	الجنوب	الصبا	الدبور
[illegible]	سفر	[illegible]	دوستی
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بیماری	[illegible]	[illegible]
زن	[illegible]	دشمن	

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بلبل

مراد تو بر آید از این کار که نامنفعت اندر و هست بسیار

زن را نکاح تر ا [illegible] مبارک تو شاد و بکاری

عمارت کنی عمارت باد کار مبارک باشد و هم مبارک کار

به رسیدن خبر و دل [illegible] باشد در رنج امید دار

تر [illegible] روزی بر آید و در آخر شادی [illegible]

سفر کردن تر ا بر کرد [illegible] [illegible]

در [illegible] روزی [illegible] [illegible]

[illegible] هست [illegible] تو [illegible]

در [illegible] دعوی [illegible] [illegible]

در سودا [illegible] سودی

طاوس (?)

[illegible] مراد و دل [illegible] کار [illegible]

تر ا حاجت در [illegible] بر آید و در آخر شادی و دولت [illegible]

ملک [illegible] باشد [illegible] خدا [illegible]

عمارت کنی عمارت [illegible] تر ا [illegible] روزی [illegible]

در [illegible] خبر [illegible] خبر [illegible]

زر [illegible] منفعت [illegible]

سفر آید [illegible] تر ا [illegible]

تر ا روزی [illegible]

در [illegible] تر [illegible]

کار [illegible]

کلنگ

مراد [illegible] دوست [illegible] آید و در [illegible] هم [illegible] آید

تو [illegible] [illegible] مشکل [illegible]

[illegible] منفعت [illegible]

سفر کردن تر ا [illegible]

در روزی [illegible]

زد [illegible] [illegible]

در [illegible] تر ا [illegible]

در [illegible] بسیار

مراد [illegible]

[illegible]

براه کج کرد را

[illegible] روا امروز فردا طعامی ده که تو آفت دور گردد [illegible] که در نوع [illegible] دنیا و
[illegible] و بیمار [illegible] نسبت [illegible] و درین [illegible] ترا [illegible] سفر کرده ترا [illegible] نوبت [illegible] اندر [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ربط

[illegible] که [illegible] رسید امروز [illegible] پنج [illegible] زمست [illegible] خیری [illegible] رسید است که [illegible]
[illegible] ستر و [illegible] خند [illegible] ترا فرزند خواهد [illegible] آید [illegible] بر تو [illegible]
[illegible] سودای [illegible] سودی ندارد [illegible] خردمندی [illegible] فراخ [illegible] خود در [illegible] باشد [illegible] کن [illegible]
[illegible] که این کار [illegible] بر کس [illegible] مقصود [illegible] تو [illegible]
[illegible] بیابد [illegible] درو [illegible] گرشتاب [illegible] عاقبت [illegible] کار [illegible] براو [illegible]

[illegible] تو روزی [illegible] بیاید [illegible] [illegible]
[illegible] که نعمت [illegible] افزوده باشد [illegible] تو حاضر آید [illegible] رسد [illegible] پس [illegible]
[illegible] هیچ [illegible] دل [illegible] نکن [illegible] در [illegible] حاصل شود [illegible] جمله [illegible]
[illegible] فرزند [illegible] [illegible] کن [illegible]
[illegible] ترا این [illegible] دولت [illegible] آید

باز

[illegible] به صحبت [illegible] رود و از روی همه حالت بزرگی . یکی تو چیز ناده روز ای یار برآید [illegible]

[illegible] در این آهنگی [illegible] در انبازی [illegible] بهتر تو از کاری [illegible]

[illegible] توقف کن [illegible] نباید کردن [illegible] تو را با انجمن [illegible]

[illegible] از بهر روزی [illegible] در [illegible] نعمت بر تو [illegible] کاری [illegible] آید [illegible]

[illegible] سلامت [illegible] بکام مراد [illegible] دولت [illegible] پیدار این [illegible] دل [illegible]

فاخته

[illegible] بسیار [illegible] یکی این دو [illegible] با خوری تو [illegible]

[illegible] شود بسیار [illegible]

برآید [illegible] و مقصود یابی [illegible] و نعمت [illegible] از مقصود [illegible] کن [illegible]

[illegible] بسیار [illegible]

یکی [illegible] بسیار [illegible] در روزی و نعمت بر تو [illegible]

عقعق

یکی دعوی که [illegible] در تو [illegible]

[illegible] تو [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] نعمت [illegible] در جمله احوال [illegible]

[illegible]

ترا از شغلی [illegible] منفعت بیش [illegible] خویش [illegible]

[illegible]

[illegible]

توقف بهتر آید [illegible] اکنون [illegible] تو آید [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] را شکر بجا آر [illegible] عمارت کن [illegible] بیش [illegible]

[illegible] باز آید [illegible] نماید [illegible]

[illegible] ولی بهتر توقف می نماید [illegible]

[illegible] بسیار [illegible]

[illegible]

مکن هرگز [illegible] در این اندیشه [illegible] شود [illegible] تصدق کن [illegible]

[illegible]

[illegible] محمود باشد [illegible]

[illegible] بسیار [illegible]

[illegible]

شود آمد مبارک بر تو ای یار تصور کن در این از نوع بسیار اگر از ان [illegible] راحت ببینی زبانی وصل دیگر [illegible]

[illegible]

خبر تحقیق دان این است هشدار مراد تو بیابد اندرین کار غرض حاصل شود در کار دعوی [illegible]

ترا فرزند آید خوب سیرت مبارک بود اول [illegible] خریداری کنی [illegible] تو [illegible]

ترا کمی بود در شغل اکنون شود دولت زیاده هر دو اکنون مگر این [illegible] حذر کن زیارت [illegible]

ز دشمن ایمنی هرگز [illegible] تصدق ده که تا [illegible] زیارت کن که [illegible] بسیار

تو دایم کار خود را در حوالت که شود کار از فضل [illegible] [illegible] حاجت برآید [illegible]

[illegible]

ترا از [illegible] دولت [illegible] درین اقبال [illegible] آید زیارت کن مبارک [illegible] [illegible]

رسید [illegible] بخوبا [illegible] در اندوه [illegible] خبر تحقیق [illegible] هشدار [illegible]

درین دعوی ترا اندیشه باید که [illegible] دعوی [illegible] ترا [illegible] [illegible]

درین [illegible] بسیار ترا [illegible] باید کرد [illegible] تو [illegible] [illegible]

ترا در دوست [illegible] مراد خویش [illegible] ز دشمن ایمنی [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]	۹	۴۹	۳۶
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۵۱	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

دوگانه جهت تسخیر و احد [illegible]

تا بیاید از روز تواند خیزید غسل بعده شب یکشنبه شروع کند آهستگی رکعتین صلوة الودود ومیش من

از ... یا فلان ابن فلان را ابن رسان زود بیچوار بیچو بادبیچو دود یا رب یا رب یا رب یا معبود

یا رب بسم الله الرحمن الرحیم الله اکبر در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص دوازده بار و اسم یا ودود دو صد بار و صد بار

بخواند در رکوع و سجود و سلام داده بار صد بار بخواند بحق سلیمان بن داود و جبرائیل به حرمت آیت ختم

یا معبود فلان ابن فلان را ابن رسان زود بیچوار بیچو باد بیچو دود یا رب یا رب یا رب یا معبود

اول و آخر درود یازده بار ... به حرمت ... بگذارد و در شب ... دود ... نشست بعد از

بعده ... بار بعد از سلام یکهزار بار سلام قولا من رب الرحیم یازده بار

بعده ... رحم ... باز ... بخواند ... دارد ... تا ...

بعد ... بار ... بخواند

اگر ... مفردات اگلند بیار دو گزنام ... دیگر سوره یس ...

هر بار ... [illegible]

٢٠٦	٩٩	٢١	[illegible]
٣٦	٣٤	[illegible]	٥٣
٦١٠	١٣١٥	٦٦	١٥
[illegible]	٥٦	[illegible]	١١

ر

برای محافظت مال در روز جمعه آخر رمضان المبارک میان اذان عصر و مغرب بنویسد

و در خانه آخر که خانه خالی است نام شخصی که با خود دارد و نام مادرش بعد والدمس دفعت

حاجت بنویسد برای دفع دفع تیر و تفنگ و نیزه و شمشیر و سحر و جادو و ورود دیوسا

لیبا رنج است و این نقش مبارک از حضرت خضر علی نبینا و علیه السلام که بحضرت قطب الاقطاب

قدس سره ... رسیده نقش معظم و مکرم اینست اجازه مرا داده احمد حسینی با التکلیف

والا اقلی الی ...

الم	الم	المص	الر	الر	الر
المر	الر	الر	کهیعص	طه	طسم
طسم	طسم	الم	الم	الم	الم
یس	ص	حم	حم	حمعسق	حم
حم	حم	حم	ق	ن	

نسب صلوات کفارت خواندن صلوات اینست نوشت آن بعلی له ... ازلی ...

ما فات من فی جمیع عمره صلوة النفل متوجها الی جهة القبلة ... الله اکبر ...

... الله اکبر ...

قال صلی الله علیه و آله و سلم ...

و الوتر اسم ... یا سامع الصوت و یا محی ...

... الموت صلی الله علی محمد و علی آل محمد ... فسبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت علام الغیوب

...

یا ساتر العیوب و یا غفار الذنوب یا ذا الجلال و الاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین [illegible]

اللهم صل علی محمد و آل محمد بعدد ما علمتک من عدد [illegible] من الازل الی الابد و الی ابد [illegible]

دعا

[illegible] سبحان المعز [illegible] سبحان [illegible]

[illegible] سبحان من جعل خزائن علمه و حکمته بین الکاف و النون یا من اذا اراد شیئا

ان یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون الهی اسئلک [illegible]

[illegible] من غیر [illegible] و رزقا واسعا من غیر کد [illegible] من غیر [illegible]

و اللهم فرج [illegible] برحمتک یا ارحم الراحمین

[illegible] هستی [illegible] بسته شد کفر از [illegible] / و اگر [illegible] معتکف [illegible]

[illegible] / [illegible] دلدار [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم و صلوات هفت مرتبه و سوره فاتحه سه مرتبه بعده
جاءت لدعوته الاشجار ساجدة تمشی الیه علی ساق بلا قدم
سیزده صد کرة بتصور مطلوب بعد فراغ همت جهة مقصود فوف زند بعده الحمد سه مرتبه
و صلوات هفت بار بعد ختم سیزده روز آغاز شب چهارشنبه پرهیز از مکروهات
طلب و سمعی کلمات لا یعنی نقد بخشوع و حضور قلب و مطلب خوانده باشد لو فضله من الله
و تعالی حل مقصود خواهد شد و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

اول درود
الا بار

الحمد لله
الا بار

آیة الکرسی
الا بار

لایلاف
الا بار

اذا جا
الا بار

قلیا
الا بار

قل هو الله
الا بار

قل اعوذ برب الفلق
الا بار

قل اعوذ برب الناس
الا بار

ناد علیا
الا بار

و این دعاء یازده بار بسم الله الرحمن الرحیم
یا قدیم یا دائم یا قائم یا حی یا قیوم یا فرد یا وتر یا
یا احد یا صمد یا من لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد اللهم
نجنی من کل غم وهم واقضی من کل دین یا ارحم الرحمین
یا اجود الاجودین و یا اکرم الاکرمین و یا خالق السموات
والارضین و یا غیاث المستغیثین رب لا تذرنی فردا
وانت خیر الوارثین لک الحمد عند دعوتک من خلق
امن خلقناهم من طین لازب یا معشر الجن والانس
ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض
فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان فبای آلاء ربکما تکذبان
لا اله الا الله محمد رسول الله لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم بحق علیقا ملیقا تلیقا تلیقا انت تعلم ما فی قلوبهم
ملیقا بحق اهیا شراهیا ح

[illegible]

ختم اسپند سوختن و عود میفرماید حضرت غوث الاعظم میران
محی الدین عبد القادر جیلانی قدس الله سره الاقدس برای امان
یافتن و محفوظ ماندن از جمیع بلیات ظاهر و باطن چنانچه سحر
و جادو و ثوبه و تابعین و سایه جن و خبیث و دیو و پری
دعوت
دور شدن و جمیع رنجهای و زحمتها و آفت از صبح و شام
حقتعالی از جان و خانمان و فرزندان او در حفظ امان خود
نگاه دارد و از توجه حضرت غوث الاعظم هر جا که عمل کند بدین
عمل کند هیچ آفت بر و اثر نکند بلکه هیولی براحج شود
و ذلت دور شود باید که همواره تا زندگی است هر صبح و شام
دو وقت در خانه خود بسوزد انشاء الله تعالی در آن خانه دولت
عظیم روی نماید و هیچ آفت و مضرت نرسد و مقهوری
دشمن و اعدا او شود و ختم عود و اسپند که بخوانند اینست
اگر اسپند خوانده خرج شود باز دیگر اسپند آورده آمیخته
بسوزد برکت و زیادتی دولت شود اینست

در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند

ور تو نمی‌پسندی تغییر کن قضا را

۱۵ عن الحسن البصری رضی الله تعالی عنه انه قال من صلی بعد صلوة العشاء اربع
رکعات ویقرء فی کل رکعة فاتحة الکتاب مرة والضحی والم نشرح وانا انزلناه
واذا زلزلت الارض مرة ثم یسلم یستغفر الله مائة مرة ویصلی علی النبی صلی الله علیه وسلم
مائة مرة ویقول لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم مائة مرة فان فعل ذلک یری النبی
صلی الله علیه وسلم فی المنام

اکبر خواص
۵ سوره لایلاف برای حاجت در ...
خواندن آن بعد از نماز ... جدید ... خوانده شود
کسی را حاجت باشد باید ... نموده بعد از ... حاجت و
صلوات بر آنحضرت صلعم ... بالعقد ... بخوانند ... لایلاف قریش ...
... رکعت ... والصف ... البیت الذی اطعمهم من جوع وامنهم من خوف
... روز بخوانند ... ۲۱ ... بخوانند ...

ا

یوم الاحد بعد صلواة المغرب بعد اداء السنن والنوافل متوضیا تارة ۴
أخری ویصلی رکعتین نافلتین فی اولها بعد الفاتحة الکافرون مرة واحدة
وفی ثانیها بعد الفاتحة سورة الاخلاص مرة واحدة وحین الفراغ منه بعد السلام
یصلی علی النبی صلی الله علیه وسلم بهذه الصلواة اللهم صل علی سیدنا محمد وعلی ال سیدنا
محمد وبارک وسلم سبع مرات بعده یقرء التسمیة سبعمائة وثمانین وسبعة
مرة بعده یا رب الف مرة بعده الصلواة علی النبی صلی الله علیه وسلم مرات سبعة
فیدعو من الله تعالی مقصوده بالتضرع والابتهال حتی تحصل مقصوده فقط فی مدارک قدس الله روحه

ختم خواجگان خواجه عبدالخالق غجدوانی و خواجه یوسف همدانی و سلطان بایزید بسطامی
و شیخ ابوالحسن خرقانی خواجه منصور معتربدی خواجه سلطان احمد کبری برای آمدن حاجات
و گشادن کارها و دفع دشمنان و دفع بیماریها هر که این ختم بجا آورد و برآرد
حاجتش برآورده شود اول درود صد مرتبه اللهم صل علی سیدنا محمد و آله
و بارک و سلم و بعدا ده بار الم نشرح و یکهزار و یکمرتبه قل هو الله با تسمیه و ده بار
و الم نشرح هفتاد بار بعد درود صد بار بعد از آن این بیت بخواند بیت
نقشبند بربند دل می گشاید خواجه مراد نقشبندی است که در دو عالم درمان

بسم الله الرحمن الرحیم

ترکیب عمل اسم اعظم باید که اول گندم برای خوردن بیارد و وضو ساخته باشد [illegible]

گندم را بشوید و خشک نماید و در آسیاب پاک وضو [illegible] یعنی [illegible] مخدوم [illegible] آسیاب را [illegible]

و بس و بیش از [illegible] رشته [illegible] بعد در [illegible] بیش از باز [illegible] در [illegible] دوشنبه [illegible]

[illegible] در شب [illegible] جامه پاک [illegible] و غسل ساخته در جای پاک [illegible]

[illegible] آتش [illegible] و [illegible] روغن [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] بیش [illegible] اگر [illegible] حرف [illegible]

در [illegible] بیش [illegible] بعد [illegible] اسم [illegible]

خواند [illegible] باز [illegible] خود [illegible] بعد [illegible]

[illegible] یازده بار [illegible] خواند بعد [illegible] خواند [illegible]

[illegible] پنج [illegible] اگر [illegible]

[illegible] را [illegible] باید [illegible]

[illegible] خواندن در [illegible] بلکه [illegible] و [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible] و [illegible] اگر [illegible]

[illegible] بار [illegible] هزار [illegible]

[illegible]

یا الله

شلمونك ازری شك حیوان جن رسیده ایدی برده کریم رسیده ایدی صحبتی حضرات حیوان ایدی

بکرک	بمتمش	برلنه	نیلکه
بزجنک	تولد	تکلیباش	جستکه
تاجی	تلکنه	تک	دهن

[illegible]

از روزگار خواد بر زمین آفتاب یابد و غم از خاطر بدر رود و آزار رونده باشد

برادر رسد — **منقش** — از جعفر پرسیدند که اگر کسی چیوا اگر کسی انگشت

بر الکن منقش بیند چه فایده باشد فرمودند که از دست جزی برود و صدقه بدهد

تا جان سلامت باشد چند روز صبر نماید کار او برآید — **انگشت ... درکی**

پرسیدند که اگر کسی چیدا اگر کسی انگشت بر الکن پرسید بیند چه فایده باشد

فرمودند که شادی پایه بیند و غم از دل او برود که ... از ...

شده باشد او را تا زیاد و ج... [illegible]

از جعفر پرسیدند که اگر ... [illegible] انگشت بر الکن ... بیند چه فایده باشد

فرمودند که از دشمنی ... شود و ... [illegible]

بود برادر ... — **... بیان** — از جعفر پرسیدند که اگر کسی ...

انگشت ... ایشان بیند چه فایده باشد فرمودند که ... [illegible]

... از دل ... باشد زود برآید شادی ... بیند ... [illegible]

بدست آید از ... خود ... نماید و در عبادت ... مشغول باشد

[illegible]

زود بمراد رسد **ثولول** اگر حق برسید که از پشت کس جیوا گرفت انگشت

بر کف ثولول بنهد چه فایده باشد فرمود فرمود بر پشت که دارد زود بر آید

از پشت سفر دارد زود سلامت باز آید روزگار او موافق آید ما فات

[illegible] و اربنهد و عطایش و در دل داشته باشد زود میسر آید **بر جبهت** مطلبی

آنچه برسید [illegible] از پشت [illegible] جیوا گر انگشت بر کف بر جبهت بنهد چه فایده

[illegible] بر پشت و در دل داشته باشد وفا دار بنهد اگر تجدید شده

[illegible] سفر باشد زود روزگار شود و

[illegible] ثبات توبه نماید **دهان**

[illegible] بر کف دهن بنهد چه فایده

[illegible] از کسان ثابت [illegible]

[illegible] انگشت

[illegible]

[illegible]

به سلامت با جمعیت باز آید و بیمار را هم فرصت شود و تنهای آسان گار فایده برسد

اما چند چیزی بر کشد و از کنار تان خود توبه نماید [illegible] از چه پرسید که

از [illegible] چو اگر آن انگشت بر کلک ملیه نهد چه فایده کند فرمود زیر نسبت

که داشته باشد برادر رسد و بیمار را صحت شود اگر به سفر رود و جمعیت [illegible]

باز آید اگر دوزبانت دوستی کند از یار ملاقات و وفا از [illegible]

از چه پرسید که از [illegible] چو اگر آن انگشت بر کلک میم نهد چه فایده

فرمود زیر نسبت که داشته باشد بر آید [illegible] تمت تمام

علاج اگر کسی را مار گزیده باشد برگ [illegible] در آب

سائیده نیت کند حصول شفا شود علاج و اگر کسی را

کژدم گزیده باشد بیارد نوشادر در آب سائیده بر جای

مطلق آنکه او بمارد بفضل رب تعالی [illegible]

انتخاب علوم نجوم

انتخاب علم نجوم [illegible] حقیقت [illegible]

که در عصر نوشیروان عادل قحطی افتاده بود چنانچه مردمان بجان آمدند روزی
نوشیروان با بزرجمهر گفت که علم نجوم تحقیق باید کرد که حقایق سال آینده
چه خواهد و چنان که خواهد شد بزرگان و حکیمان و منجمان در عالم نجوم حاذق
و صاحب وقوف بودند از نواحی و اطراف طلبیدند چون مجلس ایشان
[illegible] بر سنت قاعده نجوم و تأثیرات روزها را [illegible] بستند و در وجود
[illegible] نوروز یعنی که در سال [illegible] کدام روز واقع
[illegible] آفتاب [illegible] یکشنبه افتد
[illegible] ستاره شمس [illegible] مبارک باشد در آن سال قحط
[illegible] موسم [illegible] وقت بار و [illegible]
[illegible] و با و مخالف و یا فتنه و
[illegible] و باد و زد
در [illegible] در کار چارپایان [illegible] و
[illegible]
[illegible]

[illegible]

در مزر

غره محرم اگر روز دوشنبه دیهگان بایند وانبار هر چیز بر قسمت باید
باشد دران سال سلطان ستاره قمر باشد معمر دران بر روی زمین کم
بهمه چیز باشند دران سال فساد جانب مشرق باشد و جانب
مغرب سر قرار باشد و ملوکان با بلد بر ستیزه آرند اما لشکر نیک
بود و آبهاء همه چیز خوش نیک بود و میوه درختان و کشت زار
پایان بسیار گردد و قحط خطره نباشد بازرگانان آسوده حال باشند
بکشند و انگور و خربوزه فراوان باشد دزدان رهند و بستان بندگان هم
پیدا شود و ملک را مهم باشد بیماری درد و سخت بسیار باشند

غره محرم اگر روز ... باشد دران سال سلطان ستاره آن
مریخ باشد باران به وقت بارد و زراعت بدان شود نرخ غله
گران بود و فتنه شر و حیار بیابان و مرغان و ستوران را قطره
باشد از مشرق و مغرب بر وند دران سال ملخ آید و آفتاب
گرفته شود لرزه زمین آید و قحط بود و بیماری و موت بسیار شود

آتش و جز دزدی شهر بشهر دیده بدید بسیار شود هوای زمستان
سخت باشد **غره محرم اگر روز چهارشنبه** افتد دران سال
سلطانی ستاره عطارد باشد دران سال فتنه و طوفان بشود
باران بی وقت بارد بر مردم خلایق شود دردمند و کسان نیکی کنند
غره محرم اگر روز پنجشنبه باشد دران سال سلطان ستاره
مشتری باشد دران سال فراخی همه چیز باشد باران خوب
آید و نعمت بسیار بر مردم [illegible] و بر زمین هیچ فتنه و فساد
نباشد همه [illegible] اما چهارپایان و [illegible] را خطره باشد اما
زنان را بسیار [illegible] دران [illegible] یک باد سخت وزد
ازان باد [illegible] آید و بمیرند و بر
[illegible] تمام [illegible] باشد
اگر غره محرم روز جمعه دران سال سلطان ستاره
زهره باشد باران به وقت خوش بارد و [illegible] زراعت [illegible] زیاده

یک فصل خوب بود و یک فصل خوب نباشد مردم را جمعیت نبود و باد بسیار وزد و نرخ غله ارزان و نه کم شیر چارپایان کم بار درختان بسیار و نه کم و باران در آخر بارد و زراعت خوب نباشد

اگر غره محرم بروز شنبه باشد

برکت و سخاوت در عالم نباشد در آن سال سلطان ستاره آن زحل باشد و خطر باشد و مردم را آزار بود و فتنه بر روی زمین گردد و ملخ آید و صدا اتفاق خطره باشد و نرخ غله ارزان و غله گران و بیماری بسیار بود لیکن فرصت حاصل آید تمام

بسم الله الرحمن الرحیم

این فالنامه که از زبان سری گوتم رکه جیو بزبان هندوی تصنیف بود آنرا در فارسی نقل نمود هر کسی که جوینده احوال باشد سوال خود بلاحظ نماید حقیقت مفصل او دریافت گردد که برین عمل نماید بفضل سری بهگوان او را روزی بد بر گردد او را نشود و بر دشمنان خود غالب باشد و این فالنامه مشتمل است بر هشت چهار خانه است باید که از احوال خود خبردار بوده از اعتقاد درست دست صاف کرده اول نام سری گرو جیو و پاسه دیو بزبان آورده گوتم رکه جیو دعا کرده سه مرتبه ونذوری نماید و سه مرتبه قرعه اندازد آنچه برآید ابجد حروف علیحده علیحده مندرج است آن که در سه مرتبه برآید در خانه ببیند موافق نوشته احوال خود دریافت نماید مفصل معلوم شود فقط

۸ اب ا	۷ ااب	۶ ادا	۵ اب د	۴ اود	۳ ادب	۲ اج د	۱ ااا
۱۶ اب ج	۱۵ اج ا	۱۴ اوج	۱۳ اب ب	۱۲ اج ج	۱۱ ااج	۱۰ ااد	۹ ج ب
۲۴ [illegible]	۲۳ ب د د	۲۲ ب ب د	۲۱ ب ج ب	۲۰ ب د ب	۱۹ ب ب ج	۱۸ ب ب ا	۱۷ ب ب ب
۳۲ [illegible]	۳۱ ب ا د	۳۰ ب اا	۲۹ ب ا ج	۲۸ ب د ا	۲۷ ب ا ب	۲۶ ب ج ا	۲۵ ب ج د
۴۰ ج ج ا	۳۹ ج ا ب	۳۸ ج ب ج	۳۷ ج ا د	۳۶ ج د ج	۳۵ ج ب د	۳۴ ج ج د	۳۳ ج ج ج
۴۸ ج اا	۴۷ ج ب ا	۴۶ ج ا ج	۴۵ ج د د	۴۴ ج ب ب	۴۳ ج ج ب	۴۲ ج د ا	۴۱ ج د ب
۵۶ د ج ب	۵۵ د ا د	۵۴ د د ا	۵۳ د ج ا	۵۲ د ب ب	۵۰ د ج ج	۵۰ د ج د	۴۹ د د د
۶۴ د ا ب	۶۳ د ب ج	۶۲ د اا	۶۱ د ب ا	[illegible]	۵۹ د ب د	۵۸ د ا ج	۵۷ د د ب

ااا ای خداوند فال [illegible] بنو انچه در دل داری و نور در احوال
پنهان نمودی آینده تو کار نیست سرانجام دید لیکن اعتقاد درست دار
بجا آوردی بگو الف الله ۲ اج ا ای خداوند فال میسر شود در
رفتن بجا بکله داری فایده بسیار خواهد کار خاطر جمع دار کار است

خاتم [illegible]

خاطر خواه سرانجام خواهد شد لیکن بمارحق شب ور ربار

۳ ادب

آنخداوند فال انچه ازمیر سیب این خیال در دل داری بسیار استقال

لت زنهار نخواهد شد اگر نیاز حضرت امام حسین باشد وعده خواهد

آید والا خر

۴ ادد

انخداوند فال این آن اندیشه که کردی

از هیچ نخواهد شد بخاطر اندیشه ملن خاطر جمعدار چه این کار تراز

خواهد شناخت ه

۵ ابد

انخداوند فال انچه در دل داری

آندیشه کرده از آن احتراز کن چرا که اینکار نخواهد شد ازین اندیشه

بازاز هیچ فایده نیست وند از دو

۶ ادا

انخداوند فال

این نیت که در دل داری بسیار نیکو حاصل خواهد شد نیز فایده

خواهی یافت بخاطر جمع نیک اندیشه را بخود راه مده

۷ اااب

انخداوند فال بشنو آنچه در دل خیال کردی

مراد ران فایده بسیار خواهد شد این خلاف آنکه دریک فایده

هیچ نیست لیکن چیزی خواهد شد از ملاقات عزیزان خوشنود

8
خواهد شده **ابا** ای خداوند فال آنکه اندیشه کردی بسیار مشکل است
از دیر کار تو سرانجام خواهد یافت توکل بر خدا بکن که مراد تو بر آید
9
اىب ای خداوند فال اندیشه که کرده نیک است کار از
دست بر آید از اندیشه بد دست نمی آید بلکه چیزی مشکل بیش
10
خواهد آمد لیکن بفضل الهی آسان خواهد شد **ااد** ای خداوند
فال اندیشه که کردی نیک است لیکن چیزی چند قدم [illegible] کار تست
11
سرانجام دید توکل بر خدا بکن خاطر جمع داره **اا[illegible]** ای خداوند
فال اندیشه که کردی این کار تدبیر خواهد شد چرا که درین کار
مخالفین بسیار اند لیکن پشیمان خواهد شد و کار تو از دیر
12
خواهد شد توکل بر خدا بکن **اجج** ای خداوند فال [illegible]
هر کس که غم در دل داری از آن کس زود از تو ملاقی خواهد شد و
13
زود نزد شد **ابج** ای خداوند فال اندیشه که کردی از [illegible]

بازار این بسیار نیک است فایده بسیار دارد بدست آید شخصی
نیک خواهی گردد ۞ **ا د ج** ای خداوند فال این است که کار
نیک است فایده خواهد شد شخصی از غیب ملاقی خواهد شد
[illegible] توکل بر خدا [illegible] ۞ ۱۵ **ا ج ا** ای خداوند فال آنچه
که بدل اراده نمودی زود تر برسد تا چند روز توقف کن بدر
حق [illegible] باش تا کار دست سرانجام گردد خاطر را جمع دار ۞
ا ب ج ۱۶ ای خداوند فال اندیشه که کردی زود خواهد شد هیچ
اندیشه مکن کار است زود خواهد برآمد ۞ ۱۷ **ب ب ب** ای خداوند
فال آنچه [illegible] کار تصور گرفته این کار خواهد شد لیکن
در راه [illegible] در پیش است از آن غافل نباشی ۞ ۱۸ **ب ب ا**
ای خداوند فال قصد رفتن بجای کرده اگر خواهد نمود
نقصان خواهد رسید باید که باز آید اگر اضطرابی [illegible] از در
مطالب حصول خواهد شد اگر حاجت خواهی نمود نقصان خواهد آمد ۞

19

ب ب ج

ایخداوند فال انچه که مراد در دل داری نیک است بتو رسد

دل قوی دار نیک کس از غیب بتو خواهد رسید از غایت

20

ب د ب

دوستداری ایزد تعالی مطالب اسلوب خواهد نمود

ایخداوند فال مهمی که در دل داری اینکار خواهد شد اندرین ملک

ستاره نحس تو گذشت حالا ایام نیک آمد لیکن مخالف

تو پیدا خواهد شد آگاه او را بکار دوست در دل دار

ب ج ب

مخالف تو زیر خواهد شد و توکل خدا کن ۵

ایخداوند فال انچه که نیت در دل کرده بتو رسد حالا ایام

تو به سعادت روی نمود خاطر جمع دار بعد از سه روز کسی جمع و با تمام تو

ب ج د

چند روز مشغول باشی مراد برسی ۵

ایخداوند فال که دلی اندیشه که از [illegible] شغل [illegible]

و سعادت الطاف خدا بر خواهد شد خاطر جمعدار و توکل

صبر بسیار کن چون باید برسد به جستجو کن ۵ | ۲۳ ب د ذ | ای خداوند فال

آنچه که مطالب در دل داری فکر مکن اول ترا تصدیع بسیار شده است

از فضل خدا یک شخصی ترا ملاقی از غیب خواهد شد از آن فایده

بسیار خواهد یافت و چند کسان از فیضیاب خواهند شد توکل

بر حق تعالی بکن ۵ | ۲۴ ب د ر | ای خداوند فال مطلب که داری

دل خود را از فکر رها کن و اراده ملاقات کسی که داری البته ملاقات

کرده و حاصل از روبرو آید اگر یاد حق باشد ۵ | ۲۵ ب ج د | ای خداوند

فال مطلبی که در دل داری بسیار استعجال مکن ترا آنچه خواهد رسید باید که

زحمت آید لیکن بسیار از ناحق [illegible] خود را مده و اراده رفتن مکن

لیکن اسفار از بعضی [illegible] و [illegible] جستجو بار بیقین حصول انجام

میشود چونکه [illegible] کار دشمنان بسیار اند ۵ | ۲۶ ج ا | ای خداوند

فال مقصودی که در دل داری خواهی [illegible] خاطر جمع [illegible] عنوان

بتو خواهد رسید خاطر جمع دار که حاکم بسیار نیک [illegible]
ببر [illegible] خدا [illegible] زیرا که [illegible]
آرزوی مطالب تو براید و ثمره نیک ایام تو بسعادت رسیده است

در دل | ب ا ب | ۲۷ ای خداوند فال انچه که مقصود و مطالبی که داری
کار نیکو خواهد شد اینک تردد در میان کلت از فضل الهی دفع
خواهد شد و کار رو باسانی خواهد آمد از فکر و اندیشه هیچ بدست
نمی آید لیکن براه حق چیزی بمسکینان بده تا دشمنان تو
روسیاه خواهند شد | ب د ا | ۲۸ ای خداوند فال انچه که مطالبی

در دل داری الحمد لله اول دشمن بتو خواهد رسید خواهند [illegible]
خجالت خواهند شد دشمن محجوب خواهند [illegible] و در حق تو
نیکو خواهد شد حالا ایام نیک رسیده [illegible] انچه [illegible]
| ب ج ا | ۲۹ [illegible] الحمد روزی دولت خواهد رسید [illegible]
انچه مطلبی که میرسی اشکال [illegible] در اسب [illegible]
فضل خود نماید سرانجام [illegible] باید که ازین اندیشه باز [illegible]

۳۰ ب ۱۱

بازآن ای خداوند فال هر نیتی که در دل داری چنانچه ماهی از آب
جدا شده باز در آب افتاده و همچنان کار تو بوقت دادن صدقه
همراه یار بیشتر از دیر سرانجام خواهد شد بجائیکه قصد رفتن میداری
باید که از آن احتراز کنی در انجام کار تو خوب خواهد شد
شخصی که قصد جدا داری از همان شخص ملاقی خواهد شد ۞

ای خداوند فال انچه که خیال در دل داری و تصور
میکنی انکار تو میسر خواهد شد خاطر جمعدار قصد رفتن بجائی
مکن که نقصان در تن خواهد آمد ایام نحوست اندک مانده
[illegible] خواهد آمد الله تعالی کسی را از غیب برای

۳۲ ب [illegible]

[illegible] سرانجام خواهد یافت

[illegible] شنو بیک بسیار در [illegible] راحت

[illegible] روز بروز در ترقی همچنان کار تو

روز بروز ترقی دید هیچ اندیشه مکن خاطر جمعدار ایام تو

روز بروز در پیش آمده اند راحت خواهد رسید هم خوب خواهد شد ه

۳۳ [illegible] انچه خداوند فال بدید بدیدار که میخواهی بفضل حق

تدبیر خواهد شد اضطرابی مکن خاطر جمعدار چند روز باقیمانده

باقیمانده است شد دیر و زیاد حق تعالی بار است در فلان ...

۳۴ [illegible] انچه خداوند فال آنچه که در دل داری خاطر ...

در میان است و میخواهد که ترا در بلاء اندازد و در این کار ...

بسیار الله بهوشیار باش ...

برادر رسید ه ن ب د ۳۵ انچه خداوند ...

میخواهی اگر برو در کار ...

گذشت حالا ایام نیک آمده است ...

خواهد رسید ه [illegible] ۳۶ انچه خداوند ...

در دل داری خواهد شد خاطر جمع دار و بیندیش آفتاب بلند طالع کی تو نظر
بدارد و کارت بمراد تمام سرانجام خواهد شد لیکن از مخالف ملاقات
خواهد شد ستاره تو دفع رفع خواهد کرد ۵ [illegible] ۳۷ انچه اوند
[illegible] انچه که میسر است در دل داری حالا ایام تو تنگ آمده و دشمنان تو
هر دو مطالب تو روز بروز ترقی خواهد بود و کسان از تو فیضیاب
خواهند شد به یاد حق تعالی باش بعد خوب خواهد شد ۵ [illegible] ۳۸
انچه اوندوک [illegible] تو نیک است دشمنان تو زیر خواهند شد مطالب
روز بروز ترقی خواهد بود و کسان از تو فیضیاب شوند بیاد
۳۹ انچه اوندوک انچه که در دل داری
[illegible] دارد و دوستان راحت خواهد شد
[illegible] باشی از ان احتراز کن در دل صاف دارد
[illegible] شود و کارت حصول کرده

۱۴۰ [illegible] ای خداوند فال آنچه که می‌طلبی و در دل داری انشاءالله تعالی که

روزگار میرسد خوب خوشیها حاصل آید بوقت رفتن د

کارت بر انجام تمام یابد خوشی و راحت و نیکبختی روزگار دار

بجلدی موافقت کند و مراد تو بر آید هیچ اندیشه مکنی ۵

۱۴۱ [illegible] ای خداوند فال آنچه که مراد در دل داری خوب خواهد

بیشی ازین ایام شغل تو گذشته اند حالا ایام تو بسعادت رسید

از راحت نیکبختی روزگار بجلدی موافقت کند نیک شیره تو خواهد

رسید لطف و آرام گرد و اندیشه مکن خاطر جمع دار [illegible] ۱۴۲ ای خداوند

فال آنچه نیت کرده اصلا نخواهد شد چرا که کار تو بسیار مشکل [illegible]

و قصد رفتن داری موقوف دار والله اعلم [illegible]

۱۴۳ [illegible] ای خداوند فال آنچه [illegible] ندارد ۵

بسیار است چنانچه فتیله در چراغ هم چنین کار تو بوقت طالع میکنی بانجام

رفتن خود برای ملاقات کسی که میخواهی لیکن هیچ وسواس نیست

در کار تو نخواهد رسید لیکن موافق شکل الیان ۵ بهم

آنخداوند فال آنچه ترا میسر نه تدبیر خواهد شد چنانچه تو سالها از ماد

حاکار و تو کار که اگر تو ساز جدا میشود و باز ملاقی میگردد و

تخیال کار تو لیکن چیزی صدقه بده حالا ایام تو نیک آمده

بلند خیز و انتظار نیکی که از آن راحت ثمره دولت هر جا که

خواهی برفت فایده خواهد یافت حاجت جمله از ۵

صاحب آنخداوند فال آنچه ترا میسر زود حاصل

بسیار تر از نقصان شده بود الحال تمام شد نیک

آنخداوند فال آنچه

نیتی در دل داری مشکل است زود نخواهد شد هم بر تو نظر بد دارند از

دل قصد رفتن بنگلی باید که از آن باز آئی از رفتن تو نقصان

خواهد شد ۵ ج ب ا ۷ ای آنخداوند فال آنچه مطلب داری

انشکار زنهار نخواهد شد مشکل است پریشانی بسیار افتاده این حاصل

مدعا گردد در این کار رنج بسیار است اضطرابی مکن ۵ ج ب ... ای

آنخداوند فال آنچه که میپرسی و مطلب در دل داری خوبی نیست

مشکل است در آنچه دشمن بدست آید همانطور که میخواهی خاطر

به تقویت دار اندیشه مکن در کار بسیار خواهد شد نیکی

در پیش نشو نمائی هست و روز مشغول باشی کار به انجام

خواهد یافت ۵ ج ب د ۹ ای آنخداوند فال آنچه که مطلبی

مراد در کار داری زنهار نخواهد شد آنچه گل شکوفه میگردد

همانطور کار تو خواهد شد در انجام ... است ... شود ...

جمع دار ۵ [illegible] ۵۰ ای خداوند فال الخ که مطالب تو میسر

للدولت قصد رفتن خود میخواهی از خوشی بسیار خواهد شد

اندیشه مکن از رفتن فایده خواهد شد [illegible] ۵۱ ای خداوند

فال الخ امیدی در ان کار راحت می بینی روی دولت

خواهی دید چند روز نحس است بنابر لایق تو نیست از این کار

باز آی در این کار مخالف بسیار اند از رفتن نقصان است

[illegible] تمام تو نصیب خواهند آمد اندیشه مکن سرسبز چون

[illegible] [illegible] ۵۲ ای خداوند فال الخ که دید

[illegible] در این کار را ببینی لیکن در میان مخالف بسیار اند

[illegible] دارند و از سر تشویش گفتار روز ۲۲ آفتا

[illegible] از این همه کار بجز نفی خواهد کرد باید خاطر جمع دار

[illegible] مکن خواهد ... خاطر جمع دار ۵

[د ج ا] ۵۳ آنچه خداوند فال تو نیک است از ین هو بنیاد فایده خواهد

برداشت ۵ [د د ا] ۵۴ آنچه خداوند فال این اندیشه که کرده

نیک است ترا راحت خواهد شد اضطرابی مکن چیزی صدقه بده

بپرستش حق سبحانه تعالی مکن تو راحت بینی و ثمره دولت

خواهی یافت ۵ [د ا د] ۵۵ آنچه خداوند فال این مطلب

تو مشکلات است تحمل کن اضطراب مکن چیزی صدقه بده اگر چه

توکل بر خدا و رسول کن کار سرانجام خواهد شد در حق تو خوب

خواهد شد ۵ [د ج ب] ۵۶ آنچه خداوند فال اگر که در دل

داری و اندیشه کرده هر روز روی دولت در پی خواهد شد ارام

خواه خاطر جمع خواهی یافت از الطاف الهی زود ثمره خواهی یافت

[د ج ب] ۵۷ آنچه خداوند فال کاری که میسر است آنکار توکل

بر خدا و رسول کن [illegible] تخمی [illegible] یک سال خواهد ماند

لنکن نزر الم و پیش که آنچه به نظر آید موافقت میکنی قدم گذاشتن براید
لیکن ایام تنگ راحت بسیار اید خاطر جمعدار ٥ [دا ح] ٥٨ انجداوند
دارد آنچه به میسر بجلدی حصول شود احتراز کن رنج نخواهد شد
راحت زود یابی اخطار آسیب مکن دولت و راحت یابی
[illegible] حق تعالی هم خوب خواهد شد ٥ [دب د] ٥٩ آنجداوند
دارد آنچه به میسر دولت و راحت یابی چنانچه ماهتاب
روز بروز در ترقی همچنان کار تو دولت و راحت برسد دیرم
درم [illegible] حق تعالی شب و روز میکنی تا ایام تنگ خواهند آمد ٥
٦٠ انجداوند [illegible] نیت که کرده اینی دولت و راحت
بسیار [illegible] مراد مرام میسر خواهد شد اسپ از غیب
[illegible] یابی هم کار تو کل حق تعالی خواهد شد خاطر جمعدار
بسیار هر ترقی [illegible] خواهند رد [د ب ا] ٦١ انجداوند

خلل کنی هر چند برای اینکار خواهد شد تدبیر کرده اگر همیشه غم

در رفتن خواهد آمد و بسیار نقصان در پیش است بر پیش بر حق ک

باعتقاد درست کن تا ترا خوب خواهد شده [د ا ا] ۶۲

آنچه خداوند فال آنچه که میپرسی خوبست درین بسیار دولت و

در راحت یا نی برای خوردن توشه میسر خواهد آمد با آرام هم دا

بخوبی شب و روز بسیار حق تعالی باشد هم کار خوب خواهد شد تو

خاطر جمع دار ۶۳ [د ب ج] آنچه خداوند تعالی الخ که میپرسی خوش باش

درین راحت و زر خواهی یافت حال الایام سعدی در پیش آمده ۵ انه

[illegible] فی الحال

انوار بیهوشیاری خوش باش آنچه در دل میخواهی [illegible]

توکل بر خدا و رسول [illegible] کن هم چیز [illegible]

[د ا ب] ۶۴ آنچه خداوند فال [illegible] برتو

[illegible] خواهد شد

هو الشافی

تخم قاقله کبار ۱ دام، لونگ ۱ دام، بج ۱ دام، مازو ۲ عدد، جوز بویه ۲ عدد، قند سیاه ۱ توله، میتها ۲ ماشه، شنگرف ۲ ماشه، روغن بادام ۲ دام

روغن قنب ۳ دام، افیون ۱ ماشه، شکر تری

اول بر دو روغن زرد را در کنجکان گرم کرده بعده قند سیاه را در روغن گرم انداز و هرگاه گداز شود قند مذکور آمیز شود آنگاه شنگرف را انداخته و بعد از آمیزش شنگرف که پخته شود همراه دیگر ادویه که اول کوفته و بیخته تیار داشته باشند معه شکر تری در کنجکان انداخته و همه را [illegible] دارد چونکه همه ادویه آمیخته گردد آن زمان افیون را انداخته فرود آورده دو روز سرد بالا نگه دارد با گولی بسته نگاه دارد بوزن نیم دام بخورد قوت بدن حسب دلخواه حاصل آید از فضل حق تعالی [illegible] شود و فایده بخشد

آرد ماهی را در بول خر خمیر کرده در ظرف گلی انداخته و سر پوش برآن کرده در کلخن دفن کنند بعد چهل روز برآرد به قدرت الهی در آن عقربها بسیار پیدا خواهند شد دیگر خون کاو میشی زرد هم مساوی و [illegible] آرد ماهی همراه شامل کرده در ظرف گلی انداخته دفن کنند همون طلسمات بظهور رسد آینه

نسخه خضاب کبیری جو بود و خام باشد که در درخت نه افتاده باشد بقدر نیم تار دلو چوب آن بهر دلو چوب را در جوف کبیری مذکور پر کند و خورده کبیری را دهن بند کند و در درخت کیله که بعد گرفتن کیله که لایق بریدن شود در ساق او گاو داک عمیق کند و در آن گاو داک این کبیری مذکور را انداز د و کبیر را بجو [illegible] آنها را جمع شامل کبیرها در درخت مذکور انداز د گاو داک عمیق جدا کنند که آنچه عرق از بالا درخت فرود آید از شاخ مذکور در آن عرق ماند بس برداشتن گاو داک خورد و کیله که جدا شده باشد برهد و دشمن خود سبز و [illegible] از برگ کیله بند و بعد چهل روز برآورد و در کنجکان آهن انداز د و از دسته شیشه خود به حل کند

و آب انداخته باشند و بقدر سه فلوری پهر ... اکسیس وقت حل هم اندازد و چندان حل کند که همه اجزا حل گردد
پس در کرباسی بیزد و باز بی آب حل کند چونکه آب خشک گردد پس روغن سیاه کنجد بقدر
پاو ثار را انداخته حل کند و بقدر دو سه پهر پس در بوتل اندازد و بدارد وقت حاجت بر موی مالیده یک دو
حاجی صاحب محمد حسن بیک باشنده حیدرآباد میفرمودند که من این خضاب را یکبار آزموده
ام که ناپایدار است زیاده از یکم ... روز

ترکیب شستن لولو ریم کنی بگیرد و صابون
و در آب حل کند چنانکه آب غلیظ گردد پس او را بر آتش بنهد چنانکه خوب گرم شود پس در آن لولو را
در آن اندازد و دو ساعت توقف نموده بیرون آورده از آب دیگر بشوید خوب شفاف
خواهد شد

طریق شستن بلور بگیرد برنج و از آب خوب بشوید چونکه آب غلیظ
گردد پس بلور را در آن آب اندازد و از دست بمالد خوب سفید و درخشان برآید

ترکیب روغن زرد ... بگیرد شمع یعنی چربی بز و از ریشه ... و لیفات بالگندی در آن ...
انداخته از دسته چوب خوب بکوبد و قطرات آب هم انداخته باشند چندان بکوبد که همچون
شمع یعنی همچون موم شود پس در کاسه آهنی انداخته ...
چونکه یکبار ... برگ ... و رخت ... هفت هشت عدد یا زیاده کم انداخته باشند چونکه برگ بالکل
شوند آن وقت فرود آورده در جامه بیزد روغن خوب ... اگر خواهد ... که هیچ
فرق در لذت ... اگر ... روغن گاو قدری ... مخلوط کند ...
بهتر است والا هیچ ضرور ... نیست ... سید محمد حسین ... میفرمودند که ...
در چهار ... بیاد ... صاحب ... که ... بیفزاید ... از چشم خود دیدم

زیاده ... ۳

... میکنند

ترکیب کحل که امراض چشم را نهایت خوب است شب یمانی ۸ ماشه سنگ پره قلمی ۸ ماشه نمک لاهوری اول شب را در ظرف

کالی بیاله یا لاه آتشی نهند چون که شب بگدازد در آن وقت اول شوره را دو سه مرتبه بر سر او پاشند تا جمله شوره صرف شود

بعد یکی نمک را هم ساییده همچنانکه پاشند تا بگدازد و در آتشی داشته باشند چون که هموار گردد و از هیچ جانب خام نماند

یکی فرود آرد و بس بگیرد ۵ تمبره ۲ ماشه چاک سو ۲ توله مغز تیج ۱ توله نبات ۳ توله کالیری همه را باریک ساییده و شب لوهم

ساییده در جامه بیخته نگاه دارد و بعد مقدار را علحده ساییده و بیخته شامل هم کرده ۲ در هشت پای یک مرتبه در چشم از

میل بکشد تمام شد بهره کند از گوشت و دوغ و شیره و غیره پرهیز جمله دبی باد سیر و دران خشت

بیخته کنند صد سی که بیک زیادی از آن باشد اول را خوب باریک سر بین نموده دران جکه امیزد و زن

مستحاضه را بدهد ان شاء الله در دو روز و دو روز نهایت ورای ۳ روز استمرار بهند و جهت خواهش آزموده

حاجی حیدوس مرهم اعجاز که جهت زخم بندوق و مانند آن و جهت ناسور و هر گونه جراحت عمل ابرد و در آنم

نافع و معمول نمود عطاء محمد شریف حیدر مجرب منقول از جلد اخر شریف صورت شب یمانی توتیای هندی بعضی

نیلا تهوتهه هر یک یکتوله و سه ماشه کافور سفید یا پرپاران روغن کنجد آب چاه شیرین تازه هر یک دو توله

نخست آب و روغن را یکجا کرده در ظرف کالی که مستعمل نشود دست بدست کف کنند تا مثل دوغ شود

بس دواء دیگر که هر یک را جدا کوفته باریک بیخته موازنه نموده دران آمیزند و یک پاس دیگر بالیده دو پاس

یکدست همی مالند تا یکذات شود و بعد از ان مرهم آید پس در ظرف چینی یا نقره نگاه دارند و وقت حاجت

استعمال نمایند برای وجع مفاصل بلغمی نهایت خوب و بسیار نافع سنگرف ۱ توله

شیر شاه ایلیل دارای فلفل دراز نیم توله عقرقرحا نیم توله پودینه اول سنگرف را در ... ا توله

... کنند چه ... تولچه ... روغن ... رود الوقت ... شسته شنگرف ... بار ارده و جمله اجزا ... ساییده

... شنگرف آمیخته و ... کنند

[illegible]

دیگر ایضاً هیلیله سیاه بلیله پلپل زنجبیل فلفل عاقرقرحا مویز از هر یک مثقالی و نبات شش مثقال همه را

کوفته بیخته هر صباح یک مثقال با سر انگشت میل کند ترکیب معجون زرد چوبه

زنجبیل	گوزبوا	بزر	پلپل	عاقرقرحا	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ا ف	ا ف	[illegible] ۲ ف
مغز جوز	مغز بادام	مبیله گندم	روغن زرد	آرد خرما	[illegible]
[illegible]	۲ ف	یکمن ۱۰ پاو	۳ پاو	۸ ف	[illegible]

ترکیب کشته معروف خواص آن پسیار است سرد آتشک و غیره که نهایت مفید است حب السلاطین

اجوائین	ابجهود	خراسانی اجوائن	مردار سنگ	سیماب	تخم سیاه	[illegible]
۱ فلوس بهر	۱ فلوس بهر	۱ فلوس بهر	نیم فلوس بهر	۲ فلوس بهر	۸ فلوس بهر	۱ فلوس بهر

اول هر سه اجوائین را در شیر گاو میش تر کرده حب السلاطین را از فرق جدا کرده پس باز شیر گاو

را با آن نمد پس قدری ایله دقیقه نیم آتش دهد چون سرد شود آنوقت آنرا برآورد

و از پوست جدا نموده هر یک را جدا جدا بکنند که اندازه آن [illegible] دو روز [illegible]

در شیر گاو میش تر کرده در زمین بکاوید یا [illegible] دفن کند بعد سیوم روز برآورده آن را

بینداز و در شیر دیگر داخل کرده باز دفن کند همین طور [illegible] دفعه شیر انداخته و سیوم روز کرده

صاف [illegible] تا چند یسی [illegible] در آب [illegible] کند و [illegible] بآن آب را [illegible] کند و دیگر آب اندازد تا [illegible] دفع
[illegible] ببرد [illegible] خوب [illegible] در آن [illegible] داخل کرده باز [illegible] و [illegible]
[illegible] خواص [illegible] اجزاء داجوای [illegible] را [illegible]
[illegible] آب را [illegible] در سایه خشک تا چند [illegible] خوب سائیده در [illegible]
و [illegible] که [illegible] در آن آمیز [illegible] کوفته [illegible] را اندازد و خوب [illegible] کنند [illegible] سیاه
[illegible] باز [illegible] مقدار [illegible] بشود و [illegible] در وقت [illegible] [illegible]
با آب [illegible] و [illegible] اول [illegible] سیاهی [illegible]
[illegible] هرگونه [illegible] خواهم [illegible] و [illegible] باشد و [illegible] [illegible] اول
و [illegible] چون [illegible] آنوقت اول تبر [illegible] داده [illegible]
[illegible] و بین چند [illegible] از [illegible] و [illegible] عباس [illegible] [illegible]
[illegible] اول خاکستر [illegible] [illegible] اگر [illegible]
[illegible] نصف خاکستر را اندازد و [illegible] یک گره [illegible] نصف [illegible] خاکستر را [illegible]
[illegible] پارچه [illegible] باد [illegible] [illegible] چند [illegible]
[illegible] آورده [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] و [illegible] آورده چند [illegible]
با [illegible] [illegible] [illegible] نشد و [illegible]
[illegible] عاقل [illegible]

خضاب سیم بلیله زنگی آمله شیر کاکرکه پوست انار همه را در دیگ آهن انداخته

بجوشانند تا بقدر [illegible] شود و بعد از آن در زمین مدفون نمایند تا یکماه و چهل روز

آنگاه [illegible] خوب بشود بسته [illegible] بر [illegible] بمالد هر گاه

برنج سیاه شود رنگ [illegible] بشویند تا نیم [illegible] سفید دوای سوزاک کتیرا کبابه خاقد [illegible]

چهار [illegible] همه را برابر [illegible] سفوف [illegible] با شیر بز [illegible] بقدر آب داخل

[illegible] سفوف استحکام دندان عاقرقرحا [illegible] کبیس مصطکی آمله

بجهت [illegible] همه را کوفته بیخته [illegible] دو [illegible]

بجهت درد دندان خوب است

[illegible] تا بر رنگ [illegible] بمالد دوای [illegible] مغز بلیله مغز بلیله مغز آمله

آمله [illegible] فلفل گرد [illegible] مقدار نخود حب بسته خشک [illegible]

برابر در وقت حاجت [illegible] حالا [illegible] خضاب فلفل گرد فلفل دراز آمله

بیخ نیلوفر یعنی کنول آب [illegible] پوست انار همه را کوبیده و شیره [illegible]

ده تار [illegible] بعد از دو روز در دیگ آهنی انداخته تا یکماه دفن کنند بعده در موی

بمالد [illegible] یکبار [illegible] دو بار در تمام عمر کافیست بجهت [illegible]

فلفل [illegible] کلاف [illegible] شود و [illegible] شیاف [illegible] بردارند [illegible]

بجهت کرم دندان [illegible] ده دوازده دانه [illegible] کوزه [illegible]

بسته در زیر دندان موجوعه بگذارند که کرم [illegible] بسته [illegible] مغز تخم [illegible] فلفل [illegible]

[illegible] خواه [illegible] هم [illegible] تا [illegible]

[illegible] بلیله [illegible] روز [illegible]

۱۹۹

ل

ورد فی الحمی والاخرسیه لیطلب اطفال المعدة من المحلة عشرة ولیقعد بهم بحضوره ویقرء السورة

البقرة فی اوله الی آخره صلواة ویسبعون الاطفال کلهم ویتنفس علی افواه الاکابر ثم یذهب الاطفال

الی نهر او الحوض او البحر ویغسلونهم ثم یاتی بهم الی مکان الاول ویقوم الاطفال ویطبخ ظرف الماء

واحد او واحد علی ابدان الاطفال حتی تستوعب لابدانهم ویحفظهم الله جمیعا من الجدری

نوع دیگر مجربست اگر طفل یکساله باشد هفت دانه و اگر دو ساله باشد چهارده دانه هر چند که زیاده سال باشد

هفت دانه زیاده میکرده باشد و بگیرد چهل و یک دانه جوارش و بخواند سوره الفاتحه با چهل و یک بسم الله

اول و آخر درود خوانده بر هر دو نفس دم کند و بخوراند بجهت تحکیم و اگر نتواند با دریچه [illegible] دیگر

کند دانهای جوارش اندرون گلو طفل باذن الله یحفظ من الجدری

هفت خاک [illegible] باریک شانه [illegible] چاه کهنه قبر کهنه مسجد کهنه شهر ویران یک ذره یک ذره بگیرد [illegible]

هنگام زوال [illegible] شش هزار بار خوانده دم کند در سفالی [illegible]

و آواز نشنود [illegible] روز دویم [illegible] بسمیه [illegible] درود [illegible] اعداد [illegible]

کند از دور [illegible] و قبل از [illegible] سه صد بار یا عزیز و درود اول و آخر [illegible] مسعود

که [illegible] اشغال [illegible] بخواند [illegible] روز خواندن قضا نکند

اگر کسی در بندی باشد یا مرده [illegible] شغل [illegible]
[illegible] صبح [illegible] [illegible] نداشت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
یا الله الصمدی من عندک مددی و علیک المعتمدی یا
ابو الغیث اغثنی اغثنی یا علی ادرکنی الحمد لله الذی
[illegible] الارواح من الفرم و الصلوة و السلام علی رسوله
محمد و آله [illegible]

قال الشیخ عبد الملک قدس سره روحه
ها یعنی همه اوست موجود
هی یعنی با ماست
هو یعنی همه اوست
[illegible]

ع	ع	ٮ	ٮ
ط	ه	ٮ	ط
ه	ه	ٯ	ٮ
ح	ح	ح	ح

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم الله لطیف بعباده یرزق من یشاء و
هو القوی العزیز یا واحد القهار دشمن شود با جمال محمد [illegible]

الا برای ها ترتیب خواندن اسم سبع و نوشتن سبع این است که غره ماه بروز پنجشنبه
شروع کند و نقش [illegible] [illegible] کوه [illegible] از آن [illegible] که بخواند [illegible]
نقش [illegible] و [illegible] نوشته [illegible] دوست گردد و برای [illegible]
در آتش [illegible] جای گردد برای [illegible] خوردن [illegible] کرده [illegible]
[illegible] دوست دور [illegible] اگر [illegible] روز نقش در [illegible] آن انداز د
[illegible] باشد اگر در [illegible] باشد [illegible] نشیند
باشد [illegible] [illegible] [illegible] کند اگر [illegible]
[illegible] گردد که دولت او در [illegible] اگر [illegible] نقش [illegible] دارد
[illegible] اگر [illegible] در [illegible] و [illegible] [illegible]
و [illegible] نه باید و زین [illegible] [illegible] گرده [illegible] [illegible]

786

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین الذی له الاسماء الحسنی وصفاته العلیا من تمسک به کرده نجی والصلوة علی افضل

الانبیاء الذی جعله الله اشرف الاصفیاء وعلی آله الاتقیاء و اصحابه النجباء وسلم تسلیما کثیرا کثیرا

اما بعد میگوید ضعیف عباد الله الغوی ابوبکر بن احمد علی التعزینی الملقب بالبدر غفر الله له ولوالدیه

ولجمیع المومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات جمع کردم درین رساله ترجمه اسماء الله تعالی اما

شهاب الدین اعراضی رحمة الله علیه در اعراض آورده و شیخ عثمان خیرآبادی قدس سره العزیز

در تالیف خود آورده و منافع آنکه شیخ الاسلام والمسلمین جلال الحق والدین تبریزی

قدس سره العزیز و خواجه امام ابوالحسن جلیلی جمع کرده و از کتب دیگر التقاط کرده تا

طالب همه را منافع حاصل آید و آن بلفظ را به عاجز هست یاد آرند حق تعالی

برکات اسماء الله تعالی همه را بیامرزد و جامع این الفاظ را با ایمان دارد انه علی

کل شیء قدیر و بالاجابة جدیر اما فضیلت اسماء الله تعالی قوله عزوجل ولله الاسماء

الحسنی فادعوه بها و مرخدا یرا نامهاست نیکو بس خوانید شما او را بدان نامها

اسامی حق تعالی بسیار است سیصد در توریت سیصد در انجیل و سیصد در انجیل
در زبور و نود و نه نام در قرآنست و جز آن نامها که ورد فرشتگان و حیوانات و دیگران است
حسن و جمال یک معنی دارد و بعضی گویند که نیکو سیرت و صورت را با جمال گویند و هر که صورت نیک
و سیرت زشت باشد حسن گویند و بعضی بعکس آن گفته اند نامهای خدا تعالی نیکوست ظاهراً و باطناً
بمجرد گفتن و شنیدن راحت در دل و لذت در زبان پدید آید و باطناً چنانچه منافعی آن که در ذکر
اسمی هست قوله تعالی فادعوه بها یعنی بخوانید او را بدان نام هر نامی در محلی یاد کنید مر اثبات هدایه
با هادی و برای مغفرت یا غفار و برای توانگری یا غنی همه همچنین نامها گفته خوانند قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم ان لله تعالی تسعة و تسعین اسما مائة الا واحدة من قراها و احصاها دخل الجنة
یعنی مر خدا تعالی را نود و نه نام است هر که آنرا بخواند و بشمارد در بهشت در آید مائة الا واحدة
برای التوکید تا توهم کم شود و هزار نه افتد و جواب دوم آنست تا معلوم شود که کلمه واو تسعة و تسعین
بمعنی او باشد و یا برای آن گفته تا نباید که کاتب سهو کند و بجای تسعة و تسعین سبعة و سبعین
نویسد و احصاها شمردن باشد قوله تعالی و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها بعضی گویند معنی احصاها
و گفته علیه السلام من قرأ اسماء الله تعالی فله بکل اسم مدینة فی الجنة و بکل حرف حور یعنی هر که بخواند
نامهای خدا را مر او را در بهشت بهر نامی شهری در بهشت و بهر حرفی حوری و گفته علیه السلام من اراد

[illegible marginal notes]

رضاء الله تعالی فعلیه ان یقرأ اسماء وگفته علیه السلام من قرأ اسماء الله تعالی بالاخلاص نامبارک

حرم الله علیه النار خشنودی خدای عزوجل و یافتن بهشت و درجات آن در خواندن

خدا است در قوت القلوب منقولست که نامهای خدای تعالی در هر شب و هر روز بخواند

و بخواندن علی و عظیم و کبیر بسر کردن نکند و خواندن نامهای خدای عزوجل از پیغمبر

علیه السلام مرویست هو الله الرحمن الرحیم الی آخره فاما شیخ بهاء الحق والدین

٢٩٩ ٢٤٩

زکریا قدس الله سره العزیز برای در آخر سوره حشر کرده برین نهج اغاز ترجمه کرده و منافع

هر اسمی هو الله الذی لا اله الا هو اوست آن خدای که نه خدا است مگر او الله و الاله ٩٢٨

خدای سزای پرستش الالوهیت خدای هر که هر روز نه هزار بار بگوید

یا الله یا هو صاحب یقین شود و شک از خاطر او بکلی زدوده گردد و اگر بار وضو مشتغل

٣٠٠٠

قبله نشسته و چشم پیش کند و سه هزار بار الله گوید چشمهای دل او گشاده

٦٦

گردد چنانکه ارادت جمیع خلایق بروی منکشف گردد و بعضی اولیاء خدای را ذکر

الله لا اله الا هو و بعضی لا اله الا هو از بهر آنکه گفت علیه السلام افضل الذکر لا اله الا الله

١٢٩ ١٧٦ ١١٠

دیگر گفت علیه افضل ما اقول و ما قال النبیون لا اله الا الله و گفت علیه السلام من قال لا اله الا الله

١٦٥

لا اله الا الله دیگر گفت علیه السلام من قال لا اله الا الله دخل الجنة و گفت من ... الجنة

لا اله الا الله دیدگشت چهار هزار گناه کبیره او آمرزیده شود و شیخ حمید الدین

هر که بگوید لا اله الا الله

حاکم رحمة الله علیه معنی این حدیث در نظم آورده که چهار هزار گناه کبیره

٢٣	١٨	٢٥
٢٤	٢٢	٢٠
١٩	٢٦	٢١

٦٦

از ذو قرا او گویند چون گوئی عالم الغیب والشهاده صاحب کشف گردد اگر
روز هر روز چهل بار بگوید حق تعالی او را کرامات اولیا دهد و متصرف اهل
زمین و آسمان گرداند و اگر او را زوجه حلال کند الرحمن مهربان گر
بادی ۲۹۸
دوستان و دشمنان بدادن رزق آسان آنکه مقرر کرده است بی نقصان
هر که این نام بعد از نماز صد بار بگوید غفلت و فراموشی از دل و برود و اگر روز
جمعه بعد از نماز دیگر غروب آفتاب یا الله یا رحمن یا رحیم گوید بعد غروب سر سجده
نهد و تا با نماز شام همچنان در سجده باشد هر دعائی کند مستجاب شود و اگر بعد
دوازده هزار بار بخواند اسم اعظم را از روح او جمله هویدا گردد ۲۵۸ الرحیم بسیار بخشاینده
خاصه بر مومنان مراد ایمان و بهشت جاودان هر که این نام هر روز صد بار بگوید
بر همه خلق مشفق و مهربان گردد و بدین سعادت مشرف قال علیه السلام الرحمن
برحمه الرحمن مهربان نثار رحمت و هر که در بامداد نوشته نشنید و صد بار بگوید یا ۶۶
یا رحمن یا رحیم هر حاجتی که از خدای تعالی بخواهد بیابد و اگر چهل روز مواظبت کند
۲۹۸ ۲۴۸
بر وی حلال شود و دو رنج بر وی حرام گردد و از خواجه عالم مرویست الملک ۹۰
پادشاه که تدبیر کارهای بحکمت و حکم اوست هر که ملک دارست و در قدیمه فقر
و عزت او دست الملک پادشاه همه پادشاهان هر که روز آدینه بوقت برآمدن
آفتاب هزار بار یا ملک بگوید هر حاجتی که از خدای عز و جل بخواهد روا شود و غنی شود

[illegible]

۱۱۳۴

اسم اعظم است از اسماء الله که نقطه ندارد چنانچه این اسماء که الله و ملک و
سلام و مصور و عدل و حکم و ودود و واسع و واحد و احد و حمد
۱۳۱ ۴۳۶ ۱۰۴ ۹۹ ۲۰ ۱۴۷ ۱۹ ۱۳ ۱۳۳

و اوّل هر که این دوازده نام بر کاغذ بنویسد و بگوید الهی بحرمت این دوازده
نام فلان حاجت من روا کن حق تعالی حاجت او روا کند. القدوس السبوح
پاک و پاکیزه از وصفهای ناسزا و گفتارهای ناروا هر که بعد از زوال یا قدوس
بگوید دل او از خصایل ذمیمه پاک شود و محل انوار قدسی گردد و اگر بعد از نماز جمعه بر نان
بنویسد سبوح قدوس رب الملائکة و الروح بگوید و بخورد ملکات حمیده
خوردن و کم خفتن او را روزی شود و او به کرامت رسد. السلام ۱۳۱
بخشنده سلامتی رساننده در دار السلام اهل اسلام را هر که این صد نام
و بجهت بیمار بخواند تن او را در زندگی هیچ علتی نرسد. المؤمن ۱۳۶ گرامی دارنده
و ایمن کننده هر مشرکان هر که این نام بر خود دارد یا بخواند از شر دشمنان و اعوان
مکاید شیطان در امان ماند و بیمار در پناه رحمة الله امان از امور یا مؤمن
هر بار یا مؤمن بگوی تا ... شود زبان دشمنان بدگوی. المهیمن گواه
و نگهبان کردار و احوال بندگان هر که بعد از غسل صد بار این نام بگوید دل
او منور گردد چنانکه ... از دل او اعضای او منور شود. العزیز از جمله ولی
... ولی ... قبل ... کننده هر که این نام ... یکبار بگوید حق تعالی

برای ... اسماء بر کاغذ نقش کنید ... این ... تا ... ۱۲
برای دفع خوف و گرسنگی ... سبوح قدوس رب الملائکة والروح ... ۱۲
... المؤمن ... ۱۲
برای زبان بندی دشمنان ... از شر دشمنان ... شیطان یا مؤمن بخواند ...
المهیمن ... نور دل ...
العزیز ... ۱۲

۱۰۱

اورا در میان دنیا محتاج کسی نگرداند و هر که بعد از سحر صد ویکبار بگوید حق تعالی اورا
در میان خلق عزیز دارد الجبار بزرگوار و کامکار و نیکوکار که همه آنچنان باشند
که او خواهد و همه آن باید که آن نفر باید هر که این نام نزدیک غروب و بعد خواند
مسبعات عشر سیت ویکبار بگوید از ظالمان مصون ماند و اگر این نام را ورد سازد
و هفتاد بار در شب و هفتاد بار در روز بگوید نفس او مامور گردد و از سیئات بهری
حسنات آید المتکبر بزرگوار دلی ها دلی یا زیدکار و بزرگواری اوست سزاوار
و در وجب بزرگواری هر که وقت قربان ده بار این نام بگوید اگر فرزند شود
نیکو آید و اگر این نام بگوید تکبر از خاطر دور گردد الخالق آفریننده و اندازه
دهنده هر آفریده بحکمت هر که این نام شبانگاه گوید حق تعالی فرشته آفریند تا
قیامت خدایرا عبادت کند و ثواب آن مر او را باشد و اگر بگوید یا خالق
خلقتنی ولم اک شیئا آمرزیده شود از پیغمبر علیه السلام مرویست البارئ
پیدا آرنده آفرینش هر آفریده بقدرت خالقیت و باری یک معنی دارد و بعضی
گویند که خالق آفریننده اعضاء ظاهر را گویند و باری آفریننده اعضای باطن
گویند چنانکه جگر و شش و روده و بعضی گویند که باری آفریننده بعضی از اعضا
را گویند چنانکه بینائی و شنوائی و گویائی و گرائی هر که این نام در هر هفته صد بار
بگوید حق تعالی گور او را بر او گرداند و فراخ شود و تن او در آنجا باشد درست ...

اگر شش هزار بار روز بخواند ...
لنفر و سلیمان علیه السلام ...
مستجاب الدعوات گردد هر سحر گوید ...
ابی زهد شود ... ۳۰۴

بهشت برند المصور یکانندارده خلق بی آلت در رحمهای مادران هر زنی که هفت

الافضال ۱۲ روز روزه دارد و بوقت افطار بیست و یکبار این نام بر آب خواند و بدمد

الوهاب معطی السوال قبل السوال و بخورد حق تعالی او را فرزند نرینه بخشید وقتی که از حیض پاک شود و غسل کرده باشد

فوق البیان ۱۲ و با شوهر نزدیکی کند الغفار بخشنده گناه اگر سخت و بد اگر داند باشد هر که گوید ۱۲۸۱

یا غفار اغفرلی ذنوبی از مغفوران گردد القهار شکننده گاهها بندگان و کم

۳۰۶ گردن ها گردن کشان هر که این نام بسیار گوید محبت دنیا از دل او برود و ... شود

و اگر سه بار بنویسد و باب بشوید و بخورد دل او از خصایل ذمیمه پاک شود الوهاب ۱۲

دل بسیار بی غرض و بی عوض هر که این نام بعد از نماز چاشت و ... سجده ...

بگوید حق تعالی او را غنی و بی نیاز گرداند اگر شب آدینه غسل کند و دو رکعت

نماز گذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص پنجاه بار بخواند بعد از سلام سجده

نهد صد و پنجاه بار این نام گوید و از خدای تعالی حاجت خواهد حاجت او روا شود

الرزاق رساننده روزی اهل حاجت بقدر ... باید در حال غسل کردن کلام نکند ۳۰۹

کفاف بی منت و مؤونت هر که این نام بسیار گوید حق تعالی رزق بر وی

فراخ گرداند اگر وقت صبح در چهار کنج خانه و مکان ده بار یا رزاق بگوید

آغاز دست راست کند که از رو استقبال است یعنی ابتدا از یاب یمین کند

بعد از آن بطرف یسار بعد از آن بطرف ... بعد از آن ... لسان بعد

القهار
صد بار بنویسد و ... بخواند ...

بخشش

الرزاق
... بهر حرف بار زران الطرف ...
... بعداد اسم ... بخواند الهی ...
... در رزق ... ۱۲

ارال

ازان ده بار یا رازق خواند و بطرف آسمان بدمد در هر طرفی همچنین کند
و بوقت رفتن از پیش طرف پس روی از قبله نگرداند ازان که حق تعالی
فقر و فاقه دور کند و مال او را بسیار کند باید که چهل شب مواظبت نماید در شب
بدان وقت چهار رکعت نماز کند در رکعت اول بعد از فاتحه سوره والضحی بخواند
و دوم رکعت سوره الم نشرح و در سیوم رکعت الم تر کیف و در چهارم رکعت لایلاف
بخواند و بعد از سلام چهل بار یا رزاق بخواند امید است که در دریای نعمت مستغرق
شود الفتاح ۴۸۹ گشاینده کارهای بندگان و از میان همه خلایق و آسان کننده
همه دشوارهای هر که بعد از بامداد دست بر سینه نهد و هفتاد بار این نام بگوید
زنگ از دل او برود و روشن شود و اگر هر روز صد بار یا فتاح بگوید کارهای بسته
برو گشاده شود العلیم ۱۵۰ دانا بهمه چیزها آشکارا و نهان و صالح احوال بندگان
العلام همه دانا هر که یا علیم در دل بسیار گوید معرفت حق تعالی او را حاصل شود دیگر که از زبان
بسیار گوید حفظ او مزید گردد و درهای علم برو گشاده شود القابض تنگ گیرنده
روزی هر که خواهد و تنگ کننده دلها و قران بطریق خذلان هر که این نام بر چهل نه ۹۰۲
نان نویسد و بخورد از گرسنگی ایمن گردد و هر دل شود الباسط ۷۲ فراخ کننده
روزی بندگان و فراخ گرداننده دلهای ایشان و فراخ کننده دلها خالی
مومنان بستر مومنان ایمان و توفیق بنده بر طاعت هر که آخر شب دو رکعت نماز گزارد

الفتاح هر روز روشن دل و دیع گشاینده دل که کارهای بسته
یا فتاح بگوید نقش یا فتاح بخواند همه کارها
روا گردد

-	۳	۵
۲	۷	
۷	۶	۱

الکریم بخشنده بی‌منت و حرمت‌دار نزد خدا

۱۱	۴۱	۶
۲۱	۲۴	۳۶
۴۳		۳۲

ت	س	ا	ب
	۳	۹	۶۱
۴	۳	۲۸	۷
۲۹	۶	۲	۲

	۹	
۱۰	۶	۴
	۸	

کند کخواند در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی سه بار و اخلاص هفت بار و بعد از سلام صد

بار بگوید یا باسط در حق تعالی او را غنی و توانگر دل و دست گرداند و اگر هم بدان

وقت استاده بشود و دستها بلند الله بردارد و برابر سینه نهد و ده بار این

نام بگوید در یک مجلس اول و آخر درود فرستد نعمت بروی فراخ شود الخافض

فرو گرداننده یعنی هو نیست کننده جایهای بناهای از آفت و خذلان کفر که را

دشمن بسیار باشد سه روز روزه طی دارد روز چهارم هفتاد هزار بار این نام

بگوید در یک مجلس از شر ایشان مصئون ماند الرافع بلند بردارنده جایها و جا

دیگر بعد ایمان و توفیق طاعت هر که همیشب یا نیم روز صد بار این نام بگوید حق تعالی

او را بزرگی دهد و مال او بسیار گردد و میان همه خلائق معظم و مکرم باشد المعز

عزیز کننده بایمان و طاعت و قناعت و مخالفت هوای نفس هر که دوشنبه

و شنبه و آدینه بعد نماز شام چهل و یکبار این نام بگوید هیبت او در میان خلائق ظاهر

گردد و امیران جهان مامور امر او گردند المذل خوار کننده بکفر و معصیت و حرص

و شهوات و هوای نفس هر که از ظالم ترسد در سجده هفتاد و پنج بار این نام بگوید

دشمنی او دفع شود و مهربان گردد السمیع شنونده همه گویش همه آوازها و رازها

و ندیها و دوست دارند هر که روز پنجشنبه بعد از نماز چاشت پانصد بار

این نام بگوید هر حاجت که از خدای تعالی خواهد روا گردد البصیر بیننده به هم

الرافع

برای معظم شدن در میان خلق

المعز

برای تسخیر خلائق و هیبت او

٨	٣٢٩	٣١٢	١
٣٨١	٢	٧	٣١٠
٣	٣١٤	٣٢٧	٦
٣٢١	٥	٤	٣١٣

المذل

السمیع

برای قضای حاجات

همه چیزها خورد و بزرگ و دور و نزدیک نهان و آشکارا هر که این نام روز جمعه صد

بار بگوید نظر از سنت پیش از خطبه صد و یکبار بگوید حق تعالی سوی آن بنده نظر رحمت بیند و بدین

نظر بر هر که بیند او را عذاب نکنند و اگر هفته هفت بار یا بصیر بخواند در درد اشک نگردد بد

و در چشم بالد فوت و بصارت او مزید گردد و از سنت قضا و بار بخواند حق تعالی او را

نابینا نگرداند الحکم قاضی یحکم و داور میان همه خلق هر که این نام چندان بگوید

که بیهوش شود و محرم اسرار الهی گردد العدل دهنده داد و نهی کننده از بیداد

و دوست دارنده دادکنندگان و باداش شاه هر که در شب جمعه بر

لقمه نان بنویسد بخورد همه خلایق مسخر او گردند و فرمان بردار او شوند اللطیف ۱۲۹

دور چو زد بین و بزرگ بخش و اندک بر بسیار با دانش و مهربان نوازنده

دلهای دوستان و بازآرنده نیکان بر در خویش بنویسد و مهربان برا

خویش هر که بعد از تحیت وضو صد بار این نام بگوید اگر فقیر باشد غنی گردد و اگر

غایب باشد با سلامت در وطن خویش رسد و اگر مسافر باشد با فتح و نصرت و فتوح

رسد و اگر دختری بزرگ داشته باشد برای او خاطب پیدا گردد و اگر کسی

باشد صحت یابد الخبیر ۸۱۲ آگاه به همه چیزها که او را به همه چیز علم است

نباشد و مشورت شرف بکار نیاید هر که این نام بسیار گوید نفس اماره مار گفته

شود و از سیئات سوی حسنات مایل گردد اگر بر دست ای بنویسد و بخورد

الحکم
۲۰۰ از محرم اسرار شدن

العدل
۲۰ از مسخر کردن خلایق

دلو از چشمه در رود بفرستید و با حرمم در رود در بستند و بشوید و بخورد دلو از چشمه در رود که بستد
در رون او از خصایل ذمیمه پاک شود الحلیم ۹۹ بردبار و درگذارنده از عقوبت بندگان به مهلت دهنده
و در عقوبت کشنده هرکه این نام سه جای بنویسد در کاغذ و در میان زراعت بر چوبی
بندد و در زراعت آن چوب استاده کند آن زراعت بتوفیق عز و جل کامل برسد و از آفات
سالم ماند و از رحمت عام در رود و این نام بسیار گوید بالجمله از چشمه در رود نفعت باز
و باز در رود فرستد از رحمت و با سالم ماند و هر زروع چون در میان زراعت از آفت
مصون ماند العظیم ۱۰۲۰ بزرگوار او و راست هرکه این نام در دل گوید میان خلق
عظیم و کریم گردد الغفور ۱۲۸۶ بسیار آمرزنده و بخشنده گناه بسیار هرکه را سلطنت
بکاهد ولی بها و بیانه هرکه این نام سه بار بنویسد و بشوید و بخورد رنج او
مبدل شود و اگر روزه دار بوقت افطار بشوید و بخورد دل او برای خشوع در
نزاعضای او پیدا گردد الشکور نیکو پاداش دهنده و نیکوکار بیش از نیکوکاری و
پاداش کننده و ستایش سزاواری هرکه این نام چهل و یک بار بر قدری آب بخواند
و در چشم اندازد تاریکی و علتهای چشم دور شود و روشنائی افزاید اگر سپید و یکبار
این نام بنویسد و با آب بشوید پاک و در آن سرمه اندازد و خشک کند هرکه آن سرمه
سرمه در چشم کند چشم او از علتهای پاک شود هرکه این نام بسیار
گوید مال او بسیار گردد و اگر بنویسد حجه لند از تا رنجه سپید و شفقت بار گوید چهل

الحلیم
برای محافظت زراعت

بزرگ ترین هم گویان بگردد

العظیم
برای معظم و مکرم بودن

ادبیه

آدینه هزار بار بخواند حق تعالی او را غنی گرداند المغنی بی نیاز هر چیزی بدانم و قدرت بهمان
و مساخت و بز مددات خویش از همه فنهای و بفرمان خویش از همه خواست بسیار نه
این نام بسیار گوید شب و روز اگر خورد باشد بزرگ گردد و اگر فقیر باشد غنی
گردد الکبیر ۲۳۲ بزرگ ملک خویش است و در فرمان خویش هر که این نام بسیار خواند بزرگ
گیتی شود و عزت و حرمت او میان خلق ظاهر گردد و اگر بر کودک بدمد بزرگ شود
و با جاه گردد الحفیظ ۹۹۸ نگاه دارنده گان از آفت و بلاکت نگاه دارد کرداران را
برای حساب و مکافات هر که این نام بنویسد و بر بازوی راست بندد ایمن از آب
و آتش و از عورت بیگانه مصئون باشد و اگر در حرب چند یکبار بخواند بر زد
و قوت دهد و بر خود مالد هیچ آهنی بدو کار نکند المقیت توانا دهنده قوت
هر که این نام بر گل پاک چند بار بخواند و چند بار بوی کند تشنگی روزه را دور
گردد قوت بسیار او را حاصل الحسیب ۸۰ بسنده کار بندگان و گذارنده کارها
شان است هر که در صباح و مسا هفتاد بار این نام بگوید بر این نهج که حسبی الله
الحسیب از دشمنان و حاسدان و بدخواهان ایمن شود و از روز پنجشنبه آغاز
کند تا هفت روز هر که بعد از نماز بامداد هفتاد بار بگوید حسبی الله لا اله الا هو
علیه توکلت و هو رب العرش العظیم جل شأنه پس به یکی بار این دعا به اعمال
تمت گردانید از شر دشمنان در امان ماند بحکم عز و جل الجلیل ۷۳

بزرگوار و بزرگی دهنده بعضی از بندگان بمکاشفت جلال جنین جمیل نوازنده
دلهای دوستان بمشاهده جمال هر که این نام بمشک و زعفران بنویسد و بخورد
هیبت او در میان خلق ظاهر گردد و همه کس از صلابت او بترسد الکریم
بزرگوار و نیکوکار و بخشنده و پوشنده آنکه بخشش او بی خواست و درگذرانیده
و آن بخشنده که خواهنده او را خواست ندارد و بر خسان گناه پوشیده گرداند که
شرم و منت آن بر دل نماند هر که وقت خواب رفتن این نام بگوید فرشتگان
از برای او استغفار کنند گویند چون امیر المومنین علی کرم الله وجهه این نام بسیار میگفت
بخطاب کرم الله وجهه ممتاز شد در خبر است هر که بگوید یا کریم چهار هزار نیکی از نام
او ثبت نماید ایضا در خبر است هر که در خواب پهلو بگرداند و بگوید یا کریم یا رحیم
حق تعالی او را بیامرزد و بلباس مغفرت و رحمت ملبوس گرداند الرقیب ۳۱۲
نگاهبان دلها دوستان از سهو و غفلت و نظرها ایشان از لهو و عشرت
و نگاهدار از شمارهای دشمنان بعلم و قدرت برای قهر و عوض و فضیحت
هر که این نام یا رقیب هفتاد بار بگوید و بگرد مال خود بدمد خدای تعالی مال او را از دزد
نگاه دارد المجیب پاسخ کننده خواه بندگان و بخشنده خواهندگان
و بخشاینده جان بندگان هر که این نام بنویسد و بر خود نگاه دارد از همه بلاها
و آفتها خدای تعالی نگاه دارد از همه در خبر است هر که بگوید یا مجیب دعوة المضطرین

الحی

اغثنی یا غیاث المستغیثین از اندوه و غم و تنگی امان یابد الواسع ۱۳۷ فراخ دارنده
بی قلت و بخشنده بی علت و فراخ عطا هر که این نام بسیار گوید حرص او قناعت
مبدل گردد مردی گفت یا رسول الله چگونه کنم که بدان گناه من مکفر شود فرمود
علیه السلام یا واسع المغفرة بگو گفت علیه السلام نزدیک افطار گفتی یا واسع المغفرة
اغفر لی ذنب العظیم برسید زید یا رسول الله چیست ثواب گوینده این را فرمود علیه السلام
آمرزیده شود شصت و سه هزار گناه و این مقدار حساب برای او الحکیم
راست گفتار و درست کردار که گفتن وی بی زلل و زوال و گروش وی بی عیب و خلل است
حکمت چند نوع است و کارهای خدای تعالی بحکمت است هر که حکیم او را گوید که نفع
در بان همه اشیا ابدارند و کارها بحکم و حکمت خویش براند هر که را مهم بزرگ در پیش
آید که گرده نتواند این نام بسیار گوید و آن کار آسان شود الودود ۲۰ دوست دارنده
و دوستی کننده بدوستان خویش و دوست گرداننده ایشان
در دل خلقان خویش هر که این نام را هزار و یکبار بخواند بر خوردنی زن و شوهر
دوا ... زن و شوهر ... میان ایشان محبت افزاید و اگر متقابل
بزرگی یا دو ... ولیکن ... مشفق و مهربان گردد
المجید ... نام
... لقاء ...

همیشه گوید میان خلق و خلایق محبه گردد الباعث ۵۷۳ فرستاده فرشتگان و پیغمبران
و زنده کننده تنهای مرده و برانگیزنده دلهای دوستان هر که هنگام خواب
افطار دست بر سینه دارد صد و یکبار این اسم بخواند دل او پر نور شود
دل مرده او زنده شود الشهید ۳۱۹ دانا هر چیزی بعلم و قدرت بی غیبت و حضور
عیب دادار مظلوم بی حجت و گواه بر حال مظلوم بی حلیت هر که بعد از صبح
هشت و یکبار این نام بگوید پیش پسر یا دختر عاق بر بدر فرمان
بردار گردد الحق ۱۰۸ سزاوار همه وصفهای نیکو و بزرگی هر که این نام بر چهار
گنج کاغذ بنویسد در نیمه شب آن کاغذ بر دست گیرد و سوی آسمان
ببیند پیش از صبح گم شده بیابد و یا خبر او برسد اگر محبوس باشد صد بار
بار سر برهنه کرده بخواند خلاص یابد الوکیل ۶۶ کار روان و آنکه کار بدو گذارند
و نگاهبان آنکه خود را بدو سپارد هر که از صاعقه یا آب بترسد این نام را
بسیار گوید در حفظ امان حق تعالی جمله کارهای او بفضل عمیم خود با کام رساند
و کارهای او بحواله مخلوق نگردد القوی ۱۱۶ خداوند توانا هر که اعدای بسیار باشد
و هزار و یک جلجله آرد این نام یکان بار بخواند و پیش مرغان اندازد
شر همه اعدای از سر او دفع گردد المتین ۵۰۰ استوار کار همیشه بی زوال هر که این
نام بنویسد و بشوید و صورت را بخوراند شیر او مرید گرداند الولی

و نام بکند در سال
ان کاغذ بسوسد

دوست دیار و نگاهبانان هر که خواهد زن او را کار بد نماند این نام در وقت ... بر آن
بگوید آن زن صالحه گردد و اگر این اسم را در هفت جای بنویسد و شوهر و زن بخورد
دهد خواه زن خواه مرد صلاح میان ایشان پدید آید الحمید ۶۲ ستوده
کار هر که این نام بر کوزه بنویسد و دمیدران کوزه آب بخورد زبان او از فحش بماند
المحصی ۱۵۷ دانا و توانا هر که در شب جمعه هزار بار این نام بخواند حق تعالی حساب قیامت
بر وی آسان گرداند المبدئ ۵۶ آغاز نهنده هر آن زنی که از اسقاط ترسد
وقت حمل شوهر او نوزده بار این نام بگوید و انگشت شهادت گرد شکم او
بگرداند از اسقاط خلاص گردد و اگر درد زه بر او بد زجاج یا چینی بنویسد هفت بار
بگوید آن زن خوردن دهد همین کند المعید ۱۲۴ باز آغاز کننده تو اختر دوستان
هر که را غایبی شده باشد چون در شب خلق خفته باشد در چهار کنج خانه خود هفتاد
بار این نام بگوید آن غایب زودی باز آید بسلامت برسد المحیی ۶۸ زنده
کننده تنها هر که در بند افتاده باشد هر بندی این نام گوید هفت روز
نماید آن بندی از بند خلاصی یابد الممیت ۴۹۰ میراننده تنها هر که هنگام
خواب دست بر سینه نهد این نام گوید در خواب رود و هوای نفس او بمرد
و صحبت در وی پدید آید الحی ۱۸ آنکه او را جان است نه هر که این نام
بر جمیع ... بخواند رحمت او صحبت مبدل شود القیوم ۱۵۶ توانا و تو...

هرکه بوقت صبح باواز بلند این نام بگوید همه خلق بر وی مسخر گردد الواجد ۱۴ خداوند سزاوار
و بزرگی هرکه بهر لقمه این نام بگوید آن طعام در شکم او همه نور گردد الماجد ۴۸
بزرگ بذات خویش هرکه این نام در خلوت چندان بگوید که بیهوش شود دل او پر نور
گردد هرکه در خلوت هزار و یکبار بگوید هرگز نترسد و مقرب بدرگاه حق تعالی شود
الواحد ۱۹ یگانه هرکه این نام هزار بار در خلوت بگوید ملایکه با لا انوار ایشان بر وی
گردد الاحد ۱۳ یکی بصفات هرکه هر شب یکشنبه هزار و سیصد و هشت بار یا احد
احد گوید در گور هرگز تنها نشود و در بهشت مقابله هر حرفی حوری یابد الصمد ۱۳۴
آن بهتر همه خلق بدو نیاز هرکه نیم شب سر بسجده نهد یکصد و یازده بار این نام
بگوید صادق گردد و بدرجه صدیقان رسد القادر ۳۰۴ خداوند توانا
هرکه در حال وضو این نام بر هر عضوی گوید بر اعدای قادر گردد و هیچ دشمن بر وی
ظفر نیابد المقتدر قدرت دهنده هرکه در حال برخاستن از خواب این
نام بگوید هرچه کند برحق کند المقدم ۱۸۴ آنکه همیشه بود هرکه در حال حرب این
نام گوید هیچ آدمی بر وی کار نکند المؤخر ۸۴۶ آنکه همیشه باشد بی نهایت
هرکه هر روز صد بار این نام گوید دل او سوی حق تعالی مایل باشد و از دوی گردد
دیگر نخواهد شد الاول ۳۷ همیشه بود هرکه جمعه دوشنبه هزار بار این نام گوید
هر مرادی که از حق تعالی بخواهد بر آید الآخر ۸۰۱ آنکه همیشه باشد هرکه این
نام در آخر عمر بسیار بخواند گویند خاتمت او نیکو شود با ایمان الظاهر ۱۱۰۶

الله ۶۲

پیدا هرکه بعد از اشراق پانصد بار این نام بگوید نور چشم او زیادت شود الباطن
معرفت نهان از چشمها هرکه هر روز ۳۳ بار و بروایتی سی و سه بار و بروایتی سیصد و
جالی بار این نام گوید مخزن اسرار الهی گردد صاحب کشف و کرامات شود الوالی ۴۷
او جاندار و پیشکار هرکه این نام بر کوزهٔ نو نویسد و میان آب اندازد و بر دیوار
خانهها بزارد آن خانه از آفات ایمن شود المتعالی ۵۴۱ الله
برتری که در ایام حیض این نام بسیار گوید دوشیزه گردد و محبت او در دل
شوهر زیاده شود البر ۲۰۲ الله نیکوکار هرکه این نام را هفت بار بکودک بگوید
در کودکی نمیرد و بگوید الهی این را به بلاغت رسان به بلاغت رسد و شر شود
و در حسرات هرکه بعد از نماز هفت بار بگوید هو الله الرحیم حق تعالی ایمان او را
سلب نکند و هرکه در مدت عمر خود صد هزار بار بگوید از دوزخ آزاد گردد التواب ۴۰۹ بلی
توبه دهنده هرکه بعد از نماز چاشت سیصد و شصت بار این نام بگوید حق
تعالی او را بر توبه ثابت دارد المنعم ۲۰ نعمت دهنده هرکه جهل و کینه صد بار
این نام بگوید به نعمت و ظاهر و باطن مخصوص شود المنتقم ۶۳۰ الله دادستان هرکه
شب جمعه این نام ورد سازد همه دشمنان او دست شوند و بلجواه گردند
العفو ۱۵۶ پاک کننده دلهای بندگان هرکرا گناه بسیار بود این اسم بسیار گوید
گناهان او کم شود و حق تعالی او را بهشت کرامت کند و در حسرت است که
عائشه رضی الله عنها گفت یا رسول الله کدام نام بگویم که حق تعالی به نام مرزد فرمود علیه السلام

که بر تو باد یا عفو را بسیار گوئی تا ترا حق تعالی بیامرزد العفوّ در خبر است که یا عفوّ

بسیار گوید حق تعالی فردای قیامت ذکر گناه بران بنده نکنند الرؤف ۲۸۶

مهربان بخشاینده هر که خواهد که کسی شفاعت کند ده بار این نام بگوید شفاعت او قبول

کند مالک الملک ذو الجلال والاکرام ملکدار و ملک بخش که ملک دنیا

۱۰۹ ۹۰ ۹۱

دشمنان خود را داد و ملک عقبی برای دوستان خود نهاد هر که مالک الملک

بسیار گوید میان مردم بزرگی بود و هر که یا ذو الجلال والاکرام بسیار گوید حق

تعالی او را غنی گرداند و پیغمبر گفت علیه السلام بسیار گوئید یا ذو الجلال والاکرام العدل

بنده ده بار بگوید هر حاجتی که خواهد روا شود و مرادات او برآید الرب ۲۰۲

پروردگار جهانیان هر که عزیزان خود را جای نگاه ندارد یا انگشت شهادت

خط کشد و بوقت کشیدن خط این اسم یا رب حق تعالی عزیزان او را در حفظ امان

خود نگاه دارد و به نعمت نیک پرورد هر که دستهای خود بردارد و صد بار این

بگوید هر حاجتی که خواهد برآید و اگر هزار بار بگوید یا رب بهتر است و جمعیت و دل

او همیشه روا گردد المقسط ۲۰۹ دادگستر و داد دهنده ضعیف بر ظالم

هر که این نام بگوید همیشه از مکر شیطان ایمن باشد الجامع ۱۱۴ فراهم آرنده

هر که روز یکشنبه وقت چاشت غسل کند روی به آسمان کند و ده بار بگوید

بیکان انگشت بشمارد چون هر ده انگشت شمار کرد دعا کند تا حق تعالی

۱۱۱

بر ایشان جمع کند الغنی ۱۰۶۰ بی نیاز و توانگر هر که بلای مبتلا شود عضوی از
از اعضای خود دست فرود آرد این اسم بگوید مقصود حاصل آید المغنی ۱۱۰۰
توانگر و بی نیاز کننده او را حق تعالی المعطی ۱۲۹ عطا دهنده بی خواست هر که
بگوید یا معطی السائلین حق تعالی او را از همه خلائق بی نیاز گرداند و اسباب او
ب رد المانع ۱۶۱ باز دارنده دشمنان هر که هنگام خواب رفتن این اسم بسیار
گوید زن او به او بسیار زاری کند و دوستی میان ایشان بسیار گردد
الضار ۱۰۰۱ زیان رساننده آنکه سزاوار زیان بود هر که در محلی رسد که بیابان
شود شب جمعه که در ایام بیض که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است صد بار این اسم
بگوید در آن مقام ثبات یابد و منزلت و مرتبت بلند گردد النافع ۲۰۱ همه سود دهنده
دهنده هر که در راه حج این اسم بسیار گوید به برکت این نام سالم در وطن خود باز
آید النور ۲۵۶ جهان آرای و راهنمای هر که هر شب جمعه سوره نور هفت بار بخواند
بعده یک هزار و یکبار این اسم بگوید دل او پر نور شود و نور بر اعضای او ظاهر شود
الهادی ۲۰ راهنمای ظاهر و باطن هر که دستها بردارد و روی با آسمان کند و این
اسم یا هادی گوید و دستها فرود آرد حق تعالی هدایت ثابت او را دارد
البدیع ۸۶ نو کننده از اشیا آسمان و زمین و دنیا مومنان شود یقین هر که
هر روز هزار بار این اسم بگوید جمیع کارهای او حاصل شود باید که در آن حال
این اسم را نگوید سخنی هیچ کس نکند الباقی ۱۱۳ همیشه یعنی هستی او را فنا نیست

برای حصول جمیع اعمال دنیوی از دینی و دنیوی او مشغول شوند هر که نوابد که در منصب خود مدام باشد

هر صبح و شام صد بار این نام بگوید منصب او دایم بماند اگر هر شب صد بار بگوید بجاجت او قبول شود

الوارث ۷۰۷ باقی از فایض برای دفع بیماری و بیم و دفع اندیشه و اندوه که در تن کسی

را باشد در زندگی از خوف ایمن بماند الرشید ۵۱۴ راست تقدیر و راست تدبیر

در راه نماینده بندگان هر کرا چاره کار خود گم شده باشد و نداند که چه کند میان نماز

شام و خفتن هزار بار این نام بگوید تدبیر کار او پدید آید الصبور ۲۹۸ باز دارنده

عذاب از بندگان که گنهکاران هر کرا رنجی و مشقتی باشد سی و سه بار بخواند

خاطر او را خدای عز و جل بخشد

اسماء جلالی

۲۸۶

شروع کند جلالی پس روز شنبه اول زحل بار روز سه شنبه اول ساعت مریخ العزیز الجبار

۹۴ ۲۰۶

المتکبر القهار القابض الخافض المذل العلی الکبیر الجلیل القوی المتین

۶۶۲ ۳۰۶ ۹۰۳ ۱۴۸۱ ۷۷۰ ۱۱۰ ۲۳۲ ۲۳ ۱۱۶ ۵۰۰

المبدئ المعید الممیت القادر المقتدر المنتقم ذو الجلال المقسط

۵۵۶ ۱۲۴ ۴۹۰ ۳۰۵ ۷۴۴ ۶۳۰ ۱۰۹

۸۰

المانع الضار الوارث اسماء مشترک جلالی و جمالی شروع کند پس از روز یکشنبه

۱۶۱ ۱۰۱

اول ساعت عطارد و اگر شب باشد یکشنبه اول ساعت عطارد الملک الخالق القدوس

۹۰ ۱۳۱ ۷ ۱۰

المصور العلیم السمیع البصیر الحکم العدل الخبیر العظیم المغیث الحسیب

۳۳۶ ۱۰ ۱۸۰ ۳۰۳ ۱۰۴ ۶۱ ۸۱۲ ۱۰۲۰ ۴۵ ۸۰

الرقیب المجیب الباعث الشهید المحصی الواحد الباطن الوالی

۳۱۲ ۴۴ ۵۷۳ ۳۱۹ ۱۴۸ ۱۹ ۶۶ ۴۶

المؤمن

اللهم انا نسألك بحق هذه الاسماء کلها وبحق شرفها وکرامتها وخفایاها وخفیها وبالغیبها
وتفسیرها وتوطئتها ان تعطینا خیر الدنیا وخیر الآخرة وان تصرف عنا شر الدنیا وشر
الآخرة وان لا تسلط علینا من لا یرحمنا فی الدنیا والآخرة احدا من خلقک یا ارحم الراحمین

المتعالی مالک الملک ذو الجلال والاکرام الجامع الغنی البدیع الرشید ۸۰۱
۹۶ ۱۰۶ ۱۱۴ ۲۶۹ ۲۹۴ ۹۰ ۹۱

اسماء جلالی که از اسماء رحمت گویند روز پنجشنبه اول ساعت مشتری شب دوشنبه اول ساعت مشتری

الرحمن الرحیم السلام المومن المهیمن الرزاق الباری الغفار الوهاب
۱۴ ۱۲۹۱ ۲۱۳ ۳۰۸ ۱۴۵ ۱۳۱ ۱۳۱ ۲۹۸

الفتاح الباسط الرافع المعز اللطیف الحلیم الغفور الشکور الحفیظ الکریم
۲۷ ۹۹۱ ۴۲۶ ۱۲۸۶ ۹۹ ۱۲۹ ۱۱۷ ۴۱۹

الواسع الحکیم الودود الوکیل الحمید المحیی الحی القیوم الماجد الصمد البر
۲۰۲ ۱۴۳ ۴۰۸ ۱۵۹ ۱۸ ۶۸ ۶۲ ۶۶ ۳۰ ۱۳۴

المنعم الستار التواب العفو الرؤف المغنی المعطی النافع النور البادی
۳۰ ۲۵۶ ۴۰ ۱۲۹ ۱۱۰ ۲۸۶ ۱۶۱ ۴۰۹ ۹۹۱ ۲۰۰

الباقی الواجد
۱۱۳ ۱۴

نقل از مستوراتی کتب افلاطون آورده است که بالای عرش یک کنگره ساخته اند که سیصد و شصت و یک حجره اند ازمرواریدصاف بید قدرت حق تعالی آفریده شده در هر حجره یکی از صندوق از زمرد سبز مقدار ربع دنیا پیدا کرده و در همه نور اسمای الحمان نوشته آن صندوقها قفل کرده نهاده است و بر هر حجره هفتصد و شصت و یک ملک نام زده تا مادام که آن قفل گشاده نگردد و خورده اسمای معظم اجابت نشود البدل فی اللغه بکسبن در مطلع هر سه حرف مجتمعت الهی که خدا که نور این اسم هادی نشد بخشد

قل هو الله احد ۳۲۰ الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد ۳۱۱
۲۴۰ ۲۳۱

اخلاص نادعلیا مظهر العجایب ۱۳۳۸ تجده عونا لک فی النوائب

کل هم و غم سینجلی بنبوتک یا محمد بولایتک یا علی یا علی یا علی
۱۴۱۷ ۱۳۰۳

الله ٦٦	رحمن ٢٩٨	رحیم ٢٥٨	ملک ٩٠	قدوس ١٧٠	سلام ١٣١	[illegible]	باری ٢١٣	مصور ٣٣٦	غفار ١٢٨١
واحد ١٩	مخبر ١١٧	مقیت ٥٥٠	حفیظ ٩٩٨	قیوم ٥٢	محصی ١٤٨	مانع ١٦١	مغنی ١١٠٠	حلیم ٨٨	مجید
حی ١٨	خافض ١٤٨١	محیی ٦٨	علیم ١٥٠	واسع ١٣٧	شهید ٣١٩	رئوف ٢٨٦	نافع ٢٠١	باسط ٧٢	متکبر ٦٦٢
مقتدر ٧٤٤	[illegible] ٢٠	ضار ١٠٠١	جبار ٣٠٦	فتاح ٤٨٩	بصیر ٣٠٢	[illegible] ٢١٢	مقدم ١٨٤	حسیب ٨٠	مبدی ٥٦
وهاب ١٤	واجد ١٤	عظیم ١٠٢٠	جامع ١١٤	آخر ٨٠١	باعث ٥٧٣	ممیت ٤٩٠	معید ١٢٤	حکیم [illegible]	[illegible] ٧٦
هادی ٢٠	والی ٤٧	باقی ١١٣	قابض ٩٠٣	رقیب ٣١٢	شکور ٥٢٦	رزاق ٣٠٨	ظاهر ١١٠٦	جلیل ٧٣	بدیع ٨٦
وارث ٧٠٧	ولی ٤٦	حمید ٦٢	کریم ٢٧٠	مؤخر ٨٤٦	کبیر ٢٣٢	قوی ١١٦	صمد ١٣٤	رافع ٣٥١	[illegible] ٦٣٠
[illegible]	اول ٣٧	عدل ١٠٤	صبور ٢٩٨	مقسط ٢٠٩	مهیمن ١٤٥	رشید ٥١٤	بر ٢٠٢	[illegible] ١٠٦٠	مجیب ٥٥
خالق ٧٣١	ماجد ٤٨	حق ١٠٨	مؤمن ١٣٦	عزیز ٩٤	جبار ٢٠٦	متین ٥٠٠	باطن ٦٢	ذوالجلال ١١٠٠	[illegible] ٣٠٦
قادر ٣٠٥	[illegible] ١٢٩٢	علی ١١٠	لطیف ١٢٩	سمیع ١٨٠	خبیر ٨١٢	نور ٢٤٤	حکم ٦٨	عفو ١٥٦	محمد ٩٢

سوره الفجر

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره والعصر نور سبعمائة على مدور ولعبه با خذ رمل اقدام الطالبين عنهما ١٦
وخطط بالمدور ولعقف عليهم ولوم السبع يا خذ منه ويطوح في النار

فرجرب چون کار شما سخت آید یا دوست ظالمی در هم شکسته این
نماز بکه از دو بدان خدای که بهزار بدر کشته بخلق خدا فرستاده اگر به شب
مرد گمند زنده شود و نماز بر کشت چهار رکعت به دو سلام در هر رکعه
بخواهد در اول رکعت بعد فاتحه قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع
الملک ممن تشاء و تذل من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تذل من تشاء و دوم
بار الحجر انک علی کل شیء قدیر تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل و تخرج
من المیت و تخرج المیت من الحی و ترزق من تشاء بغیر حساب و در دوم
در سوم قل یا ایها الکافرون و در چهارم قل قل اللهم قدیر یکی با مرادها آمد
چون از نماز فارغ شد در کشتا این دعا بخواند بر آن مرادی کرده
کمال همت او در دعا اگر الله لا اله الا هو در کشتا نیک لی الله
... الله ... الدنیا ... الاخرة ...
... با مولوی ... کریم ... با ... حکایت ...
... العالمین ... علیه ...

طریق نماز اوابین

هر که بعد از سنت مغرب دو رکعت شام دو رکعت نماز بگذارد به نیت نفل بخواند
در هر رکعتی فاتحه یکبار و آیة الکرسی یکبار و شهد الله یکبار و اخلاص
پنجبار و معوذتین یک یکبار خدای تعالی آن بنده را از سختی جان دادن
نگاه دارد و همه دشوارها بر وی آسان کرداند و این نماز را اوابین خوانند

شهد الله شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَالْمَلٰئِکَةُ
وَاُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِیْزُ
الْحَکِیْمُ اِنَّ الدِّیْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ

الله شافی الله کافی الله حیّ مولم را الس شت
استاده کرده بگوید کروند آن در دناک خود بگیرد و خود دللع مد کورا
چند کرت بلا بند او خواند برجا مه سجده ثقف کرده رها کند و بهفت بند
همچنین بهورت سترع نگر در کند لفضل حق را اثر شود دیگر
لدیلاف قرلش برای درد شکم سنگی از دست خود گرفته بلا نقداد

وقف کند شب چهارشنبه همین عمل کند در دفع سود تحکم . تمت

برای دردناف یا غوث اعظم یکبار خواند پف کند الحمد لله

میخواند و از برد برانگشت ناخن آورده بجای ناف بسازد و کلمه مذکور

بگوید بفضل تعالی به شود

شب چهارشنبه بعد صلواة المغرب سواد مربوط کرده ختم مجرب

سرور عالم صلی الله تعالی علیه و حضرت محبوب سبحانی مخدوم شیخ

عبد الحق در صلاة گفته بر اطفال زینه تقسیم نموده بدهد و اوقات

اغاز وضو و بعد تکلم تا صبح موقوف کند بعد از فرض و سنت

و نفل و عشا قبل و تردد گانه نفل اغاز کند در رکعت اولی بعد فاتحه

قل یا ایها الکافرون پنج و شصت مرتبه و در ثانیه قل اعوذ برب الفلق

پنج و شصت مرتبه بعد ادای خاصه بار سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم

بخشد بعده برخاسته متوجه بغداد شریف ایستاده اول آخر صلواة

یازده بار و درمیان آن آیته لا یجلیها لوقتها الا هو یکهزار و یکبار

انکسی بابی حاکی نساء

وقت خواندن صورت مطلوب حاضر دارد و بعده وقت خواندن مهمات
جامتوجه قبله نشسته بنشیند متوالی از خوردن اشیاء که از این
بپرهیز شود که بالفعل باشد و دیدن روی مطلوب و لطف آمدن در نظر
بسیار دیر احتیاط دارد و لازم دارد مقصود حاصل شود غسل کند

برای مطلب روز شنبه بگیرد خوبی برات و شمع هفت بار باین مهکوت
خواند در آتش اندازد و اگر نبو باشد از لوی چوب بکرد بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حملة العرش و الکرسی
و من الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله
والذین آمنوا اشد حبا لله و لو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب
ان القوة لله جمیعا فصل ان بن فصل لولا فضله ببیت فضله علی طلب
فصل بنفض تمت بالخیر نیز برای طلب نجیب غدیب است
این ... بیارد چهل و یکعدد ... سفید بنه در دیکچه و صد بار
صلوات بگو بر نیز چهار رکعت نماز بگذارد در هر رکعت فاتحه و احد و قد هم
بسوله چهل و یکبار چون سلام دهد و دیکچه بالای و آتش نهد این دعا
بگوید ای آتش دان دای لعل قرار و دستان بگریز هم آورد ... که
وقعان من روان گردان و برا زدیکیمن وقعان الا کاه و دیکچه را در خود ...
تا ... بینی ...

برای تعجیل خصوص بردانه طناطها چهل و یکبار بخواند آغاز یکشنبه تا چهل روز
و پیش نموده الله الله بعد از آن هر روزه مذکور بخواند و چهل در چشمه و نبـ
انداز د بر کرار چشمه نوشته متحد گردد اللهم یا بدوح مالک العلم
کما الودود لا تجلیها لوقتها الا هو و اگر کسی برای محبت بنویسد
بمشک و زعفران به بازو ببندد انشاء

الودود ۱	الودود ۱۴	الودود ۱۱	الودود ۸
الودود ۱۲	الودود	الودود ۲	الودود ۱۳
الودود ۶	الودود ۹	الودود ۱۶	الودود ۳
الودود ۱۵	الودود ۴	الودود ۵	الودود ۱۰

ترتیب صلوة التهجد

چون از خواب برخیزد سه بار این دعا بخواند الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا و الیه النشور و بعد یکبار بخواند لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین اللهم انی استغفرک
لذنبی و اسئلک رحمتک اللهم زدنی علما و لا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی و هب لی من لدنک رحمة انک انت الوهاب و بعد وضو
ده بار الله اکبر و ده بار الحمد لله و ده بار لا اله الا الله و ده بار این استغفار که در اذکار ... ده بار اللهم انی اعوذ بک من ضیق
الدنیا و ضیق القیامة بعده نماز تهجد شروع کند دوازده رکعت بشش سلام بگذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه سوره اخلاص یازده بار
بخواند بعد دوگانه اول یا غفار صد بار و بعد دوگانه دوم یا غفور صد بار و بعد دوگانه سوم ~~...~~ اللهم
یا فتاح صد بار و بعد از دوگانه چهارم یا رزاق صد بار و بعد از دوگانه پنجم یا ... صد بار و بعد از دوگانه ششم
یا حی یا قیوم صد بار و بعد از فراغ دست برداشته سه بار این دعا بخواند اللهم لا تحوجنی الی احد من الخلائق فی الدنیا و لا آخره
برحمتک و ... اللهم اجعلنی محبوبا فی قلوب المؤمنین برحمتک و فضلک اللهم اجعلنی من عشاق ... الاکرم و ...
... برحمتک یا ارحم الراحمین بعده این ابیات بخواند الهی عبدک العاصی اتاک مقرا بالذنوب و قد دعاک
فان ترحم فانت لذاک اهل و ان تطرد فمن یرحم سواک کرده من ... گر کرده ام نامه عمر خود سیه کرده ام
تو برین نامه سیاه مبین کرم خویش کن گناه مبین با وجود گناه کاری ها دارم از تو امیدواری ها بار...
هر نسیم ز حرمان چه شود راه دهم بکوی عرفان چه شود بس کز کرم ز کرم مسلمان کردی یک گرد گر ... مسلمان
چه شود ... ره عنایت تو ابنده نواز بهتر ز هزار ساله تسبیح نماز اگر کار ... حسن ... شود ز دیا
رحمت چه شود ... بعده صد بار این درود بخواند اللهم صل و سلم علی سیدنا محمد و آله بعده صد بار این استغفار
بخواند استغفر الله ذو الجلال و الاکرام من جمیع الذنوب و الآثام و سه صد بار یا عزیز و صد بار یا منان فالاحسان
و قد عم کل الخلائق منه یا منان تمت بالخیر

از مجربات الاسمی — این دعا را بعد از نماز [illegible] هفتصد بار بخوانند تا هفتم

حاجت روا شود اول الکبیر یا رب [illegible] یا جلیل [illegible] خود

آنچه که خواهی از خدا بخواهد

له

جاءت له غزلة الاشجار ساجدة تمشي اليه على ساق بلا قدم

ان الفتى تلك عشر مرات في جلسة واحدة متوجها الى بيت المقدس

المطيبة الى احد عشر ايام متعددة في الليل الاربع او في يوم الجمعة وليلة الواحدة

احتراز عن النحو وان اتفق فينبغي ان يغسل بعد يده كاملة مجرد خرج

الاكل وتعطر جسمه وثيابه باعطر جنسا واطيب وابيض لونا ولبس الشيع

الحلو في الجم اعلم بسبب الرقم يكون افقد عملا شرحيا

والله اعلم بالكل في استعماله نراد اعماله مرة اخرى ان يرى اثار ...

اذا اراد ان يقبل حجر الذي النار مرضه وبقية الروض الكل المعتاد ...

وقال في فضل رسول الله ليس له حد فيعرب عنه ناطق بفم

اربعين مرة بعين الحوال ...

۲۱۷

کرده بر سر کسی خواند تا از در رجعت گردد دیگر چوب آشیانهٔ زاغ را گرفته در سان بسوخت کنند و خاکش گرفته بر سر کسی خوانند رجعت کند دیگر بیخ سفید چرخی را ببر و زادیت در خانهٔ دشمن اندازند خراب گردد دیگر جامه را در عرق او تا گناه دشمن خشک کرده در آتش اندازد بسوخته شود

بعد از نماز عشا ... العالمین ... الحجب ... یا الحی ... خوانده ...

یا قاضی الحاجات

طریق خواندن مسبعات عشر وقت قبل غروب و بعد نماز فجر وردی سازد اما هر کدام معه بسم الله بخواند سوره فاتحه هفت بار قل اعوذ برب الناس معه بسم الله هفت کرة و قل اعوذ برب الفلق معه بسم الله هفت کرة قل هو الله احد هفت مرتبه قل یا ایها الکافرون هفت کرت و سبحان الله والحمد لله لا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم هفت مرتبه و عدد ما علم الله و زنة ما علم الله و ملاء ما علم الله یکمرتبه و اللهم صل علی محمد عبدک و نبیک و حبیبک و رسولک النبی الامی و علی اله و بارک و سلم هفت بار و این دعا هفت مرتبه اللهم اغفر لی ولوالدی ولمن توالد و رحمهما کما ربیانی صغیرا واغفر لجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات برحمتک یا ارحم الراحمین و نیز این دعا هفت مرتبه اللهم افعل لی و بهم عاجلا و آجلا فی الدین والدنیا والاخرة ما انت له اهل ولا تفعل بنا یا مولینا ما نحن له اهل انک غفور حلیم جواد کریم رئوف رحیم و این دعا یکبار بخواند بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانی

در بیان طلسمات روز اول پنج بانک آورده از عرق ... تر کرده در شیشه

پیچیده روشن کند هر که ببیند ابله گردد و فتیله چراغ را کف تا به کرده و ...

دیگر از شراب جامه تر کنند و در سایه خشک کنند پس از آتش عقد دهد بسوخت نگردد

دیگر عرق گوار با پیه را الجابه کرده بست دهد بعده در آتش هر که سوخته نشود

دیگر چو هندیرا پوست دور کنند و خاشیه عاق را دهد بخورد اگر ... دل

خون گردد دیگر همون نبش گزدم کنند و بعده شیر ... دهد و مرا ... همون که

همون ... او در رقص در آید دیگر برنج را از شیر ... تر کنند بعده موتک و برنج را

پخته کنند برنج علاحده ماند و موتک علاحده دیگر هر روز اول ... شود در

برنج ... دلیس ... را چوره کنند و در راه آب ... آلات اندازد

اندازد ... آتش ... کرده

کل ... را ... دهد ... کند ... آمد

هر روز ماکس را بر داول
خرچ جو کرده در ظرف
گل را انداخته در لوک
... کرده در گلخن
... کند بعده ... از
... بعده ... لی
... پیاز
... لسه
... دیگر ...
روز ... دی
... تا ل...
۱۲ ... کرده
در ظرف ... انداخته
کند ...

دیگر موم را فتیله کرده و رشته ... و چراغ را از آب پر کرده در آن روغن

کنند روشن خواهد شد دیگر عرق کمو... را با ... زاد و عنبر با ...

و بعد از آب پر کنند یک قطره بیرون نیفتد دیگر ... ملیشی را در دهان

نهاده آتش بخورد دهان را آتش ضرر نکند دیگر عرق لیمون حروف

نوشته بر چراغ ... رسانید سرخ حروف پیدا شود دیگر آب

... با آن حروف نبشته قرطاس را در آب اندازد حروف سپید پیدا

آید دیگر ظروف روغن چراغ روشن کرده بنهند در آن ...

عکس بنهند و در ظرف آب اندازد آب بالا ... نگردد

... گردد دیگر ... وقتیکه گنجشک ... باده ...

باران وقت ... دیگر چوب را برگیرد ببرد بر ...

آن ... لیمون ... استحاضه شود دیگر ...

را ... گرفته لیمون ... کرده ...

... خاک ... برگیرد و ... کرده دیگر

... کاسه ... گرفته ... ...

سبحان الله العلي الديان سبحان الله الحنان المنان سبحان الله
شديد الاركان سبحان الله في كل مكان سبحان الله من يذهب بالليل
ويذهب بالنهار ویکبار گوید سبحان الله وبحمدك على حلمك بعد علمك
سبحان الله وبحمدك على عفوك بعد قدرتك سبحان من له الطاف
فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون وله الحمد في السموات
والارض وعشيا وحين تظهرون يخرج الحي من الميت ويخرج الميت
من الحي ويحيي الارض بعد موتها وكذلك تخرجون سبحان ربك رب العزة
عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين فلله الحمد رب
السموات ورب الارض رب العالمين وله الكبرياء في السموات والارض
وهو العزيز الحكيم والحمد لله نحمده ونستعينه ونؤمن به ونستغفره ونتوكل عليه
ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له ونشهد ان محمدا عبده
المصطفى ورسوله المجتبى ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون

ويذهب النهار بالليل
يا جبار
۱۰۰ مرتبه

دیگر بندگی حضرت شیخ جمال الدین نولسین سجاوندی روایت کرد که هر کرا کاری
مشکل پیش آید یا مهمی دشوار باشد باید که این دعا بنویسد و در آب روان اندازد
اگر در میان هفته غرض او حاصل نشود فردا قیامت چنگل او در دامن من باشد
دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بسم الله الملک
الحق المبین من العبد الذلیل الی المولی الجلیل مسّنی الضراء و انت ارحم الراحمین
ایضا برای برآمدن حاجات شش رکعت بگذارد به سلام هر چه از قرآن
یاد باشد بخواند چون از نماز فارغ شود سر بسجده نهد هفتاد بار قل یا ایها
الکافرون بخواند وسه بار این دعا بخواند بعده هر حاجتی که دارد بخواهد
بیشک روا شود دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اجعلنی من دعاک فاجبنی

داعی

وامن رکب فهدیته و رغب الیک فاعطیته و توکل علیک فکفیته
واقترب الیک فادنیته اللهم امدد بعیشی مددا واجعل لی فی قلوب المومنین ودا
اللهم انی اسئلک ایمانا واسئلک الفضل من الرزق واسئلک العافیة من البلاء
واسئلک حسن العافیة فی الدنیا والاخرة مج   ذکر نماز دفع بواسیر
دو رکعت بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه الم نشرح و در دوم الم
تر کیف خواند مجربست بعد از سلام صد بار بگوید استغفر الله من کل
ذنب و سبحان الله و بحمده الی   دیگر چون ماه نو به بیند تکبیر گفته سبع
بنوبت فاتحه بخواند دوازده ماه در امان ماند   ایضا حضرت شیخ فرید الدین
گنج شکر میفرمایند که در اوراد خواجه معین الدین قدس الله سره العزیز
نوشته دیدم که در تمام سال سه لکه و بیست هزار بلا نازل میشوند اما
در آخر چهارشنبه ماه صفر چندان در دنیا می آید پس اینروز از همه
روزها گرانتر است چهار رکعت نماز بگذارند و در هر رکعت بعد از
فاتحه انا اعطینا هفده بار بخواند و سوره اخلاص پنج بار و معوذتین یک بار

بعد از سلام این دعا بخواند حق تعالی او را از جمله بلاها که دران نزول
شود بکرم خویش نگاه دارد و هیچ بلای گرد او نگردد

دیگر نماز تهجد چون توفیق یابد بعد از گذشتن نصف شب تا طلوع صبح وقت
این نماز است هر وقت که از خواب برخیزد وضو ساخته بنیت
ادا نماید بعد اگر وقت وسیع بوده باشد و توفیق رفیق باشد دوازده
رکعت به شش سلام ادا نماید بخواند در رکعت دوگانه اول بعد از فاتحه
سوره اخلاص دوازده مرتبه و در رکعت دویم از دوگانه اول سوره
اخلاص یازده مرتبه و در هر دوگانه یک بار سوره اخلاص کم کنند در رکعت
و در رکعت دویم از دوگانه آخر یک مرتبه اخلاص بخوانند اگر سوره اخلاص

بخواند یس در رکعت اول آیة الکرسی و در رکعت دویم آمن الرسول تا آخر سوره
باشد بخواند برین قیاس رکعتهای دیگر نماز اقل نماز چهار رکعت است
و اکثر آن قدر که خواهد بخواند بعد از نماز فراغ مذکور این مناجات بگوید
الهی آنچه بد کردم ندانستم خطا کردم ببخش بحق لا اله الا الله محمد الرسول الله
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و آله و اصحابه و بارک و سلم برحمتک یا ارحم الراحمین
بجهت محبت کسی اگر خواهد که مبتلای خود گرداند شب یکشنبه سورة اذا جاء
نصر الله بدون بسم الله بر غلت لونگ بر هر یک هفت مرتبه بخواند بنام طالب
و مطلوب و مادرش گرفته بدمد و سر بسته شده در گوشه نشسته بخورد
و پاره خوشبو بسوزد ان شاء الله تعالی مطلب حاصل شود و او را در حرز
دهد بخورد خوردن محبت شود — طریق استخاره کردن این است
که اول وضو کند و بعد از آن دوگانه بگذارد فاتحه برای ارواح انبیا
و جمیع اولیا بخواند و نیز فاتحه بروح غوث الاعظم بخواند بعد از آن
دوگانه به نیت استخاره دو رکعت اول بعد فاتحه قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم

بعد فاتحه قل هو الله احد خواند یا الصمد مرتبه ایاک نعبد و ایاک نستعین بخواند

اگر در عین نماز بطرف راست برود مطلب ادا شود و اگر بطرف چپ یا ساکت ماند مطلب

نخواهد شد اگر اول روز نه بیند روز دوم کم کند تا سه روز تمت

اگر کسی خواهد که روح اولیاء را حاضر سازد و به بیند باید که اول غسل کند

و خوشبوی مالد تا هفت روز روزه دار باشد و افطار بشیر و برنج بخورد

و از همه چیز احتراز کند و شروع شب جمعه نماید تا که هفت روز کرده باشند

اول شب جمعه باشد شروع چهار هزار و چهار صد و چهل چهار بار این اسم بخواند

بسم الله الرحمن الرحیم یا رحیم کل صریخ و مکروب و غیاثه و معاذه یا رحیم

هر وقت که شروع کند فاتحه حضرت رسالت پناه بخواند و رجوع بایشان نماید تا هفت

روز این ترتیب کند روح هر ولی که حاضر شود گدای که خواهد والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

برای ویران نمودن و خراب نمودن کسی معانه بیت حرف سفید نوشته در قبرستان
که بر حال مجهول و محول باشد نشسته کلام مذکور ما بعد هفتاد و یکبار زنت خوانده قبف
کند یا زنت زنت کند تا چهل روز داخل مدت ... یکبار در وقت سیس از اول
بخواند خلا بعده آن حرف بعد مدت معهود در خانه آتش بیندازد و در وقت نام معشوق
کلام مذکور است [illegible] من مستمع ... الله ... [illegible]

دیگر برای عداوت دو کس بسوزه ... زبان ... [illegible]
سنگ سیاه که یک موی سفید ... باشد ... همین ... دوشنبه
... کند و یا در سه شنبه برابر ... و با ...
را ... هفت ... و ... هفت ... بخواند ...
سنگ سیاه ... روز ... اندازد

برای ... زن ... زن ... که
... در مسجد رود ... جانب مغرب ... قدم نهد و ... قدم
بسوی شمال نهد ... قدم بسوی شمال رود و ... و کلام خواند که

نقش کنند و بگوید که من فلان بن فلان را آتش بس نمودم که کار در زاید نموده و در میان

بر سر میان از رشته مقطوع طاهر ده به بندد تا کار در گواید آورد و دیگر اینکه

درود اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید

هفت مرتبه بخواند بنفس حضور [illegible] الحمد و اجازت عام از مهربان دوستان

محبان و مشفق احبان خصوصا از [illegible] حاجی [illegible] اسم [illegible] متوسل

قصه بشنو در محله [illegible] که در [illegible] در مسجد [illegible] دوستان [illegible]

بعین عنایت [illegible] شد

خرچ بسته هزار و [illegible] یک انار [illegible] عدد [illegible] شیر [illegible]

شیر را در [illegible] [illegible] کرد [illegible] [illegible] بگوید [illegible]

یک انار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یک [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] دو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

استعود بالله

بسم الله الرحمن الرحیم

بوا شی قاقله کبار لونگ تخم جوزبویا مازو قند سیاه بیهان شنگرف

۲ ۲

روغن بادکان روغن قسط افیون شنگرفی اول هر دو روغن زرد را در کدکان

گرم کرده بعده قند سیاه را در روغن گرم اندازد هرگاه که روغن و قند هر دو آمیز شود آنرا

از [illegible] انداخته دید بعد از آمیزش شنگرف که پخته شود همه ادویها را که اول کوفته و بیخته

تیار کرده باشد سوای شنگرفی در کدکان انداخته [illegible] وارد چو کم همه ادویه آمیخته

گردد آنگاه [illegible] را اندازد و فرود آورد در ابریشم [illegible] نگاه دارد یا گولی بسته نگاه دارد تا نوزن

بخورد و قوت بدل حسب دلخواه حاصل آید از فضل حق تعالی [illegible] شود و فایده بخشد

نسخه خضاب

[illegible]

ترکیب شستن لولوی رنگین

بگیرد لولوی رنگین و صابون در آب حل کند چنانچه آب صابون غلیظ گردد پس آن را در آتش نهند
که خوب گرم شود پس مروارید را در آن اندازند بعد از توقف اندک بیرون آورده از آب
دیگر بشویند چنانچه شفاف خواهد شد طریق شستن بلور نگین و بریخ دار آب بگیرد
خوب بشوید خوب آب غلیظ گچ پس بلور را در آن آب اندازد و بار دست بمالد
پس بیرون آورده در آب پاک اندازد همین سان بمالد چون سفید و درخشان خواهد شد
ترکیب پختن روغن بزرک بگیر روغن تخم بزرک و اندرش لحم ذوغاب تا آب کند در آن اوند سنگین
نداخته بزرگ شده خوب خوب بگیرد و قطرات آب اندازد باشد چنانچه بگیرد
به همین قسم شود پس در کوزه آهنی اندازند روغن بکند چنانکه بکند پس برگ درخت بیندازد
سفیدی سخت عدد یا زیاده کم اندازد باشد چنانکه برگها سوخته شوند از وقت فرود آورده
در جای بنهد و روغن خوب و سیاه البته آنرا خواهد شد که هیچ فرق در رنگت دارد
اگر روغن کاو قدری در آن حل کرده سازند تا نهایت بهتر است والا هیچ ضرر ندارد
سید محمد حسن منوچهر شخصی در جای بود در کند و دیگر صاحب بود
ریگ کمال اعراض چشم را نهایت خوب
فقیر نانوا از چشم خود دیده ام
شب که شیر گرم کشک لاهوری را در ظرف گلی نهاده با هم آب نهد چونکه
شب بگذرد در وقت او را سه مرتبه بر سر او باشد تا جمله سوخته شود پس نمک

۱۲۷

هم سائیده بحال باشد و شب در اراقه کند و بر آتش داشته باشند چون یک جوش آید گردد و از میان صاف نماید

پس فرو آرد پس نگاه دارد هر چه خاک سوخته نمک سیاه نبات کابلی هم را سوده بمقدار ...

در شب ... سائیده در جامه بیخته ... پس ... را علیحده بیخته و بیخته ... باهم کرده

... با پس یک مرتبه در چشم ... تمام شب ... از گوشت ... و ... زیر کند

چکیده ... در ... بیخته ... صد ساله ... باشد او را ... یک ...

... آمیخته ... را ... ابد ... روز ... آخر ... خواهد ...

... چیست ... هم ... که ... آن وجه ... در ...

... عرق ... و ... نیم ... منقوص از جمله

آخر ... ریگ ... باشد ...

... روغن ... آب ... شیرین تازه ... آب در روغن ...

... که ... بدست ... کند تا ... دو ... دیگر

هر یک ... ریگ ... آمیزند و یک پاس ... بگذارد

... در ... چینی یا در ... نگاه دارد

وقت حاجت استعمال نماید ...

... روغن ... شیرین ... بلیله ... از ... عود قرحا ...

[illegible] ... روغن ... کند ... کند ... گردد ... وقت ...

و آن را بعد دو جمله اجزا را [illegible] سائیده جمله را [illegible] آمیخته [illegible] بهر [illegible]

الف سر شیشه را سوراخ نموده [illegible] قرار داده [illegible] زیر [illegible] گرم کرده [illegible] برآرد

لیکن [illegible] داخل کرده [illegible] باد زیاده

ایضاً [illegible] بلیله زنجبیل فلفل عاقرقرحه [illegible] از هر یک [illegible] نبات [illegible]

[illegible] میل کنند [illegible] زنجبیل زرد [illegible]

[illegible] زنجبیل [illegible] کوند [illegible] بلیله عاقرقرحه سلیخه دارچینی [illegible]

[illegible] ۵ [illegible] ۲ [illegible] ۱ [illegible] ۲ [illegible] ۱ [illegible]

[illegible] گندم [illegible] زرد [illegible] گشنیز

۴ [illegible] ۸ [illegible] ۴ [illegible]

ترکیب [illegible] مروارید [illegible] نبات [illegible] جند بیدستر

[illegible] خراسانی مروارید [illegible] سیماب [illegible] سیاه [illegible]

۱ [illegible] ۱ [illegible] ۱ [illegible] ۱ [illegible]

[illegible] جند بیدستر را از [illegible] [illegible] آن [illegible]

[illegible] آتش دهد [illegible] سرد [illegible] برآورد [illegible]

[illegible] و از [illegible] در [illegible]

[illegible] روز برآورده آن [illegible] دیگر داخل کرده

[illegible] ۳ دفع [illegible] کرده [illegible]

[illegible] آن [illegible] ۳ روز [illegible] دفع [illegible]

[illegible] و اجزای [illegible]

۱۲ [illegible]

[illegible]

[illegible]

او درست و لیمو کند ... روغن ... [illegible] ... داده ... [illegible] ... بارها

و در روز ... [illegible] ... هر روز ... [illegible] ... شد ... [illegible] ... اگر ... [illegible] ... قرار

اگر ... [illegible] ... اگر ... [illegible] ... کند ... برنج ... [illegible]

... [illegible] ... سفید ... [illegible] ... برنج ... [illegible] ... زیت ... [illegible]

... [illegible] ... بنجد ... [illegible] ...

... [illegible] ... تعوذ ... الرحمن ... [illegible] ...

... [illegible] ...

جهت [illegible]

[illegible] آب [illegible] و هنگام [illegible]

[illegible] بقدر [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] بقدر [illegible] هر روز [illegible]

[illegible] آید [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] انار [illegible]

[illegible] آب [illegible] بالسان [illegible]

[illegible] آن [illegible] و در عرق [illegible]

[illegible] خشک [illegible] کرده [illegible]

[illegible] آب [illegible] بدهد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] کنند [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] ساخته [illegible] کند [illegible]

[illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible]

و [illegible] صبح [illegible]

[illegible]

بر هر از زهر [illegible] و دوست [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

پاره [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible]

به اندازه و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] انداخته [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آتش [illegible] بعد چهار پنج [illegible] [illegible]

[illegible] لیمو [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] در آب [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible]

[illegible] آب [illegible] انداخته [illegible] [illegible] قرار [illegible] [illegible]

[illegible] دخورت [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] آتش

[illegible] خوراک [illegible]

[illegible] نقره [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ... قرص جهت [illegible] چهار [illegible]

[illegible] ... که با شد [illegible]

[illegible] ... نسخه [illegible] ... نمودند [illegible]

الفا

[illegible] ... که از [illegible]

[illegible] ... چهار پارچه [illegible] در [illegible] اندازد

[illegible] ... تا [illegible] ... هم [illegible] با به و روغن را

[illegible] ... را به بدان [illegible] در [illegible] روز [illegible]

[illegible] ... روغن زرد [illegible] ... پنج [illegible] از [illegible]

[illegible] ... پاک [illegible] بکار [illegible] برد [illegible] نوره [illegible]

[illegible] ... پارچه بسته [illegible] بکنند [illegible] آب [illegible]

[illegible] ... در [illegible] چهار [illegible] بکنند [illegible]

[illegible] ... با [illegible] دو [illegible] [illegible]

[illegible] ... از پارچه [illegible] آب [illegible]

[illegible] ... چهار [illegible]

[illegible] ... هر [illegible]

۱۲ ۱۲

[illegible] ... چهار [illegible]

جرعه دیگر [illegible] آورده [illegible] دانت [illegible] در [illegible] سرخ [illegible] درازی [illegible]

حب [illegible] ترکیب [illegible] مستعمل [illegible]

۱۸۹ ۱۸۹

دوای [illegible] که [illegible] بسازم [illegible]

نسخه تیزاب [illegible] واد [illegible] در [illegible]

که آنرا [illegible] کنند کهربا آید [illegible] گوگرد [illegible]

برابر [illegible] در [illegible] باد [illegible] تیزاب [illegible]

[illegible] سپید [illegible] خواهند [illegible]

[illegible] دارند تا که [illegible] شود و [illegible]

[illegible] دارند [illegible] را که [illegible]

[illegible] وزن [illegible] مصطکی [illegible]

تمام [illegible] زرد [illegible] و [illegible]

[illegible] را [illegible] سازد [illegible]

[illegible] آمیزد و [illegible]

[illegible] در بار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رصاص [illegible]

[illegible] سازند خوراک چهار [illegible] در شربت عنب الثعلب

[illegible] هر یک چهار چهار [illegible] عدد [illegible]

نسخه [illegible] از حکیم محمد [illegible] سنگی [illegible]

[illegible] حب [illegible] قرنفل خراطین [illegible] حب [illegible] شراب [illegible]

همه را کوفته [illegible] و خراطین را در کوزه اندازند و [illegible]

[illegible] بالای این [illegible] تنبول [illegible] و آب [illegible]

[illegible] کله پاچه [illegible] لوری [illegible] سازند [illegible]

[illegible] محمد [illegible] از [illegible] جراحت [illegible]

[illegible] قرنفل [illegible] زعفران [illegible]

[illegible] جگر [illegible] شنگرف [illegible]

[illegible] عاقرقرحا [illegible] بسفایج [illegible] جوز [illegible]

[illegible] مغز [illegible] مغز [illegible] مغز [illegible]

گوشت و جگر دوازده بار پس [illegible] و اصلی آن است که یک کیله [illegible] از [illegible] را [illegible]

دو دو از گوشت را [illegible] و پشت [illegible] وقت [illegible] کیله [illegible] [illegible]

دو درست و الا [illegible] دیگر [illegible] [illegible] [illegible]

جلاب که [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قرنفل [illegible]

۲ [illegible] ۴ [illegible]

فلفل [illegible] روغن [illegible] [illegible] ادویه را [illegible] در روغن [illegible] دوازده [illegible]

۴ [illegible]

و [illegible] و [illegible] [illegible] آنار [illegible] با و انار [illegible] گوشت [illegible]

آب [illegible] دوازده [illegible] [illegible] [illegible]

روغن [illegible] باد گرفته [illegible] [illegible] روغن [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] با [illegible] دار برابر [illegible] با هم [illegible]

[illegible] نرم [illegible] روغن [illegible] [illegible] سفید گرد و بالای [illegible] با [illegible]

[illegible] [illegible] آوردن [illegible] را [illegible] کند [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

۱۱ [illegible]

[illegible] را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و روغن [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

نسخه شراب جهة قوه

جوز بویا [illegible] مشک [illegible] مستکی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بالا [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

گاو زبان [illegible] جو ایته [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] نور [illegible] ماسه

گل قند [illegible] الاچی [illegible] جوز بویا [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

جو [illegible] دارچینی [illegible] گاو زبان [illegible] گل گاو زبان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

نسخه طلا ۱

[illegible]

سبز اردو [illegible]

[illegible] ۱۰۱ [illegible]

[illegible]

طلاء وسمی مجرب

روغن کنجد سیاه ... [illegible] ... مازو ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

رفیعی ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... بلیله ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible]

شب تر نماید صبح آن روغن کنجد را ... [illegible] ... اندازد و در دیگدان برابر با آتش نرم بجوشد

تا از آب سوخته شود روغن ... [illegible] ... [illegible] ... نگاه دارند و بر [illegible]

بدو قسمت صورت بعضی کسیل را ضعف داشته باشند و از آستر ظاهر گردد باشد باید از آن [illegible]

در آن روغن [illegible] بر در آن کالد و جمیع آنکه بر شکم خورد کنند بعد از آن برگ [illegible]

هند و ناصر [illegible] ابریکه بخورد [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] مسهل که هر یک ظرف هر یک نیم ملکی یا ارزن و [illegible] در جام یا ریک [illegible]

هنگام بسیار در روغن [illegible] و انار [illegible] در ظرف [illegible] اسم [illegible] کنند و [illegible]

[illegible] دیده و آن [illegible] جمع کنند [illegible] با ریسمان [illegible] کنند و [illegible]

از [illegible] چندی مقدار روغن [illegible] انداخته باشد و [illegible] جمع کنند [illegible]

سهمای [illegible] باشد یا [illegible] در آن کلاه کنند و [illegible] کلاه [illegible]

[illegible] اجری [illegible] بسیار [illegible]

[illegible]

براق

ثم العلاج [illegible]

[illegible] و یعقد [illegible] فی [illegible]

بعد [illegible] فی [illegible] و [illegible]

سورة ما [illegible] فی [illegible] ناعما و [illegible] فی الحار [illegible]

ثم واحده [illegible] [illegible]

[illegible] یعقد [illegible] و [illegible] ثلث [illegible] ثم [illegible] و [illegible] و [illegible] العصفر [illegible]

[illegible] و [illegible] یاخذ [illegible] ثم [illegible] ثم [illegible] و [illegible] الاول [illegible]

ثم تصفیة [illegible] الاول [illegible] ثم [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] عن [illegible]

الدنوار سبعة ایام ثم [illegible] و [illegible] و [illegible] و یجتنب [illegible] قدر [illegible] بحذر الحلویات مطلقا

و دار [illegible] اربعة [illegible] و [illegible] و [illegible]

ثم واحده فی [illegible] و [illegible]

و [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] مطلقا و [illegible]

عقد سیماب در عملی اسانت گفته شد بیارد اسپید سیر گندم اولسین بز نیلد مرا ان

سیماب بالا در تکلیس از بعد اندکی ان دهد دو نیم دو مذکور با انقطیر اولی چون بکند بود بلند این

گرد نشود پخته و نرمی کند و دیگری بیارد سه ماشه بیض ...

سیماب همه را اسمیم در جامه بالاییه تو عقد شد در محکم بعد پنج ایام ... بکند که

پخته شود و عقد شد گرد را در دو بند عقد شد ده ... بهم جنس گرده خواهد ...

همی نابت در ... عبدالله صاحب کابلی زاج سیماب ... همه ... باشد

در جامه ... سوخته کند ... برآرد ... ما ثبوت

بیارد سیاه ... زردچوبه ... سیاه که ... در جامه عقیق ...

در قدر سه تولد آب در ... بکند ... بعد از ... از مالت علیطه

بعد آن ... علیطه شود جامه نرم برگردد

خمیر ... است ... آتش ... کلی

زیر بغل کند ... واگر در زیر مذکور گرم ... نیم وزن ... آن نیک ... این اتحاد

... بیارد سه ماشه ... گفته شیر ... د ... بلکه ...

... بند ... دانه حب السلاطین ... زنان برآورده در ... کاو

... بعد ... همه ... کرده ...

... صبح ... حب ... بعد ... کاو ... شد

هر بار که در دست تا احتیاج باشد با الله کلوچه بوسیله چو قبله مانند خود سفید شیر شیشه

ریزه بپوشند استفاده کنود [illegible] حلوای هر از بعد از یک یک مقصد و [illegible]

پر تهیه زرد آلو مویز و شیر [illegible] غذا نان گندم جو [illegible] نمک [illegible]

هفت روز در [illegible] آنرا در دوغ [illegible] که از [illegible] باشد با بیخ [illegible] آمیخته

هفت روز بخورد الشفاء [illegible] محمد

[illegible]

[illegible] ارسیه کلاه [illegible] [illegible] دورتها

[illegible] یک کوزی از دهی [illegible] [illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] روز [illegible] بعد [illegible] و اگر [illegible] با سیک [illegible] نخواهد [illegible]

[illegible] اسمه [illegible] و مشام [illegible]

[illegible]

الفکا

[illegible] در آب زیره پرو بو ماهی [illegible] کوفته [illegible]

بعد [illegible] آن [illegible] برفر نعل دراز [illegible]

یک [illegible] بعد یک [illegible] بر آرد روز دویم باز [illegible]

با [illegible] روز [illegible] انگه [illegible]

[illegible] در [illegible]

و [illegible] بر آرد [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] بعد [illegible]

[illegible] یک [illegible] باشد

و [illegible] و [illegible] که از

هم از همه اسهل بعد ازین جا را نگشت مرا دو روز [illegible] باشد همه روز ما آنکس [illegible]

[illegible] و [illegible] چهار روز [illegible] باشد [illegible] روز [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آنوقت [illegible] [illegible]

[illegible] نور را از [illegible] گرفته با [illegible] علاج [illegible] باید [illegible] کبوتر بچه [illegible]

و [illegible] در [illegible] [illegible] اثار [illegible] [illegible]

[illegible] باید عرق [illegible] اگر [illegible] [illegible] در [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] باد و [illegible] [illegible]

[illegible] طبیعت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] هر چه خواهد بخورد [illegible] باز [illegible] [illegible]

[illegible] علاج باید [illegible] کبوتر در [illegible] [illegible]

[illegible] کلاه بر او در [illegible] اندرون آن گولی بنهاده باز [illegible]

[illegible] در دو روز [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

و سفید براق وزن برابر جو ایوب شد در [illegible] [illegible] نگاه دارد و بزرگی [illegible]

سفید و زرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و حروف خاک [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشند [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرم سنگ

[illegible]

نسخه [illegible] و [illegible] و دیگر [illegible]

[illegible] چهار [illegible] ماده [illegible] هفت [illegible] چهار [illegible]

[illegible] چهار [illegible]

اگر [illegible] کرده [illegible] وزن [illegible]

[illegible] زیر و زبر [illegible] بالا [illegible]

[illegible] الله [illegible] دیگر [illegible] در [illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible] سه [illegible] بسیار [illegible] الله [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] داشت [illegible] خواه [illegible]

[illegible] یک [illegible] بسیار [illegible] از [illegible]

[illegible] روز [illegible] یک [illegible] و [illegible]

چهار [illegible] یک [illegible] ۱۶ [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیاد و زر پنج انجیر [illegible]

در عرق بید مشک [illegible] صندل [illegible] قرص بسته خشک کن

مغز و ادویه در خشت پیاله [illegible] مغز [illegible]

و بالا بنام گل محمد مغز بید [illegible]

[illegible] بید سرد شدن برآورد [illegible] مقدار [illegible]

پایان با شکر [illegible] وقت باده

العقد [illegible] یک قلوس [illegible] پسته [illegible] صندل مغز [illegible]

رحمه [illegible] که خشک بعد خشک بکنند [illegible] قرص [illegible]

دهان [illegible] مغز [illegible] گل محمد [illegible] قرص بستن [illegible]

سرد شدن برآورد [illegible] مقدار یک [illegible]

خرد و سیب [illegible]

[illegible] سلام [illegible]

مقصد زمین نزدیک و بیشتر آمدند سوراخ کردند که چاه با شکسته اند و دو نفر [illegible] بر بستند

و در سایه بنشستند [illegible] رطوبت [illegible] بر آذر [illegible]

حاکم [illegible] دنبال [illegible] احکام

[illegible]

اندر جوش بدهند در شیر میش تر کرده اجزای صلایه کرده بر پارچه لته طلا بر عضوها و ... بندد

تا هفت پاس بعد بدل کنند تا هفت روز بعد از آن هفت روز خراطین کبخوره بگیرد

با ریک جامه بیز کرده روغن کنجد جوشانیده فرود آرد آنوقت برابر دوا مسحوق بیامیزد

و چیزی در شام طلا کرده باشند ۲۱ از لیته و ما

نسخه کشته شنگرف

اول حنظل تر را کوفته عصاره برآورده بدستور عرق کشند از دو سیر و نیم سیر

عرق بدستور شنگرف نیم پاو را چوبه بهند و در بوتل شراب دو آتشه پر کرده

یک نیم پاو کرده در بوتل اندر خته در تابش آفتاب تا دو ماه بدارند پس از آن در کچری

نیم پخته بریزند و تا یک پهر کچری را کور دیوتل مسطور در آتش ... بدارند

از آن مستعمل ارند ... بگیرد ربع الخلی بر قدر که خواهد در شیر میش صلایه

... سوز ... خشک می کرده باشد بعد در پارچه خشک کرده بر قدر ... خشک ...

بعده در ... در قعر ... آن ... کرده و زیر ... قدر ...

در ... و آب ... بالای بقدر ... رابطه ... و درد ...

و ... داده محکم نماید ... بر آورده ... بر دارد ... کار

... نان ... شیر ... خانه ...

و فولاد را چندان هیچ کس برابر نکرد و دیگر عرق انار ترش و اول فولاد را

تا ده داغ و در آن داشته باشد به مرات تا گرد شود بعد از در عرق انار یک انگشت عمیق

بالا بیش ماند در میان حبه به ازار دهد ظرف سرپوش دار گذاشته یک روز و یک روز در

صلایه انداخته مهتری باید نمود تا خشک گردد اگر منظور باشد تا در آسیاب

خشک نموده سرمه سازد و اگر عرق منظور باشد یک حصه از او گرفته در ظرف گلی ...

کج در آب انار عرق گیرد بعد یک شیشه بر بالای آن نهاده بخار آب تا بچکد و اگر بسیار دادن

منظور باشد یک نیم بالا نهاده در زیر آن بالای آتش ملایم بنهد که دیدن برای آن است

بعد هم بر بالای آن بگذارد سم الفار در سوده ... با حنظل باشد ... باد

انار ... سوخته سم الفار کرده در آن نهاده در او ... ...

در زمین که دیدن از سم ... بجوشد در کوا ... که در ... ده ... به ...

...

در ... سفید ... انار ... آن ... کرده در ...

... زمین ... انار ... بجوشد ... کار گرد

... خواهد کرد ... داده تا ... کند

حسد برای طفل شیر گاو نوشادر در میان کوزه با آب … بیندازد … الوزه

و کوزه را … بگیرد در آتش دهد تمام شب … سرد کند برآورد با …

در میان … بکوبد … کف

… این هر دو ادویه را در … بعد از … کردن … بزند

حلم سوزه ریوند خطائی

… بلند حتی … زمان نخود … در گل …

ریزد … آن آورند … کند … و در … اندازد

یک … زیران آورند … آتش دهد بعد … برآورد … شیر گاو بخوراند

باشد تا … روز … ماه بخورد انشاء الله تعالی … دفع خواهد شد

برای دفع بادرد

… ای … خشک …

هفت بار … دم … آن … خار …

انشاء الله شفا خواهد شد … سیاه صابون …

پارچه آلوده … انشاء الله تعالی شفا خواهد شد

اکثر اوقات بعضی جاها [illegible] نوبت [illegible] چون [illegible] باید [illegible] کنند

بعضی [illegible] در اراضی بعضی [illegible] دارند بعضی در [illegible] آب [illegible] در آنجا

بوته [illegible] آتش هیچ آثار [illegible] در آنجا [illegible] آتش [illegible]

در آتش [illegible] که در آن [illegible] آتش [illegible]

[illegible]

نوعی دیگر اگر خواهی [illegible] اثر [illegible] باید یک شیشه [illegible] کند که در [illegible]

و در میان آن زر [illegible] به اندازد و خوب [illegible] کرده اند [illegible]

خوب [illegible] کرده اند [illegible] در شیشه نگاه دارد و [illegible] شیشه [illegible]

[illegible] خوب [illegible] و سیاه [illegible]

خوب [illegible] بعده [illegible] ۳ [illegible] را [illegible]

در میان [illegible] آن شیشه را [illegible] بر [illegible]

[illegible] آن [illegible] و بالای آن شیشه [illegible] آتش [illegible]

بعد [illegible] بگیرد [illegible] بگیرد و [illegible] کند و اندک اندک [illegible]

را در [illegible] خوب [illegible] در میان شیشه [illegible] اندک در میان [illegible]

در [illegible] و بالای آن آتش کند [illegible] خواهد شد بعد از آن [illegible]

اندک [illegible] اندازد [illegible] خواهد شد بعد از آن [illegible] اندک

در [illegible] شمس خواهد شد و اگر [illegible] اندازد [illegible]

تمام بحکم خدا [illegible] العبد [illegible]

[illegible]

[illegible] صمد

[illegible] کهنه [illegible] گرده [illegible]

[illegible] گرده [illegible]

[illegible]

[illegible] زرنیخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

عدد [illegible]

[illegible]

سنبل [illegible] سنبل [illegible]

قرنفل [illegible]

[illegible] لوبان [illegible]

[illegible]

[illegible] برداورد

[illegible]

[illegible]

اسپند سوخته تخم املی [illegible] افیون [illegible] اجزا را از آن [illegible] علیحده علیحده کوفته بیخته

آتش نموده افیون را [illegible] حصه نموده [illegible] گاو [illegible] جبه جا [illegible] بلند کند [illegible] حاجت شد [illegible] بخورد بعده

جمع شود [illegible] خروج نکند [illegible] مجرب است

[illegible]

علاج [illegible] اطفال [illegible] تر [illegible] مصلح

[illegible] ساخته [illegible] بقدر [illegible]

[illegible] بقدر [illegible]

الف

الضا [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

نسخه جلا بیاورد [illegible] مقدار یک بادام [illegible] و پوست ودور لیند واز آب

المیوه سابیده طلا کنند چنانچه بطور شانه [illegible] برود الفا بیاورد [illegible] [illegible]

بوران [illegible] [illegible] بگردد و در رده آب روان با [illegible] داده دو [illegible]

جهت [illegible] علاج برای [illegible] عورت بیاورد بوران با [illegible]

[illegible] داده گداز باید و بعد خشک کنند و هرگاه خشک شود [illegible] باید بعد از

بیاورد بوران [illegible] خشک کنند [illegible] [illegible]

[illegible] باید [illegible] مخلوط ساید [illegible] [illegible]

[illegible] علاج [illegible] بگرداند [illegible]

که [illegible] دیگر [illegible] بیاورد [illegible] و [illegible] گرفته

[illegible]

خوب تاریک باید و بر قیض طلا کنند و با مر عود ... تمامی است نماید و گرد ...

و دیگر هر وقتی فاد شود آن موی به ... تر شود بعد دیگر اگر خواهد که مرد را ...

کنند بسیار خوب و دیگر که اندر ... هندوی کنکنی گویند با کبر گوسفند ...

خوب شود این دو چوب اندازد و بر که زا جو رفتن ... دیدن شود ...

و دیگر هر زنی که ... عورت که جنین باری باشد ... شود بسیار ...

... بشوید و دیگر ... و الو زن ... بری بسیار ...

... خشم بری کنند و زن ... بخور اندازد ... در سیوم ... کامل ...

و دیگر ... علاج ... زم دار ... عورت بی حیا ... بسیار ...

... کجا بود آن زن را بخوراند که معلوم نکرده ... علاج ...

... عورت از ... منقطع شود ... گفتار ...

[illegible]

کنند و شکستن عورت را با طعام خوردن بعد جماع او بار زیاد شهوت فسق و

نمود مرده بیند کار در [illegible] زود آنچه معمول است علاج استقاط حمل

تخم هلیل با نمک تخم زردک [illegible] مجیب [illegible] را

باریک سائیده بعده در قند [illegible] خلور مقدار بسیاری بخورد

[illegible] خوردن [illegible] علاج [illegible]

[illegible] گرد [illegible] کنند [illegible]

اینهم ادویه را برابر [illegible] باید [illegible]

اول [illegible] بعده [illegible]

[illegible] صبح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیار تو حیا کوی ... کرد ... نوع ... برای دفع سوزاک ... با کهان ... دو دو ... سرباسه

چون ... بستی ... بنمائی

ادام ادام ادام ادام ادام

بیاد از ... تا ده بمالد مصری ... بیک ... تخم ... ا ... بخوردن ... سوزاک دفع ... شود

... بگویند ... خاک و ... و بر

که و ... کریاس ... را ... کند ... ا ... تو ... بر ... و ... سوزاک ... دو ... زیر ... کنجد ... بعوا ... ازم

چون ... که ... بر ...

بحس و خلق ... کدامیل لنگر

۲ قلوس ۲ قلوس

مد اهم و دانه ... دانا ... سیاه ... برد و ... در ... چو ... بر بخور ... مخلوط کرده کو ... ناکسه

... روز ... دو ... کسی ... بس ... دال ... بخورد کو کناز

... عالم ...

جون ... بپیچ ... سو ...

جز این ... دال کو کنار را در ... آب ... بریان ... دار ... کرد ... دال ... تر کند و

... بمالد

... کرد ... دار ... بخورند ... بالا ... انگور ... و ... کنند

... بخوری ...

[illegible]

نسخه قرص کافور تخم کاهو تخم خرفه مغز تخم کدو تخم کاهو مغز خیار صندل سفید

۲ درم ۲ درم ۱ درم یک ثلث ۲ درم ۱ درم یک ثلث ۲ درم ۱ درم

زعفران اسارون کثیرا درق گل ارمنی گل خوراول رب السوس طباشیر محره

۱ درم ۱ درم ۱ درم ۴ درم ۱ درم ۱ درم

اسهالهم را اگر فرمایند نجس بوزن ساییده بعد تکلیف المعلول قرص برنند خوراک

از یک درم تا ۵ درم نافع است نسخه خوراک نیارد

سلاحت افتاده اول نبات برابر اسهال را اگر فرمایند نجس بلی بماند

۳ تولہ ۳ تولہ ۳ تولہ

خوراک از سه ماشه تا چهار ماشه با شیره تخم خیارین ۱۵ تولہ وزن ماشه ۱۵ وقت

صبح شام بخورد غذا سبزی خشک کم نمک و از ترشی و ماهی پرهیز باید بعضی

از جمیع چیزها پرهیز کند ان شاء الله تعالی فواید نافع است

علاج جهت دمونده و جالها و پهولها و روشنی چشمها ازموده و تجربه کرده شده

سیاه جو تری و فلفل گرد و فلفل دراز موهنته زرد چوب بیتکری الجبالی عمل سنگ

جاکسو چند گشته تا لون سنگ بصری که او را الکر با کوبند برگ سیم که در ساید جدا

نیزه باشد همه ادویه را برابر گرفته باریک ساخته جامه بیز کرده شاخ بید انجیر

را از میان خالی نموده ادویه درو انداخته از سلدی جنبد در شاخ مذکور

بگردانند تا که ادویه قابل سبزی بود بعده براورده در جای تنگ بدارد

و بر انگشت اندکی نهاده هنگام غروب افتاب در چشم اندازند تا وقتی که اب

چشم جاری بود جامه بچشم نرساند در دو سه مرتبه انداختن امراض چشم را

همه دفع شوند یعنی درد چشم و سرخی چشم و ریختن موی مژه که او را باشمی

گویند و کلی و مهارت در اندک زمانه جمیع امراض مذکور دفع شوند ازموده

است و تجربه کرده شد   ادویه جهت دفع امراض چشم بابت شیخ جان محمد

سرمه	مامیران	توتیا کرده	سپیر سبز	سنگ بصری	کافور بهیم سینی	لون ملکی
۴ دام	۴ ماشه	۲ ماشه	۲ ماشه	۴ ماشه	۲ ماشه	۴ ماشه
بیتکری	جاکسو	مرچ سفید	سفید ربا	پوست بیضه مرغ	الائچی خورد	لونگ
۱/۲ ماشه	۴ ماشه	۴ ماشه	۴ ماشه	۴ ماشه	۴ ماشه	۴ ماشه

بورگ

رسوت	تخم اکرکی	هلیله سیاه	تخم نرگس	نمک سپیده	سنا مکی	جوری سبز
۳ ماسه	۳ ماسه	۳ ماسه	۳ ماسه	۳ ماسه	۲ ماسه	۳ ماسه

مصری	بیخ دعوا	زرد چوبه	زهره ماده گاو	نسخه جاله که از سبب
۳ ماسه	۳ ماسه	۳ ماسه	۲ ماسه	

سادر
للاعده باشد مجرب است و آزموده قلمی شوره نمک لاهوری پهتکری لو
سهما کا هر سطو طبا عامرا خوب بساید از سلائی در چشم کشد خدا فضل کند

دیگر
برای جاله چشم بارد چینی لهاند خام نمک لاهوری هم ورن
آورده در چشم کشد ادویه طلا ضماد بابت حکیم شرف الدین جهت
قوت باه و چلق زده و سستی رگها مجرب است بیخ کنیر سفید یکتوله فراطین
خشک ۲ توله بیر بهوتی نیم توله مومیائی کانی سه ماسه فلفل گرد یکتوله [illegible] شده
خشک کرده یکتوله فوفل سوخته ۶ ماسه همه را باریک سائیده درهم ساخته
نگاه دارد وقت حاجت مقدار دو ماسه ازین سفوف بر برچه گوشت گاو
مثل بتی ساخته و سفوف مذکور بر آن بتی گوشت افشاند و بر قضیب
به بندد اما قبل از بستن بتی قضیب را با سه گرم خوب بمالد چند انکه سرخ

[illegible]

شود بعد از ان بتی بربندد یکی وقت صبح و یکی وقت شام در هفت روز اثر عظیم بخشد مجرب است

ترکیب طلا برای سختی قضیب و شهوت

بگیرد اندر جو بگیر سای در شیر ماده گاو شب را تر نماید وقت صبح با همون شیر سائیده حشفه را انداشته طلا کند تا سه روز بعد از ان بیارد اسپیکان پنج ماشه دارچینی یک عدد پنج ماشه زعفران مازندرانی هر سه اجزا را در آب برگ تنبول بسر طبی کرپان بدگور با مصالح باشد در دیگ کهرل کند وقتی که خوب کهرل شود دو ماشه وزن از ان گرفته سر حشفه را انداشته طلا کند و پان پخته [illegible] از ان بار لسمان خام به بندد تا مدت هفت روز خواه هفت شب غرض که هفت لیپ کند مجرب است

ترکیب طلا جهت قوت باه و امساک

بیارد تخم دهتوره شیله ده اثار و در شراب دو آتشه تا سه روز تر کند بعد از ان بیارد سبوچه گلی و او را گل حکمت سازد و بعده تخم دهتوره را درو پر کند و از تپال خنثر جوه برآرد و در گل سبو محکم نگاه دارد خوراک برابر نصف برنج بر برگ پان نهاده بخورد و دو سه ماشه از ان بر آلت حشفه را انداشته طلا کند و مالش بسیار دهد تا چهار ساعتی که خوب خشک شود تا مدت یک هفته این عمل کند و از ترشی و بادی پرهیز نماید خیلی نافع است و مجرب

دیگر تدارک فربه و دراز و سخت نمودن قضیب مجرب است

بیارد

بیارد شبپرک آن را بسمل کند دل او و زهره او سه روز متواتر بر قضیب طلا کند
البته لذت او فراوان ببیند   علاج بند کشادن بیار دستمند رکوبه بیخ بند
بجرالی تال مکهانه اسبغول هر یک دو توله همه ادویه را جو کوب نموده نگاه دارد
و از آن با شیر ناشتا تا هفت روز بلا ناغه بخورد و از ترشی و بادی پرهیز
نماید   ترکیب قوت و اشتها آرد و بر روی سرخی آرد بیارد ده اثار
شیر تازه و دو درهم بادام و فلفل دراز انداخته بجوشانند چون که شیر مثل کهوه
شود هم وزن کهوه شکر چینی انداخته دو دو بیره بنوشد و هر روز ناشتا بخورده
باشد بسیار فایده ببیند   ترکیب روغن بیخ کنیر سفید بیار دسیر بادکار
بوزن ده اثار و بوزن پاو اثار بیخ کنیر سفید را انداخته شیر را خوب جوش بدهد
بعده سرد کرده جاون دهد که جغرات بسته شود بعد از ان مسکه او بر آورده
نگاه دارد و بیخ را در زمین دفن کند و مسکه مذکور یک سینک در برگ
تنبول بخورد و هم بر قضیب بالش نماید اما سر گذاشته مالش کند و بالای
او برگ تنبول از ریشان حمام ببندد   نسخه قرص کافور تخم کاسنی
تخم خرفه هر یک دو درم مغز تخم کدو و مغز تخم خیار هر یک سه درم و یک ثلث

تخم کاهو صندل سفید هر یک دو درم سرطان محرق زعفران رب السوس اسبغول

کافور اول هر یک یک درم ورق طباشیر دو درم همه را آمیخته حب بلعاب

نماید خوراک از سه ماسه تا چهار ماسه با شیره تخم خیار زه که دو تولا وزن

باشد هر دو وقت صبح شام بخورد بعد ان یخنی و خشکه کم نمک و از ترش

و بادی پرهیز نماید   علاج سوزاک بول چون از ریش گرده باشد

علامتش درد و تپیدن گاه چون قرحه مثانه بود در روز [illegible] حرقت در هر

قرص کاکنج بخورد مغز بادام تخم مغز مغز تخم بادرنگ رب السوس کشته

صمغ عربی کتیرا خون سیاوشان کندر [illegible] حب کاکنج گل ارمنی

[illegible] پرده کوبند از هر یکی ده درم و تخم کرفس زیتون هر یک دو درم

همه را کوبند و به بیزند و با [illegible] بسرشند و قرص کنند   نسخه سوزاک

[illegible] جهت افتابی دو تولا کته اول یک تولا نبات بوزن برابر

سفوف سازند   عصاره [illegible] که به پارسی آبی گویند در سوراخ

قضیب چکانند جهت حرقة البول بغایت نافع بود   نوعی دیگر

جهت [illegible] چینی باشد که او را فارسی منی سپید بن گویند بیارد

چهل [illegible] از بیخ باشد گوکهرو تخم [illegible] سنگ پاره [illegible] خورد هر یک

دو درم

۱۰

دو دام شکر چینی بوزن پنج فلوس اجمه را خوب سائیده سفوف ساخته
شکر اجمه در روغن گاو که بوزن دو فلوس حنیه و یک فلوس
ادویه در روغن مذکور آمیخته صبح ناهار بخورد و مداومت نماید
شفا یابد از موده است   نوع دیگر کسی را که از نا بیزه منی بیاید
بیارد پوست چینی تال مکهانه اجمه هر یک برابر گرفته باریک بکوبد
سفوف سازد وقت صبح ناهار یک کف دست با شیر گاو
با آب تا هفت روز مداومت نماید شفا یابد   نوع دیگر کسی را
که وقت شهوت منی قرار نگیرد و زود انزال شود بیارد تال مکهانه
بوزن نیم فلوس و دو نیم آثار شیر گاو پخته مدام بخورد شفا یابد
ترکیب سوزاک بیارد پوست انبه یعنی مغز او که نرم باشد
از میان بگیرد و جو کوب کرده در آب انداخته در شبنم تمام شب
نگاهدارد علی الصباح بوزن نیم کوزه آب چونه کمه و در گشنیز تنبول
بخورند انداخته زده تر نوشد که مجرب است و الله تعالی شفا دهد

نسخهٔ تولیانیدن شیخ محمد رضا حکیم و میر محمد علی حکیم مجرب بیارد

حب الطلب	سنگرف	استخوان ماهی توخینه	بیر بهوتی	مغز تخم دروبخ	پیه شیر	جفت بلوط
۳ توله	۲ توله	۲ توله	۳ توله	۱ توله	۹ توله	۱ توله

سحق نمایند حب بمقدار نخود بسته وقت حاجت در شراب و یا شیره برگ تنبول سحق نموده استعمال نماید بطور طلا

طلا — الطلا بیارد دارچینی عاقرقرحه افیون هر یک یکماشه فلفل سوخته برابر این گرده بوزن دو سرخ در روغن مصطکی رومی طلا نماید

نسخهٔ فریاد رس برای امساک بیارد افیون بزر البنج هر یک چهار توله فرفیون زعفران سنبل الطیب سورنجان قاقله دارفلفل هر یک یکتوله عاقرقرحه یکتوله عسل خالص دو وزن برابر ادویه بدستور معجون سازند خوراک موافق دو زر

نسخهٔ طلا — طلا جهت قوت باه و امساک و بهترین مجربات است بیارد چوب دیودار که هندوی ها چیر میگویند با بول خر بمقدار نیم ماشه بسایند و بر آلت طلا کنند اما سر آلت را گذاشته لیپ کنند همین که خشک شود جماع نماید خود مشاهده خواهد نمود اگر بسیار دق شود با شیرهٔ گرم بشوید بحال خود آید

طلاء دیگر برای امساک و باه بیارد بیخ کنیز سفید تخم آک هر یک بادام

هر دو را خوب باریک سائیده پارچه بیز نموده در شیره برگ دهتوره سیاه

کوبیده بجد و در سایه خشک کرده نگاه دارد هر گاه خواهد پیش از جماع

دو گهری با لعاب خود بوزن یک ماشه سائیده سر حشفه را گذاشته طلا کند

بعد از دو گهری مشغول کار شود مجرب است طلاء جهت امساک و باه

لون سفید مهره را بر آسی سنگ بیارد مومیائی آن آسی بجایان

۵ سرخ ۵ سرخ

عنبر اشهب مشک ختائی بیخ زعفران و شفای سرآدمی کوفته بیخته سائیده

۳ سرخ ۳ سرخ یک گره ۱۰ سرخ

جلاب این است که همراه کوبیها بالا باید خورد املتاس دو جز

سنای مکی چهار جز هلیله پوست هر یک ۳ جز تربد چهار جز اول آب انار

آب را جوش داده هر گاه چهارم حصه آب بماند کور نماید پس اول

در میان او قند انداخته شیر گرم فرو برد و عقب دارو خورد

دیگر برای آتشک قند سیاه سیاه دانه مرداسنگ

کشنیز ۹ تانک ۳ تانک ۳ تانک

جهت مسک کرد

جهت دفع آتشک

این همه ادویه را یکجا کرده خوب باریک سحق نماید بعده در قند سیاه امرد
که گداخته شود داخل نمود آن زمان چهار ده گولی ببندد یکی صبح و یکی شام
بخورد و از همه چیز پرهیز نماید و گندم بخورد خواه نان باشد خواه دلیده
خواه تنهولی بریان کرده بخورد و روغن ها هر قدر که تواند بخورد و خمیر
دیگر نخورد تا چهار ده روز شفای کلی یابد آزموده است
دوای باد فرنگ

نسخه باد فرنگ

باد فرنگ که آتشک گویند بیارد با وانار گندم را خوب بریان کند که مثل سنگ
انگشت شود بعده خوب باریک سابیده و بیارد و انیس وزن آن مردار سنگ
وزن نماید بعد از آن سفید کرده انگشت گندم و مردار سنگ مذکور با یکدیگر
مخلوط کرده جا به جا نیز کند و در نیم پاو قند سیاه کهنه هر دو اجزای مخلوطه را
در قند مذکور داخل نموده خوب بکوبد که یک ذات شود بعده چهار ده
گولی ببندد یک صبح و یک شام میخورده باشند و بعد از گندم بریان دیگر
هیچ چیز نخورد تا هفت روز پرهیز کند از فضل حق شفا یابد مجرب و
آزموده است از کتاب عابد واجد نوشته شد
دوای آتشک

که از خوردن این دفع شود

قند سیاه کهنه	سیاه دانه	مردار سنگ
۹ تانک	۳ تانک	۳ تانک

اینهمه

این همه ادویه را کوفته بیخته صاف نموده در قند مذکور داخل کند و خوب کوبیده بگذارد نماید و چهارده گولی بندد یک صبح و یک شام تناول کند و غذا آنچه بخورد خواه نان و لیمو خواه شوربا با آرد گندم بریان کرده بخورد و روغن هر قدر تواند بخورد و تا چهار روز پرهیز نماید هیچ چیز دیگر نخورد ترکیب باد آتشک که از خوردن این دوا

[illegible]

دفع گردد نسخه شوره یک درم زنگی هر دو درم این هر دو را در رس لیمون کهرل کند تا صفا در رسد بعد از آن گولی بندد بقدر چنکی و همه چیز خورد ترکیب ساختن پیاله کافور برای دفع سوزاک که قرحه افتاده باشد باید که اول در گل گلال پنبه انداخته خوب مخلوط نموده پیاله خام آراسته کند و خشک نماید بعده یک رکابی گلی بیارد و در میان آن رکابی پیغلوس بیخته کافور بریزد و بالای او پیاله مذکور که تیار ساخته باشند سرپوش کند و هر چهار طرف پیاله از گل حکمت محکم بند کند و رکابی مذکور را بر دیگدان نهاده زیر او چراغ روشن کند که گرمی چراغ زیر رکابی برسد چون رکابی خوب گرم شود

دیگر برای دفع سوزاک بیارد پالیدان سفید مغز کنول کته خرما انجبیر

هر یک دو دام شکر بوره چار دام این همه ادویه را ساخته جامه مغز کرده

همراه شکر بوره مذکور آمیخته بوزن سه دام با آب صبحی ناهار بخورد صحت کلی شود

ادویه سلسل بول بیار دست کلو بوزن تا تا سه سفید خالص کهنه

باشد بوزن یک فلوس هر دو ادویه را مخلوط کرده میخورده باشد شفا یابد

این نسخه بر میو از هر قسمی که باشد دفع شود از احمد علیجان استاد باز

نسخه دفع بیر

این همه ادویه را	سنگ سلک جیبت	موچرس	تخم تنبک	گلنار	تخم کاهو
	۲ توله	۶ ماسه	۴ ماسه	۱۰ ماسه	یک توله

ساییده برابر آن شکر سفید انداخته بوزن شش ماسه با شیره کوکرو

نوشند چنانچه کوکرو را جو کوب نموده در ظرف گلی با آب تر کرده

در شبنم نگاه دارد وقت صبح از پارچه صاف نموده سفوف ادویه را بوزن

شش ماسه در دهن کذاشته بالای آن لعاب مذکور بنوشند هم چنین

قسم تا هفت روز مداومت نماید بر میو دفع شود مجرب است علاج

گوند کتیرا	الوله	کشنیز
۲ درم	۲ درم	۲ درم

بر میو از هر نوعی که باشد بیارد

علاج

تخم ازان

تخم ریحان	کلوسنت	موچرس	بادیان سفید	مغز پوست ابنه	دانه الانجی بخورد
۳ درم	۳ درم	۲ درم	۳ درم	۲ درم	۳ درم
گوند بلاستن	ریوند چینی	ست سلاجیت	سروالی	سمغ زر کوکبه	لوکبرد
۴ درم	۴ درم	۴ درم	۴ درم	۴ درم	۶ درم

همه اجزا را باریک ساخته برابر دوای مذکور مصری اندازد و با آب
جوشش بیدان یعنی تخم ... بوزن سه درم بخورد از این جمله انواع سیلان
منی دور شود
جهت قرار حمل — نوع دیگر جهت مانعت حمل عورت که نخواهد بار گیرد
برگ بادنجان سبز در ایام حیض هر روز مقدار یک پاو سیر سائیده در پارچه تنزیبی
پیچیده تا یکهفته بنوشاند بعد فراغ ایام حیض با غسل ... حمل نگیرد
دیگر جهت حمل زن اگر زن مغز استخوان بره بعد از طهر ... پارچه پنبه
سه روز متوالی بخورد و بر گیرد بعد از آن بعد از غسل ... آبستن گردد
ماندن حمل — جهت ماندن حمل بار دار شدن گوفته ... اگر زن خورد سال باشد ...
از شروع حیض بوزن یک ماشه بخورد و کلان بوزن یک تولچه
بخورد و غذای او شیر و خشکه باشد بعد فراغ ... گرم و نرم و نیکی نهد

حامله شود دیگر جهت حمل بیارد شب یمانی دو درم سماق و زعفران
و عود از هر یکی یکدرم کوفته بیخته بر ابریشم پاره بر افکند و زن بخورد
بر گیرد و فردا یکی جوید آبستن گردد دیگر جهت حمل چون مرد منقار
هدهد با روغن جوشاند بر قضیب مالد و با زن فراهم آید حامله گردد
دیگر جهت حمل اگر عورتی یکبار زاییده باشد و دیگر حمل نگیرد
بیارد پانزده عدد خرما آس کرده با شیر گاو یا جوشاند بخورد
و آن شب لشوهر جمع شود حمل گیرد دیگر حمل گرفتن عورت
بیارد جوز بویه و پوست انار از هر یک یکمثقال نرم بساید و با انگشت
اسفنج زن وقت جماع شافه کنند و بخورد و بر گیرد رفو حامله شود
دیگر جهت حمل ماندن عورت بیارد شب یمانی دو درم زعفران
و عود هندی یکدرم جمله کوفته بر ابریشم پاره بر روغن گل بیالاید و دوا
بر آن بپاشد و بخورد و بر گیرد و برد نزد یکی کند حامله گردد
دیگر برای عورتی که در رحم خون جاری شود تخم پلاس و پوست
انار دو کان درم کوفته در چهار جام آب بجوشاند و یکی بستاند و بخورد
جر

در مسقطات

جنس جون شود دیگر در مسقطات حمل مدری الکوره
و نمک سنگ و سرکه هندی گرم کرده یعنی جوش داده بکرم بخورد
بدهند که ناشتا بخورد بار او زود بیفتد دیگر مسقط شوره بیدرم
ناشتا بخورد بعد دو ساعت اگر بچه مرده هم باشد بیفتد دیگر
عصاره برگ حنظل بر پشم پاره تر کرده شافه سازد بچه بیفتد
دیگر بود بینه را زن حامله بر گیرد بچه مرده بیفتد تخم کندر در آتش اندازند
دود آن بفرج رسانند بچه مرده بیفتد دیگر مسقط دانه اتیج خروی
فلفل سفید و اذخر سحق کرده بزن بیاشامد زود بچه بیفتد دیگر
یکعدد بار و ساهیه زن بخورد بچه زود بیفتد اگر حیض بسته باشد
نیز بکشاید بحید را در آب یکشب تر کنند اگر زن آب آن
بخورد زود بچه بیفتد مسقط دیگر تخم سویز تخم کندر تخم تربت

تخم تربت	تخم کندر	تخم سویز
۶	۶	۶

دوا	ابن بنفشه	قند سیاه	تخم لون	پوست تخم بلیله	بابی برنگ
	۶	۶	۶	۱۲	

را خرپره سه حصه کنند یکحصه از آن گرفته در دو نیم پاو آب یکشب ترکرده

صبح جوش داده هرگاه نیم باو آب بماند در پرچه صاف نموده بهار بنو

همین قسم سه روز مداومت کنند و شافه که علحده نوشته نیز بگیرد

این است کهلی میوه بقیمت نیم پیسه آن را ساییده مثل فلفل دراز

بازد و خشک کنند و نگاه دارد هر روز در میان تمام روز این شافه

زاد و سه مرتبه بگیرد و همچنین که اندرون بچه دان گذاشته میشود که روده

مسبب آب و این عمل تکرر کنند اگر احتیاج شود مستعمل کرده بار بگذارد

که بچه لعل ان بچه دانی یا مرده بیرون بیفتد از نموده است

مسقطه بیارد کالی زیری نیم فلوس قند سیاه کهنه یکدام هر دو

در دو قسم سیر آب جوش داده هرگاه نم باو بماند بعد از ان بنوشد

تا سه روز و برای شافه همان کهلی میوه که در مسقطه بالا نوشته شد

بمقدار سیناقه که ساییده مثل فلفل دراز کرده و خشک نموده اند روز

بچه دان گذاشته لعل از ... مسقطه بیارد

تخم هلیل و دود سیاه جای که کتی پزند آورده در دو دام باد

اب تر کرده شب نگاه دارد و صبح اب صافی بالای را گرفته تخم هلیل را در
دهان انداخته جاویده از پی آب دو ده فرو برد تا سه روز بعمل ارد مدعا
حاصل شود و شانه همان هلیله مهوه که سابق مذکور شد بکند مجرب است
نوعی دیگر در باب عقیم کردن عورت بیارد یکدرم سرمه و بعد از فراغ حیض
بخورد عقیم شود   الغا برگ چیبه سرخ بر روغن سنتور بریان کند و ناشتا
عورت بخورد هر قدر که خورد برگ مذکور همان قدر سال حمل نشود   دیگر

جورن برای اشتها یعنی بغوف

سونته	مرچ سیاه	ببیل	انار دانه
نیمدام	نیمدام	نیمدام	نیمدام

نمک سیاده	بابی برنگ	انوله	بهیره	هرره	چیتا	نمک سنبده
نیمدام	نیم دام	نیم دام	نیم دام	نیم دام	پاو کم یکدام	نیمدام

اینهمه را کوفته پارچه بیز نموده نگاه دارد خوراک چهار ماشه هر دام می خورده
باشد ترقی گرسنگی خواهد بود مجرب است از بوده   ترکیب هچلونه برای
هضم طعام و اشتهاء و رفع قبض بسیار نافع است بیارد

سنایمکی	انار دانه
۴ توله	۴ توله

فلفل دراز	دار چینی	فلفل گرد	تیز پات	چیتا	اجوه مقشر	پوست هلیله
یکدام	یکدام	یکدام	یکدام	یکدام	یکدام	یکدام

هر پنج نمک	زنجبیل
هر یک نیم دام	نیم دام

همه ادویه را کوفته بکار نگاه دارد خوراک

جهت هضم طعام یک مثقال و برای اجابت موافق طبیعت نیم توله و برای دفع
اخلاط ملک توله پیش از خواب با آب گرم بخورد مجرب است از کشتن بجای
نوشته شد ادویه نار این جوارش اگر شکم درد کند بیارد جوکهار ساجی کهار
پنج نمک کشنیز اجواین مجوز زنجبیل مرچ پلپل زیره سیاه زیره سفید
بای برنگ گنگلو ل کوتهه ارنی زیج پیلامول اجمود تخم سوا هلیله
بلیله آمله پیکر مول جوانی سونت وتعالی جیتی همه بوزن برابر
گرفته کوفته بیخته جامه بیز نموده همراه آب گرم بوزن یکماشه بخورد
یا از دوغ و یا از جغرات منتهه بخورد درد شکم از هر نوعی که باشد
دفع شود دیگر علاج بهتری یعنی سنگ مثانه که بول البته می نشود
ولقند بسیار میدهد بیارد کاه سرواله بوزن باد انار انداز در آب
چهار اثار بجوشاند وقتی که باد اثار آب بماند شکر تری انداخته تا
چهار ده روز بنوشند شفا یابد ترکیب مرهم بجهت جمیع زخم بکار آید

روغن گاو	موم	کافور	رال	شنجرف	کاهو	نیله تهوته
سه توله	۱۰ توله	۹ ماشه	سه ماشه	۳ ماشه		۱ ماشه

اول

اول روغن را در ظرف آهنی در آتش جدا بگدازد و موم حل کند
و بعد از آن رال و بعد از آن شنجرف و بوره و کافور و آخر نیله تهوتیه بدستور
مرهم خوب حل نموده همه اجزا را بگذارد تا سرد کند و بعد تیار کرده نگاه دارد و بکار
برد — دیگر مرهم برای دفع باد فرنگ یعنی آتشک بیارد خرمهره

در باد فرنگ

و سپاری کهنه مرداسنگ بوزن یک درمی برابر همه پوست دهمو
باشد لاکن اول خرمهره و سپاری را و پوست دهمو را بسوزد بعد از آن مرداسنگ
داخل کرده حل کند و بمالد به شود از موده و تجربه کرده شده — دیگر

در سیلان رحم

ترکیب دیگر بیارد سفید آب دو دام و مرچ سیاه دو دام مرداسنگ
یک درم با روغن نیله تهوتیه یک درم لاکن نیله تهوتیه اول بریان نموده بعده
هر چهار اجزا را یکجا کرده خوب باریک بساید و پارچه بیز کرده در
شهد خالص آمیخته گولی مقدار نخود جنگلی بندد و بکار برد — دیگر

در ازدیاد گرسنگی

برای زیادتی گرسنگی بیارد پوست هلیله بلیله را از آمله همه
اجزا را بوزن برابر کم قسمت کوفته بیخته برابر همه ادویه مصری بیندازد

دو در میان شهد خالص غلوله بوزن چهار درم بندد یکی صبح و یکی شام بخورد
گرسنگی زیاده خواهد شد و اشتها و باه را دفع خواهد کرد   الصا [illegible] جهة گرسنگی
هلیله نمک سیاه پلپل از هیته برابر وزن کوفته بخته همراه شیر ماده گاو موافق
طبع خود بخورد   ادویه مرهم بهوره و کبداد وغیره زرد چوب آب نیشب سیاه مرچ — سیم ماشه ۶ ماشه   مرهم بهوره و کبداد وغیره
نیله تهوتهه روغن زرد   اول نیله تهوتهه را در روغن انداخته بریان نماید — ۴ ماشه ۱۰ دام
بعده زرد چوب اباگر یک نموده بیندازد و بعده مرچ سائیده بیندازد مرهم تیار
تیار شود بکار برد   دیگر ترتیب مرهم جهانات برای زخم بهوره و ناسور   مرهم جهانات
وغیره نافع زخم ها مالد موم کافوری رال شنگرف بهلاوان نیله تهوتهی — ۱ دام ۲ دام ۴ ماشه ۲ [illegible] ۲ ماشه
گلو نیم تیل سرسون برگ نیم   اول برگ نیم بسیار باریک ساییده و تکیه — ۲ دام ۱۰ دام
کرده در تیل سرسون مذکور سوخته کنند چون خوب سوخته شود از تیل
بر آورده دور کنند و تکیه بهلاوان کرده در تیل بیندازد که سوخته شود غرض
هر دو تکیه نیم و بهلاوان را در تیل خوب سوخته کنند بعده موم انداخته
در تیل مذکور مخلوط نماید بعد از آن همه ادویه داخل تیل و موم نموده خوب

حل

حل سازد و نگاه دارد مرهم خوب خواهد شد   دیگر ادویه مرهم

سوهاگه هلیه	بیلادره تلیبه	کالی زیرکا	اجمود	ابهول اول	پاپری کنه
نیم پاو	نیم پاو	نیم پاو	۲۰ دام	نیم دام	۲۰ دام
رائی	مرچ	بهیرا	تبله سوخته	موم	برگ نیم
۲۰ دام	۲۰ دام	نیم پاو	نیم دام	۲۰ دام	۱ دام
برگ انبلی	کهورانجی	روغن تلخ			
	۱ دام	نیم پاو			

اول تکیه برگ نیم و بعد ان تکیه

برگ انبلی ... در روغن تلخ جوشانده خوب سوخته باید بعده

علاج زخم گولی

موم را در روغن مذکور انداخته حل کنند و ادویه ها خوب ساییده

باریک بیز مخلوط سازد و بکار برد   دیگر علاج زخم گولی

که در زخم مانده باشد باید که بیخ سرکنده را ساییده بالای زخم لیپ کنند

ان شاء الله تعالی از دو سه لیپ بر روی زخم خواهد امد حکم دارد

این ادویه مرهم زخم هر زخمی که داشته به نفع نماید

علاج زخم ...

گچله	بسته	بهنگری	مغز سوخته	باید که اول گچله را
۲ بهلولی	نیم بهلولی	نیم بهلولی	نیم سرخ	

نیم سوخت که بعد از آن همه چیزها را یکجا کرده کوفته از پرچه گذرانیده با روغن
زرد آمیخته حل کنند بر سر زخمها که خشک باشد به شود   این ترکیب علاج
جهت جلبند هر ناسور است بیارد

مرچ سیاه	سوهانه تلخه	هلدی آبی
۱۴ دام	۱۴ دام	۲۵ دام

مغز کبه کنوار	هره کلان	نمک سیاه	اجمود
	نموده	۳ دام	۳ دام

همه ادویه ها در مغز کبه کنوار
مذکور خوب حل نموده مقدار کنار خورد گولی بندد و دو گولی وقت صبح و دو
گولی وقت شام مداومت نماید و دو روز روغن مطلق نخورد بعد از سه روز
هر قدر که تواند روغن بخورد از بادی و ترشی پرهیز نماید اگر کسی را ناسور
باشد از این یک گولی را سوده بالای زخم ناسور طلا می نموده باشد از
فضل الهی در یک هفته صحت یابد مجرب است   دیگر مرهم ابله که اجزا
او رنگ ریمی می گویند و سوای آن اگر داد باشد نافع است بیارد

روغن گاو	سیماب	سرمه تکندرم	کته باسری	سنگ جراحت	کندر
سه دام	نیم دام	تکه درم	نیم دام	نیم دام	نیم دام

اول طوتیا را در روغن مذکور بریان کنند و در کتوره سیوه ل انداخته

دیگر

دیگر ادویه مینا جز با بدارد و با چوب نیم خوب حل کند هرگاه رنگ سیاه شود
نگاه داشته بکار برده شود دیگر مرهم بهوره و ناسور از شیخ غاصب الله
بیارد پاجری نیم سپاری جیا لیا سوخته مرداسنگ سنگجراحت موم
از هر یک دو درم نیله تهوتها خام سفید درم همه ادویه ها ساییده و موم ها در روغن
آمیخته برداره و انداخته حل کند دیگر علاج دفع ناسور بیارد پهتکری
باب لیمون حل کند و بر زخم ناسور بمالد و مداومت نماید بفضل الهی شفا یابد
دیگر علاج تیرگی چشم و گل چشم یعنی دهوند و پهوله بیارد شوره قلمی
و شکر سفید برابر وزن در ظروف برنجین انس نماید یعنی تکیب چوب
نیم سلک فلوس بچسپاند وازان چوب خوب انس کند که هیچ غبار
شود بعده در چشم می کشیده باشد یعنی تهر سرمه کنند بفضل چشم
روشن خواهد شد اما سبز و باسی حل کند دیگر ادویه هر درد
چشم که با همی بوده باشد بیارد یک ... گرفته در ظروف جستی
ساییده نگاه دارد و در چشم روز و شب کشند شفا یابد
ادویه دیگر برای دفع ناخونه و پهوله یعنی گل چشم بیارد پهتکری

علاج بهوره
علاج دیرکند
علاج ناسور
علاج ازدفع ناخونه

و هر بار تر کرده بار یک سائیده شکر سفید آمیخته نگاه دارد و در چشم روز و شب بکشند شفا یابد   دیگر علاج سلسل بول بجا ی دسار کشته یکماشه تنکول یک ماشه ترنجبیله سه ماشه این ادویه باریک ساخته در نیم آثار شهد خالص داخل کرده تا هفت روز در کوزه نگاه داشته بعده هر روز وقت صبح بطور چینی می خورده باشد   دیگر ادویه برای روشنائی چشم مجرب است بیارد بیخ زعفران در میان گلاب هفت روز تر کرده برآرد بعده خشک کرده نگاه دارد وقت حاجت باب سائیده میل در چشم کشد روشنائی چشم زیاده گردد   دیگر ترکیب ساختن سرمه که بغایت خوب است

سرمه ۳ درم	مامیران ۲ ماشه	توتیا زرد ۲ ماشه	سنگ بصری ۳ ماشه	کافور ابل ۴ ماشه	سوهن ملکی ۳ ماشه	مشک [illegible] ماشه
مرجان سفید ۳ ماشه	کهربا ۳ ماشه	الاچی خورد ۳ ماشه	لونگ ۲ ماشه	[illegible] ۲ ماشه	هلیله زردی ۲ ماشه	تخم [illegible] ۲ ماشه
مصری ۳ ماشه	سنگ [illegible] ۱ ماشه	بیخ زعفران ۲ ماشه	رتن جوت ۲ ماشه	چاکسو ۳ ماشه	[illegible] ۲ ماشه	پوست بیضه مرغ [illegible] ۲ ماشه
تخم نرگس ۲ ماشه	[illegible] ملکی ۲ ماشه	زرد چوبه ۳ ماشه	تخم [illegible] ۲ ماشه	برگ نیم ۲ ماشه	خسته خرما ۲ ماشه	[illegible]

اینهمه ادویه را باریک سائیده در گلاب سه روز تر کرده بدارد بعد از آن
تا سه روز کهرل نماید و در چشم کشد دافع همه امراض چشم است

دیگر ادویه سلیباد و بهو نه چشم یارد

مرجان هندی	سنگ بصری
یکدرام	یکدرام

زرد چوب نیم درام	افیون مصری یکدرام	زنگی بره نیم درام	تال کیسر ماسه	اینهمه ادویه

در رگ لیمون کاغذی دوازده پهر کهرل نماید و مقدار نخود حب
بسته نگاه دارد و در آب حل کرده مقدار یکدانه کشند در چشم بعد از آن
از ترشی و بادی پرهیز نماید دیگر اگر زهره آدمی که حکم زهر
دارند بیارند و در چشم کشند سفیدی که نمیه باشد ببرد و اگر زهره
آدمی را در شراب آمیخته هر کس که دهند بخورد در حال بیهوش
شود اگر پیه آدمی را در شب تار بیفروزند هر که بنگرد الا جای که
باشد بمیرد و اگر شیر دختر را با سنگ لابند و در چشم کشند سفیدی
را ببرد و اگر شیر زن حبشی چهل روز بچه را دهند که گربه چشم باشد

سیاه چشم شود و اگر شیر زن با شهد یعنی انگبین بیامیزد و کودک
را بدهند که سنگ مثانه داشته باشد چون اثر کند سنگ مثانه را از
بگیرد فرود آرد و رومیان گویند که دندان آدمی چون از دهن بیفتد
گرفته بجرم بگیرند و زنان با خویش دارند بار گیرد و اگر موی سر آدمی
را بسوزانند و خاکستر پس با سرکه بیامیزند و بر جراحت نهند نیک
شود اگر هر کسی که موی دراز دارد همه لشی را بسوزانی و خاکستر پس
با گلاب آمیخته بمالی و زنی که بچه دیر زاید بر سر دود بنهی فرزند از وی
باسانی جدا شود   دیگر ترکیب برای دفع گل چشم یعنی بهوله بباید
پرچه کانسی تخم گیرنی یا تخم سرس توتیا روغن بهنگری اول پارچه
کانسی را بسوزد بعد از آن هر هیچ چیز را بودن برابر بگیرد و خوب
باریک بساید و در پارچه تو بلند کند و در کتوره کانسی که بهول باشد
باندازد و از چوب نم بمالد   نسخه امراض چشم که درد و دهونده
و جاله همه دفع شود از شاه محمد حیات اندر کونی نوشته شد از موده
الحمد

سه ابتدای شروع اول سه مرتبه حق حق حق بگویید و سه مرتبه یا الله المحمود فی کل
یا الله و یکمرتبه درود و خمسه خوانیم شروع ابتدای حیدری معظم و مکرم نماید

بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الجلیل الجبار القاهر القهار اللهم صل
علی محمد سید القاهرین علی اعداء رب العالمین یا حیدر یا حیدر

یا حیدر [illegible] بلفظ یا حیدر رسد صورت الحضرت را مثل قرص آفتاب تصور کند یا
یا علی رسول الله یا ولی الله یا رجال الله یا مقبول الله یا محبوب الله
یا ظهور الله یا مظهر العجایب یا القهر جل بلفظ مظهر العجایب بالقهر رسد
صورت الحضرت را مثل شمشیر گرفته در دست شهود بقوت ضرب کند [illegible] مغلوب
فانتصر یا حق یا حق یا حق تحققت بالحق والحق فی حق حقک یا حق یا فتاح
یا فتاح یا فتاح یا قادر حی یا قیوم یا الله یا الله الله اکبر والله اکبر لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم جل یا عظیم برسد عظمت و حشمت حق تعالی در دل
کند و اعدا را مغلوب در خاطر آرد یا عظیم تعظمت بالعظمة والعظمة فی عظمت
عظمتک یا عظیم یا رب یا قدیر یا خالق یا کریم یا رحیم یا مسخر السموات والارض
وما بینهما یا علیم یا حی یا ممیت یا متکبر یا صادر یا جلیل المتکبر علی کل شیء فالعدل
العدل امره والصدق وعده یا جلیل یا جلیل یا جلیل جل بلفظ یا جلیل رسد
حسود را در ضلالت و هلاکت تصور کند حسودی مقهور و عدوی مقتول
القهر یا قهار تقهرت بالقهر فی قهر قهرک یا قهار قهر اعدا
بقهرک رسد سر دشمن [illegible] یا قهار سه مرتبه عقب او بخواند

یا جبار یا مذل کل جبار عنید بقهر عزیز سلطانه یا مذل یا نقیبا من کل جو
لم یعرضه ولم یخالطه فعالم یا نقیب تثلثه بسیف الله لا یلاف
ایلافهم رحلة الشتاء والصیف وما رمیت اذ رمیت وال
یا قوی یا قاهر چون بلفظ یا قاهر برسد عزرائیل علیه السلام را در غضب ... اعدا
مرده تصور کند یا قاهر ذا البطش الشدید انت الذی لا یطاق انتقامه یا
اقهر وادفع اعدای من قهرک وانت اشد القاهرین حق حق حق
بلفظ اشد القاهرین برسد اعدا را مدفون تصور کند و یقین داند که اعدا هلاک شده
بعده یکبار درود بخواند درود خمسه اینست اللهم صل علی محمد بعدد من صلی علیه
وصل علی محمد بعدد من لم یصل علیه وصل علی محمد کما تحب وترضی ان
یصلی علیه وصل علی محمد کما ینبغی الصلوة علیه وصل علی محمد کما امرتنا
بالصلوة علیه و سه بار بگوید یا حمید الفعال ذا المن علی جمیع خلقه بلطفه
جمیل برای حاجت یا حمید الیا اقره چهل و یکبار هر مرتبه بخواند و یک مرتبه یا غیاثی
عند کل کربة ومجیبی عند کل دعوة ومعاذی عند کل شدة
ورجائی حین تنقطع حیلتی یا غیاثی و یکبار ناد علیا خوانده تمام کند
ناد علیا مظهر العجائب تجده عونا لک فی النوائب کل هم وغم
سینجلی بنبوتک یا محمد بولایتک یا علی یا علی یا علی بست بجبار بوقت حمله

دیگر تعویذ جهت محبت است
ربازو ... بندد

ق	ق	ق
١:	١:	١:
یا منعم [illegible]	یا منعم [illegible]	[illegible]

است بیا شوره قلمی بوزن یکتم فلوس و سوهان تیرو بوزن یکفلوس این

هر دو را خوب باریک سائیده و چادر حریر نموده نگاه دارد و مدام در چشم

بکشند دهوند چشم و جاله و باد و بهوله همه دور شود   دیگر علاج بامنی

علاج بامنی

چشم که مژه می ریزد باید ~~فلفل~~ ~~سنک~~ ~~سنکر حبشی~~ ~~روغن بادام~~

۲ عدد   ۱ سرخ   یکفلوس   نیم فلوس

این هر چهار ادویه را از دسته حبشی در کتوره کالسی تا سه روز خوب

حل نموده در ظروف حبشی نگاه دارد و هر روز در چشم می کشیده باشند

شفا یابد   دیگر علاج بامنی چشم پارچه دوکان کالسی فروش که در لگن

از پارچه کهنه که مثل ظروف کالسی را صاف میکنند و پارچه غلیظ و سیاه

می گردد آن را آورده بسوزانند و خاکستر پارچه مذکور را در روغن بادام گاو

در ظروف کالسی از دسته حبشی خوب حل نموده نگاه دارد صبح شام

دفع جاله و بهوله

در چشم می کشیده باشند شفا یابد   دیگر ادویه جهت دفع جاله و بهوله

چشم بیارد سرمه ی سفید [illegible] نمک للهوری زنج [illegible] هر دو باریک

سائیده نگاه دارد و صبح و شام در چشم می‌کشیده باشد بهوله و جاله دفع

شود دیگر سرمه چشم جهت دفع جاله و بهوله چشم بیارد تخم کسنی

و لیمون و گل آنکه مرچ سیاه این هر چهار دوا را در سفال انداخته

بسوزد و بعد سوختن باریک بساید و نگاه دارد و مدام در چشم بکشد

نسخه جهت دفع یرقان یعنی بیلیه بیارد بلکوله وزن گل بلسه

یعنی گشنبه را در پنج فلوس وزن و دوغ گاو انداخته خوب لت کند

وقتی که خوب حل شود بخورد از ترشی و بادی پرهیز نماید تا هفته

بخورد مجرب است دیگر ادویه بیلیه بیارد شیر یار گاو بوزن

شش باو زعفران بوزن چهار رتی سائیده در شیره مذکور آمیخته

در پس یک لیمون نیز داخل کنند و همین طور سه چهار روز بنوشند

امراض بیلیه دفع شود غذا دال نخود و خشکه و با حرف نان

چپاتی تناول کنند اما کم کم شفا یابد از ترشی و بادی

و غیره پرهیز نماید دیگر ادویه برای دفع بیلیه بیارد ...

ناتمام

در شکم او نمود همه ادویه نهاده تنک او ند گلی دیگر زیر او نهند بعد پنج انار ماچک
دستی آورده کرد او ند نهاده آتش دهند تا وقتیکه همه ماچک سوخته شود تا تیل در
او ند زیر خواهد افتاد از آن روغن سیاه بوزن چهار ماشه گرفته تا یک هفته بر فرج مالش نمایند
باشد در یک هفته آنچنان تنگ شود که بکر گردد داب این است و فصل هشتم در بیان
رفع سستی و شدن آنچه از زنی زده باشد بهتر شود اول نسخه زنق زده تخم انیسون کلونجی
تخم ترب برگ دهتوره هر سه را یکجا کرده از هر دو تخم را سائیده بر قضیب طلا کند
از درد سستی شفا کلی یابد اگر زنجبیل افیون بنگ هر سه را امیزد قدری
بر آلت مالیده بالا آن برگ تنبول بند سستی رفع گردد شیخ ابو سعید احمد
بیدانجیر هیچ کیر را خشک کرده وزن برابر گرفته با روغن شیر یا گاو و فریب دو انار
یا چهار انار با ده انار هرقدر که خواهد گرفته در کاسه ای انداخته بر آتش نهند
و هر سه ادویه را پوری ساخته در شیر انداز د وقتیکه شیر جوشش شود بر آورده
پوتلی را دور نموده شیر را جاوان دهد حرارت تیار کند روغن از او برآرد
روغن را نگاه دارد و قدری گرفته هر روز بر قضیب بمالد سستی رفع گردد الصاً

سنبل و بوده گرفته قدری در لب انداخته مالش نماید یا پارچه تر کرده بنهاده

انداخته علی الصباح بنوشد سستی رفع گردد ایضا دار فلفل قدری را سوخته

در شیر انداخته گرم نماید و بخورد سستی رفع گردد ازموده است ایضا نیم درم

بافته با رنگ و زرده چوب رنگ سازد تا که رنگ سرخی گیرد و در سایه خشک کند

بعده در نیم آثار شیر اکه تر کرده در سایه خشک کند و همه پارچه مذکور خوب

خشک شود در نیم آثار روغن مذکور علحده سازد و روغن در شیشه نگاه بدارد

و پارچه را علحده دارد اگر کسی بسبب زنی سست شده باشد از روغن تر کرده به بندد

فصل الی شود قدری انگوزه در سوراخ ذکر نهد در حال سخت گردد اگر

صد بار نزدیکی زن کند سست نشود ایضا دار فلفل نیم درم [illegible]

مجامعت بر ذکر بمالد و به آب گرم بشوید اصلا سست نشود ایضا [illegible]

[illegible] بر همه ادویه هیچ درم دریکبار ار درم شیر گاو انداخته بجوشانند و از آن

مسکه حاصل گردد در شیشه دارد بعد یکماه آب از وی خشک شود بر روغن بوزن

رتی بر ذکر طلا کند یک رتی با برگ تنبول بخورد تا مرد مرد شود ایضا [illegible]

نیم [illegible]

کته تهوهاکه هر سه را بوزن برابر گرفته و باریک کرده بشیره برگ حنا لی اب بهم اورده

خمیر و دانه نموده در نیم آثار روغن کنجد بریان کنند تا که بسوزد باز از پارچه صاف کرده

روغن مذکور در شیشه نگاه دارد و بمقدار یک برنج بر برگ تنبول مالیده بخورد و قدری

بر قضیب طلا کنند لیکن زن حاضر باشد و الا انزال از ترکت جانان رونده دارد که پیدا باشد

پوست انار پوست بلیله پوست جامن پوست بلیله پوست مولسری سوخته پرملی
۸ درم ۸ درم

را دو دو ماشه گرفته خوب جوکوب نموده در میان دو آثار آب انداخته در دیگ مسی

جوش دهد چنانکه یک آثار آب باقی ماند فرود آرد و نگاه دارد و پارچه تر نموده بعد ازان

یک پاو روغن کنجد در دیگ جوش دهد چنانکه قوام آب صاف کرده در روغن کنجد اندازد

چنانکه در هم شوند فرود آرد از پارچه صاف کرده در شیشه نگاه دارد و قدری از آن گرفته

بر قضیب طلا نماید رگهای سستی درست شوند اگر قدری ازین عورت بر پستان بمالد امساک شود

لونگ عقرقرحا تخم تنبو هر سه مساوی گرفته باریک کرده آمیخته دارد وقت

حاجت قدری از آن در روغن با ماضی مخلوط کرده بالای برگ تنبول گذارند یعنی بر آلت

بر ذکر به بندد چون خشک شود در کشیده برگ پان دور کرده نزدیکی بی اختیار کند شود

فرج تنگ شود   تخم ترب تخم رزدک در روغن تازه ماده گاو بجوشانند و بر قضیب
بمالند سستی دفع کردد   برای سخت کردن قضیب و قوت باید که معصفر و پیل مرد را
در روغن کنجد جوشانیده بر قضیب بمالند موثر است مجرب
و علاج بندکشاد باید که تا ملیله را در شیر ماده گاو تر کرده در شبنم بگذارد
صبح ناشتا بخورد و تا یک هفته صحت یابد   یا بدین تخم انبلی را در آب بیندازد
تا آنکه پوست آن دور شود مغز را خشک نموده با ریگ سائیده بوزن مصری
انداخته بوقت حاجت مثل یک توله بخاید لذت بسیار دهد   یا بجبلی
ادرک را برابر گرفته بمقدار یک دام و شیر مرکو را انداخته جوشش دهد تا یک هفته
بخورد اگر نامرد باشد مرد شود   ثعلب مصری مصطکی رومی موسلی سفید تخم اودلی
اوله اوله اوله اوله اوله
موصلی سفید ستاور تال مکهانه مصری   این همه ادویه را کوفته بیخته در نبات حبه
اوله اوله اوله ۲ درم
سرشته بوقت صبح بخورد صحت شود   دیگر این نسخه ادویه را گرفته در شیشه
آمیخته بر قضیب طلا کنند قلفل هراز زنجبیل عاقرقرحه سیسه اسبغول
توله توله توله توله ماشه
تخم خرفه تخم کاهو کشنیز   این همه ادویه را گرفته کوفته همراه آب نخود
۱۰ ماشه ۲ ماشه ۵ ماشه

در بندکشاد

صبح بخورد و فایده بسیار شود و قوت کند ... بهمن ۱ توله زرنبی

۵ توله ۲ توله ۱ توله

اکاس بیل . لاجورد . بهمن سفید . دارچینی . الاچی خورد . پوکرد . رومی مصطگی . موصلی سفید

۱ توله ۱۰ ماشه ۲ توله ۱ توله ۱ توله ۳ توله ۱ توله ۳ توله

کسابور . لعبت مصری . بیس گوجیم . بادام . خرما . زگیل ۱ توله . پسته . کشمش

۲ توله ۱ توله ۱ توله ۳ توله ۳ توله ۶ توله ۲ دانه ۲ دانه

کنیسر . جاوتری . مصری . سنج . پیرح . این همه ادویه را کوفته همراه

۵ ماشه ۹ ماشه ۷ ماشه ۲ توله ۳ توله

شیر ماده گاو بوقت صبح بوزن ۲ توله بخورد ... تخم ... سرخ تالمکانه تخم ...

۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله

تخم گوکهرو . گوند کتیره . ستاور . موسلی سیاه . موسلی سفید . موسلی دشتی . شکر مصری . این همه ادویه را

۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله

کوفته بوقت صبح بوزن یک توله همراه باد ناز شیر ماده گاو تا چهل روز بخورد طعام باید خشت

فایده کلی خواهد داد تا کنیسر روغن گاو این مرد را

مالش نموده گولی بسته بندد هرگاه که عورت را حیض آید بعد از حیض غسل میکند از روز

غسل تا به سه روز هر سه گولی یک یک روز بخورد بعد از سه روز صحبت کند حمل ماند عورت

را باید که بعد از الفراغ کار بر چارپائی اطوریکه افتاده باشد همان طور افتاده ماند

حرکت نکند از برخاستن حمل میرود تا به دو گهری بر جای افتاده ماند

هیچ لیز عید اورده و بر بچه انداخته بوشانیده سرد کرده صاف نموده عورت را

غسل کنانیده و بدن عورت را اثر بکنند تا هفت روز همین طور کنند انشاالله

در غسل هفته اگر عقیمه زن باشد حمل نماید و زن تا هفته و پشت پای و دو پشم از

آب سرد شوند و بپوشند اعنی اثر آب سرد نمانند گردن جانور مشموله را

خشک کرده زن را بخوراند اگر عقیمه باشد فرزند نصیب شود روزی سلیمان

علیه السلام نشسته بودند زنان آمده پرسیدند که ای حضرت سلیمان علیه السلام

این موجب چیست هر که درخت گل آرد بار چرا نمی کند زنان از حیض میشوند و انرا

اولاد چرا نمی شود باعث آن از زبان مبارک فرمایند برای خدا عرض میکنیم مشکل ما را

از کرم و فضل خود آسان کنید فی الفور حضرت مرغان را طلبیده پرسیدند مفصل

این احوال زنان بر ما منکشف نمائید مرغان عرض کردند یا رسول الله الحق زنان را

هفت خاصیت است حضرت پرسیدند که کدام کدام خاصیت مرغان تفصیل اظهار کردند

که اول در رحم زن شکسته باشد تخم بر جای نیفتد دویم باد جعبه گرفته باشد سیوم

گوشت زیاده شده باشد در رحم ایید چهارم کرم افتاده باشد هر محلی که زبان بخورد

حمل قایم نماند تخم کرم بر جوشش افتد ششم در رحم بسته باشد و هفتم [illegible]

از میان برآگنده کرده در مهتر سلیمان پرسیدند که این علت چگونه میشود چه بان
بازعرض کردند وقتیکه مرد با زن مجامعت کند و از وی جدا شود به زن پرسد که
کدام جای تو درد میکند اگر سر درد گوید بداند که رحم را باد و خشم گرفته است باید
که انگوزه یعنی هنگ خالص با روغن کنجد یکجا کرده دارد و بعد از حیض تا سه روز شافه کنند
بعد از آن با شوهر خود مجامعت کند بفضل ایزدی حمل ماند اگر سینه عورت
درد کند بداند که رحم سرد شده است باید که تلخه مرغابی و مشک و بیل یکجا کرده
بعد از حیض سه روز شافه کند بعد از آن با شوهر خود مجامعت کند بفرمان الله تعالی
حمل قرار گیرد و اگر درد کمر گوید بداند که گرم شده است زهره سیاه و کبوتر
سفید آورده بعد از حیض سه روز شافه کند بعد از آن با شوهر خود مجامعت نماید چهارم
اگر ساق و ران و پای معلوم شود باید که سرد و گرم شده است اسپند و هلیله و بلیله یکجا کنند
و سه روز بعد حیض شافه کند حمل ماند پنجم اگر موی سر درد عورت بگوید بداند که گرم شده
زیاده شده است زیره سفید و تخم فیل با رو شکم سیم همراه کرده بعد از حیض سه روز
شافه کند بعد از آن با شوهر خود مجامعت کند حمل ماند ششم اگر کسی را رحم شکسته باشد

عزیمه و انه با پله مرغابی یکجا کند بعد از سه روز نسافه کنند بعد از آن مجامعت کند

بفرمان الله تعالی حمل گیرد و اگر در زنی نشستن خیر و رسته جا نگوید تحقیق بداند که این سبب دیو بر

بیت علاج او اینست از مشک و زعفران و کافور این تعویذ بنویسد بعد از حیض سه روز

بر روی ناف بندد و از آن بعد با شوهر خود مجامعت کند بفضل ایزدی حمل ماند والله عالم با

لصواب تعویذ اینست

ر	و	بما	و	ه	ر	ه
۲	ر	حه	و	و	و	ب
ا	۲	۲	و	و	و	و

بر کسی که او را گوید

بالای که بونسه بست سوای از بین مرض دیگر نیست و حمل قرار نگیرد دخور سفید شیخه برکن

غبار بند از بین علاج بهتر میشود مجرب

سفایتره مرچ سیاه برد داود به را گرفته در باد انداز اب ترکرده بدارد صحیح

عرفنس برادر ده بشنید انداخته تا به سه روز نیابت نعم ریزد بهونانه رفع گردد

بنوان در میشه شیر باد کا و بدارد تا به سه روز نگاه و در چشمه مانند ... روز

دفع جن از شیر

قدری گرفته بر سنگ مالیده بر بدن مالد و غسل کند رفع گردد و بعد از مالش تا مدت
ده روز هفت دانه مویز منقا خورده تا سه هفته خارش دور شود   روغن گاو را
در طاس انداخته یک صد بار آب بشوید و قدری زال سائیده اندازد و چیزی کبر
و با مرزنگوش بیامیزد و خوب آمیخته بر بدن بمالد خارش رفع گردد
کمیله   حنای مهندی   رسن کافور   انوله   رسوت   زالیه ترکی   ماجو
مویز   روغن گاو   زالیه یکه بوشته   همه را کوفته بیخته در روغن مذکور که درده یکی
که یکصد بار شسته باشد انداخته مالش سازد و قدری تیار شود بدار و موافق
گرفته هر گاه بر بدن بمالد تا یک هفته تحمل نماید   جراسه ۵ ماش   شیر زهوگیه ۵ ماش
رنگی ... ۵ ماش   سانبرا ۵ ماش   شنبد توله   این همه ادویه را جوشانیده سرد کرده بر پخته شهد
انداخته بپوشد بعد بالای جوشانیده دوا بالای کمیله و مهندی و غیره که کوفته
بست بمالد رفع گردد   شیر با شهد آمیخته بنوشانند خارش رفع شود
املی پخته آورده و با شیر ماده گاو و با شیر گاو میش آن املی پخته را مالیده
بر بدن بمالد رفع گردد

اول مرتبه که زن را حیض اید ان خون را گرفته بر پستان بمالد فایده ببیند

صفت نشود   پوست انار چهار اثار و روغن سیاه نیم اثار با بسیار یکی کرده

بجوشانند چنانکه با آب چوب روغن باقی ماند پس ان روغن را متواتر

گرم نموده بر پستان مالد سخت مثل سنگ گردد   برآوردن در آب

بیخ جز جرا کرده نموده نگه دارد تا به شب وقت خواب بر پستان لیپ کنند

سخت نشود علاج دیگر کلید   پیچ لیهای خورد پوست انار پیچ کدو

برابر گرفته لیپ ساید با پستان ما دیگر و اینچه طلا کنند کند بود   تخم دانه کوزه

در روغن زعفران بجوشانند بر پستان لیپ کنند مجرب است

ریوند   اعیون پهلکری هر سه ادویه را کوبیده در کرای انداخته

بر آتش نهاده وقدری آب کشش کتای نموده آب در کرای اندازد هر سه ادویه را

در آب انداختن بسیار بجوشانند وقتیکه سخت شود کرای را از آتش فرود کرده در چشم

کشیدن وقت باید

زیره سفید   مرداسنگ   پهلکری   نیم بود   نبات چشم

ملکری   ریتیم   مینج شاه   هلیله سیاه   هر را کوب نموده در آب پوکیسه دودن

ماسه   بقدر نخود   سه علو   ماسه

بوعلی سینه بر چشم اندام مالیده شود آرام شود رقیم بهمنوری [illegible]

ز نور [illegible] باید از سکری [illegible] با زیکه [illegible] دیگر او دیده لا با زیک کرده [illegible]

بر چشمان [illegible] نماید در [illegible] بعضی [illegible] برای چشم [illegible] چون [illegible] نماید

آرام [illegible] برای کم روشنی [illegible] نماید [illegible] درخت [illegible] آورده

خوش [illegible] در [illegible] یعنی [illegible] کهنه شده [illegible] و درد [illegible]

نماید [illegible] ساخته در درد [illegible] کند [illegible] نماید هر روز در چشم [illegible]

[illegible] کل [illegible] باید از [illegible] برابر [illegible]

در [illegible] با [illegible] در [illegible] روز نماید هر گاه [illegible] شود [illegible]

مقدار [illegible] دیگر امراض موافق [illegible]

[illegible] بار [illegible] برای ربیع [illegible] با شهد [illegible]

[illegible] چشم با [illegible] با روغن [illegible] کم روشنی با [illegible]

برای [illegible] با شیر [illegible] و دیگر امراض چشم را با گلاب [illegible]

[illegible] سوره [illegible] بار [illegible] باید از [illegible] ۳ [illegible]

کوفته در شیر عورت از آن عورت که در گهواره طفلک را شیر دهد باشد کحل
نمود وقتیکه خوب کوفته شود گوله مقدار ماش بسته بوقت حاجت یک
گوله در شیر عورت بمالد در چشم کشد داروی وچاره بهمراه آرام شود مجرب است
برگ درخت نیب که در صحرا ایلی هیچ سیاه باید از هر سه
هر یک ساییده در چشم اندازد تا به اوگ کشی درد بدر چشم بسیار گفته بعد ده
چنان آرام شود در حال درد بلکه گشنیز ریلی تر آورده و بستان
دران ترکه برارد علاج قدری پنبه را تر کرده بر چشم کم اندرد شود
مجرب است کرمی چشم بردد کاکنگی هر دو ریلی افیم خالص بشکل
عرق کوکنار ایلی اعلی کوفته در چینی باشد بگیرد و کوله دار بر آرد
ساییده کوفته بیخته همه ادویه اعلی کوفته آمیخته جمع هر یک رفته در
کیوره ... انداخته در عرق کوکنار چیلی تا نیم ساعت ... بعده کوه
هر قدر خواهد بسته ... برارد و باید نزدیک ... تا نیک آید رفع آزار است
دهم ... کم روشنی دیگر ... چشم ... در آب

درد چشم

درد چشم

رفته ... رفتن

۲۰۲

سائیده در چشم کشند رفع آزار پشیدی است	فلفل گرد کبیر و نبات

قند سیاه مانند سرمه چون سرمه کنند در چشم بمالند موی پیشینه از چشم دور کند

و یکی از ادویه ها که العبد برد آن دور شوند	مرهم سیاه مسهل بلغم کلا

مرهم کافوری ... از ادویه را در عرق مرهم مقدار کافی نموده کوچ لیستم نگاه دارد

بوقت صبح و شام هر که بست از کوب دهن سائیده از سلائی چشمت دره

چشم کشند بوقت الهی و بلغم دهی نوع بهوا و مثل آن در چشم رفع کند است

کالنه سر آدمی نیم دارد و شمید بکرات اسهل نگاه بدارد هر صبح و قت

در چشم کشند کل نیز بهوای قدیم و جدید دفع کرده

چربی	سیاه انار دانه	مویز الکحید	مرهم سیاه	الوار
	لوار	نا کهس	۱۰ اس	۱۰ اس

بوقت ... ما هم از ادویه الکوفه تخم بدارد بوقت خوردن طعام ۱۰ اس

بعد از فراغ خوردن بخورد بالدر آن نیوشته هر جا وقت منحورده شده فایده

کند حادث خالصه	مرهم هلا ... تسهیل هر صبح لا لا اساعی

و تمام اسم ها ... گرم بخور آلات ... مسلم سود دارد

جنتیه	مهره کودن
...	...

انیسون سنای الدکی کلال دار آنار سوسن زرشک سفید تخم کشنیز تخم الکبر

شیح سیاه سوتف همه را در دیگ را حرب ساخته کوفته بیخته بدارد و در وقت تنقیه و

بعد تنقیه و نرم کردن تا سه هر روز دو مثقال بخورد و از آن بعد آب کشنیز گرم نموده مقدار [illegible]

معلوم بنوشند از آن جلی شود

جنبد مرچ سیاه هلیله پوست بلیله زنجبیل

نمک هندی سونگه هر یک عرق لیمون باید این همه را دیگر را البوای لیمون کوفته بیخته

در عرق کاغذی لیمون ترکیب در سایه خشک کرده نگاه دارد در وقت حاجت قدری بخورد درد

رفع گشته قبضی نماند سوسن بیبات مرچ سیاه کشنیز زیره سیاه زیره سفید

سنامکی انار دانه نمک سیاه نمک [illegible] الوبخارا سوتف جدا جدا همه را

ساییده خوردن نماید اگر قبضی باشد شب را وقت خفتن بعد خوردن طعام یک [illegible] بخورد رفع قبضی گردد

زنجبیل سونتره نمک [illegible] نمک سونگه هر یک

گوفته بیز تور الاستعمال نماید بایدکار شود زیره سفید سوتف تمر هندی

نمک [illegible] ی انار دانه بادیان پوست جنبا نوشادر مرچ سیاه همه را کوفته

آمیخته نماید بوقت حاجت جزوی بخورد تخم [illegible] دانه [illegible]

مغز تخم کدو طین مصطکی صندل زرد؟ شهد ابیمه ادویه را کوفته

در شهد امیخته ... ... از خوردن و دیگر از خوردن طعام ببلعد ... بنوشند

اسفناج ... سکنجبین ... سکنجبین برابر وزن ... ادویه

در ... شکر ... روغن گاو ... اسفناج ... و ... سیاه ... کوفته

بپزند و ... شکر ... روغن گاو ... گرد امیزد و ... معجون ... صبح

... از ... بخورد ... آب بنوشند و ... بخورد ... روز

... ازبرای رفع ...

... ...

... ...

... ... از تمام ... ... ادویه ...

... ... دارد ... ...

... در ظرف ... ... اندازد

... ... بعد خوردن طعام ... ...

شهد و قند ... برابر ... [illegible]

بکشند نموده بوقت حاجت بر قضیب بمالد باه عظیم درست تا صحبت کنند زن از انزال

شود و مرد بوقت خود خلاص شود مقدری کلدب و افیون با هم بکوبند بر قضیب

بمالد با آنکه با زن صحبت کند زن خلاص شود مجرب است مقدری سوهانه زعفران سایید

در پای کبک چون سفید می کنند در رشته زن را بجوراند بعد قبل بیرون اندر زن رود

عرق پای کبوتر دم زنبور خلاص شود مجرب است نوشادر کرفس سایید

در پای نهاد و قبل لاجوراند صحبت زن خلاص شود مجرب است

رسکپور سنکرف هلهوره زنده کرانی بر مل ... سیماب

سوهانه این هر دو را در کاغذ انداخته یکشب نماید و در روغن ... حب نمود یکدانه

... فتیله در پنبه نهاده ... سازد و ... فتیله ... چراغ انداخته و ... سازد

تمام شب در ... ماند ... از زن دور ... بعد از ... جلد صحبت شود

کرمل سنبل ... هلهوره سنکرف الاچی خورد ... مریا

در ... پا ... برابر مرچ سیاه بند و دیگ ... با ... در استعمال

... منثقال ... ماده گاو ... سنکرف و رسکپور را در هم

امنحه در چراغ روشن بسازد سیاهی را در روغن زیت امنحه نیک کند

ان الله تعالی صحت یابد رسکپور تو یک مع سیاه اجوایی حرر سایی

نور بلی علیه بلی علیه

هم را بکدازند بسا حتم هفت لوزی بندد هر روز یک لوزی همراه شیر ماده گاو

در استعمال آرد بطور شی مهر در برنج سایه مرد و رستگار دست السرخ می کشاند

لوزتم هفت کوه بندد هر روز یک همراه شیر ماده گاو منخور شد حور سر

متم رستہ اول مستعمل بخورد بریان نشیر لوبر باید کرد علاج بریان

خور سیده و دانه نموده بریک باریک سا موافق اگر مبرور کرفتم اگر بخورد

بریان نموده معتاد نماید در جای علاج لشکر معتاد بخورد دست کجا لفور باید

دیگری جو یک بخورند و اگر از این دست آرام نشود معتاد دیگر بخورد هیچ چیار دست باید

اگر از این هم آرام نشود معتاد سوم بخورد هم از ارزخ السک زنج گاه مهره ور کجری

مغز یک بخورد لنصم بالکلیه آرام شود نیخ لبهیں بخورد باید

هرچه چنبر الاغ گرفته در کوزه گذاشته خوب گرفته بقدر موبا د حمام به عدد در حقه لی
نوشیده یعنی نوشانده در انگشت الکه و یا ببری اگر کم باشد گونه چوب
دیگ بلکاری گرفته در حمام مال موبا بجای تمام کوزه گذاشته الشفای از چشم
بیرون شود یعنی دم کشد هم الکس خود بخود بر در برسیده هم چرک باشد دور کرده
و بیهوده الکل کوره مجربست

نسخه الاچی خوردن رسکپور برگ پان
باید هم از چوب در کوزه باریک نموده در شیشه ریز امتحان نگاهدارد مرروز تا رنج از آن
بود صحیح صحیح رسانیده متحیر شد مجربست

نسخه الاچی لوبیه
بنگ یاس هموزن روغن بادام رسکپور باید هم ادویه را خشک نموده خوب
باریک ساییده نگاهدارد بعد برگ پان لا گرفته در کوزه انداخته خوب باید
بعد از ادویه خشک و باریک نموده اشته باشد انبار اجری در کوزه
انداخته گل نماید بسر از آن و قبلاً عرق پان در داد با آتش نشود خشک گفته

ادویه دوم

روغن و موم را در کفچه آهنی کرده روغن داغ کنند و گرم گرم بر قوری قوری *

روغن و موم را در کوزه انداخته بسوزانند و قیمکه تمامی ادویه را بر مشتعل حجامت کنند قوری

پارچه بافته کهنه آورده هم آورده بر پارچه کهنه ببندند بعد از آن پارچه مومی از آن

فتیله ساخته و در میان آن باد و هوا نرسد بیک حجامت اندر میان تا هم بر

دراز میان کوتاه شود کنند و سر فتیله را آتش کنند و یک کلیم بر سر آن تا

بدن پوشیده شود در کلیم فتیله را آتش کنند باید از یکبار زیری کالبد درد آن

بجوش آید از بوییدن خوش بوی از بدن چکیده و بیهوش شود بعد چهار گهری تمامی انگور

از تک خود بخود حرکت شود و در گردن و در تخت آرام کلی باید بوضعی الحی ضعف

نصیب شود پرهیز هم چیز بر ورت

تخم سنوار گرفته در پنبه کرده نهاد بعد از آن در زمین دفن کنند بعد از چهار روز از

زمین بر آورده در خوردن هم او را خوب جالب که در میان زاده آتش نامه

الف الهر اش در تخم چهار روز دفع شود حجامت مطهری بود تمام

سونیا گر نمک لال یک یک تولی همه را کوفته مساوی برداره هاضم کند رفع گره

تخم دهک افیون زرشک لیمون همه را کوفته در رس لیمون منقار ریخته

گرد بند کند کیمه سفید لاک خام سونالیه میلیا ماجو پهل همه را کوفته در عرق

لیمون سائیده گولی ما ... سائیده سازد

لیو بست برد هر یک سیاه مریج سیاه همه ادویه را کوفته همراه آب لیون ...

لیو قت خفقان حوار ... زمع نشود کل ... مریخ ساهی کل ...

اجواین بابرنگ همه ادویه را کوفته خوب سائیده در شیر ماده ... ساند و ... در شیر

پرهیز مادی ... روغن ... ضرور است کار ... بهار سونیه ...

سپید بابرنگ چهار را کوفته خوب باریک نموده ... کرده ابند

سرفه رفع گردد پرهیز همه چیز ضرور است قدری ... آورده هر روز ... نست

نهار بخورد بالای آن باد ... شیر گاو ... بنوشند ... در ... هفت تنقیه

از ... سیاه ... دو درم مرچ سیاه ده درم ... آتش نهاده از آب ...

گو... میشود

۴۲۸
۲۴۵
(۲۹۹

گوهی بندد در دهن برآرد سرفه رود بهر سرفه تر خشک و بادی نماید مغز بادام آبگوز

گویند ربانها را لاوفد بجنبد سرفه رود بوتیت خفتن بهمدرم بخورد سرفه رفع گردد فلوس گرفه

و مصری با مسکه گاو بخورد سرفه خرات رفع شود هلیله مصری جمیع انواع سرفه دور کند

سا بنده بخورد مجربست سندی صمغ فلفل سیاه بالنکو نبج دارچینی

۶ درم ۵ درم ۲ درم ۳ درم ۱ درم ۱ درم

برابر هم ادویه مقطری اینجمله ز دریم بخورانند از بی سرفه و دمه زخمهای گلو دل رفع شود

صدف سوخته و بنفشه بریان فلفل سیاه برابر آس کرده بقدر یکی با یک بالنکو

با شیره ادرک بوتیت خفتن بخورد جمیع انواع سرفه و بلغم و دمه و زکام از بی ادویه برود

اگر نشسته در روغن برابر مقدار بیدرم بخورد دیه سرفه خشک و تر ببرد

بهیل سونس جوالنار عفرقرحا ملیحی اجوائن سیاه در شیره ادرک گولی بسته

نگاه دارد یک گولی در دهن اندازد عرق آن بخورد کرکنی الوائن بر آرد بر آتش

بریان نموده سا سنی نمک سیاه انداخته بر آن اینجمله همراه آب گرم هر گاه بخورد

ادویه سرفه تر سهدار هاست سبحان کهمس بوته دیشنه نارسی

۱ درم ۵ درم ۱۰ درم

دارد صبح بالین صاف نمود یک تولی شربت گاو زبان اینجمله بنوشد غذا بجد مبارک

کم روغن بخورد بعد از آن عناب سپستان [illegible] کوبیده جوشانیده

۳ درم ۱۰ دانه ۵ پیسه

صاف کرده در آن شربت زوفا داخل کرده بنوشد بوزن تولهٔ غذا کچری

دال مونگ شیره تخم خشخاش شیرهٔ بادام شیره [illegible] بنفشه شربت نیلوفر غذای خشکه

۴ ماشه ۴ ماشه ۶ ماشه توله

بادال مونگ مجیته [illegible] [illegible] سازکی ملتی رب السوس [illegible]

چالیک چادری سورنجان [illegible] ماشه هم را باریک کرده در روغن آهنی

تیز کاید تا هیچ روز بعد از آن هر دو یکدان بنهاله [illegible] هرگاه که سوخته شود برآورده نگاه دارد

خوراک دو سرخ در [illegible] [illegible] شربت و بادی وغیره

تخم [illegible] تخم شربت [illegible] [illegible] سه ادویه [illegible] در [illegible] را آب جوشانیده [illegible]

بدارد و چیزی [illegible] [illegible] باشد در [illegible] نیم نیم [illegible] در [illegible] [illegible] توله [illegible]

یک [illegible] یک توله [illegible] انداخته امیخته [illegible] بعد یک گهری که گذشته از خوردن

چیزی بنوشاند و بعد یک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] گند [illegible] کچری با نان و دال [illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] او [illegible] او [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شد

در [illegible]

در دفع آنکه نزله کرده در سایه خشک کنند سائیده بوزن بلغلوس نمک سفید

بوزن بلغلوس الوای جوز ساییده در تمام ادویه اینها آمیخته موافق کنند بلکه در رکاب مال

بونت شیت بخورد رفع کف گردد نیم اثار شیر خام

سائیده در آب همچو گوشی نموده بنوشند آرام شود و کف بیدر رود لیکن [illegible]

نکنند مرد اسنگ بخور برابر گرفته مقدار در نوبت زنند

آرام شود مجربست نمک صندل [illegible] برابر گرفته

در نوبت تا هفت روز شب [illegible] آرام شود مجربست نوبت تخم [illegible] اثار

چون [illegible] زرد [illegible] در نوبت زنند لیکن نفلی رود مجربست

مرد اسنگ [illegible] آمیخته در نوبت بمالند [illegible] ببرود

دارچینی [illegible] [illegible] [illegible] هر چهار را آمیخته [illegible] کنند

بخور در بحر [illegible] سلاطین یعنی [illegible] لیکن [illegible] اختیاری شود [illegible] بهتر

شود [illegible]

همه ادویه کوفته بیخته با طلاء اقراص بندد هر روز دو درم در آب حار نو بنوشند یا بالای

آن یک تهره کلقند بخورند کتیرا کثیر جلاب طباشیر گل ارمنی تخم خرفه

کوفته بیخته سفوف سازند خوراک [illegible] با آب سرد بنوشند

جهت اینکه بول [illegible] بسازند [illegible]

بند کند [illegible] بول زود بکشاید زیره کوفته در سوراخ کیر نهند [illegible] بکشاید

اگر بول بند شود باید که قدری آب [illegible] گرفته در آوند گلی نو اندر ریخته کیر در آن

نهند [illegible] بکشاید

علاج این [illegible] آورد [illegible] آب انبر خسته [illegible] صبحی [illegible] باید

کم [illegible] نمود [illegible] غذای آن روغن زرد بورانی [illegible] میخورند [illegible] تا هفت

روز [illegible] ان شاء الله تعالی فرصت یابد خون بند شود [illegible] با شیر مادر [illegible] خون

فی [illegible] جاری باشد بند شود مجرب است

[illegible]

زرتلادان زرنیخ سونف سوسن [illegible] [illegible] [illegible] تاشیر [illegible]

۲ ماسه ۲ ماسه ۲ ماسه ۲ ماسه ۲ ماسه ۲ ماسه ۲ ماسه ۲ ماسه

[illegible] زیره سفید [illegible] سیاه [illegible] [illegible] این همه ادویه را کوفته [illegible]

۲ ماسه ۲ ماسه ۲ ماسه ۲ ماسه

[illegible]

از وبای موی تا در رفتن و ریش لاده ام آب جوش سانیده هر ماه را حکم سومی آب نماید دیگر لا
خود را دو مقداری انگور در دو بار اردو را که بجوشانید بعد طوطی تکامی موی را تا به سر سم روز
بخورانید و در خوردش دال موبلکه و نان گندم بخورد هر گاه جوری که بیا شد به نود
هوا یا بای اثر که باشد رفع کرده مجربست دار زنیق ملیسی تکوه
شونیز هره کلان سفلارمون لکچوه بیاید این هم ادویه را کوفتن در ریگ لا ر آب
وقتیکه ششی قلمی وزن باقیمانده زیرا در بحر صابت که بجوشانند هر گاه آب گاه گاهی
گاه گاهی با که باشد رفع گرده مجربست
چوب چینی چهار درم و قند سیاه سه درم گرفته کوفته یکی کرده به هفت روز
نهار بخورد هر کس در درد سوراخ تنگ شود [illegible] باشد برابر هم موافق کرده است از
شیر بادکما و بخورد رسیده باشد سوراخ شیاف تنگ شود هم آب از القصه شود و دوات زرنیخ شود
بند کرده مجربست تخم هندوانه اکبر [illegible] کوفته علوله بسازند
و صورت لا نهد تا اندرون بهند درد فرج رفع کرده و قند سیاه

کمر را بهام امیخته تا به روز سه شنبه در بین لایخ بمالند از درد کمر رفع گردد

دوای حبس کرده در موی مو و موها دام این رساله چون بکهور در میان

یک آثار سیر باده درجوشاند وقت خفتن بخورد حبس شب بنده بی جوی لابد پایان

که نمیده ساخته در روغن بادام و وزن یک مثقال حرب نموده بوزن چهار تولم شنده بری

زبد اخته تا سه روز بخورد دوم از حبس اللّه صحت شود دوای حبس شب بسیار پرمی چه لا

سائیده در پارچه بیز نموده در میان و یک بیز انید در وقت جوشش قدری مربح سیاه

سائیده باید از در پارچه غلط نمود فرود آرد یک توله روغن زرد انداخته تا سه روز بخورد

صحت شود یک درخت سالو یعنی لیس طلایه درخت ابقیقم با شد اورا ثمره

نابالغ باشد باید آن کلک لا صوب سائیده وقتش بر آورده نگاه دارد بمقدار جهار

روغن زرد در آن امیخته یک بتی ببوید سرو اتمام سر هر دو اگر در نیم سر باشد در تمام سر

فاید باشد صندل کمل تاک لا کاییده پیشانی طلا کنند درد سر رفع کند

ابلر و ریحگار مخلوط نموده بر سر بیب باید ادام شود تخم پنبل گرفته سائیده جولا حس بگیرد

بر سر لیب کنند درد سر رفع کند دوای نیم بهت گرفته سائیده گرم گرم بر سر لیب کنند

درد گرام

درد سر برود ادهاسینه تن لیه ماهی بلدیرآ

دوبالی شیخ فریدیکه اداکاسینه حابس ناکس تریاق کیدر بویک تریاق لادن شسنلید

اکر ترلکد در سایه حرکت نماید ولوکت اندازه ساییده دارد قدر از ناکس لطافت بیره درد

بیدید صحبت بایکرم بیردن اقند بویک لادن برکه کیرکنه سائیده حرکت کنند و ناکس بدید

نماید و بیند اکر از مردمی باشد صندل کافور ملکوز سائیده بر سر

دست مالند درد سر رفع کردد پوست قدر خشت بیداکر بیغ ارزند وافیون حالصد و رنکیاست

دحوز لو ابر حیدا بله برابر کرفته دار ابست ساییده بر ام لر بر سر بمالد همو لوقت درد سر رفع کند

اکر خواهد که زنش بسوزد در دست کیرد از بلند حیه عموده بر زیب بیهر دست بمالد حرب کند

زنش بلید بودن اله نماد دست بسوزد دیم است اکر خواهد که جراغ در میان حرکت کنند

باید که یک جراغ بزرکتی بکره دو در زیاد جراغ جزلی کاف بلوزد بر روی در میان حرکت کنند

تماشا بیند اکر خواهد جزلی ارکرت سپالی بمالد دیکر بیروزی کسی او نه بماید هم کریزند

اکر احوال زن معلوم کردن باشد زبان خود در جام باقی بحمله زیر بالد عورت نیعد

وزن آن را بسنجند معلوم کنند انگاه پوشیده کنند تا ظاهر کنند وزن آن را خبر شود

تا مردم حیران شوند مجرب است   زبان گوسفند در جامه پیچیده بر سینه عورت خفته نهند هر چه دانسته

باشد انگاه به عینه صورت نموده باشند فوراً ظاهر کنند آن را خبر شود تا مردم حیران شوند

اگر در میان دو چیز غلط کنند شمرده باشند بر دو شنبه از آن انگشت ... بردارد لوزی

بسته بکار برد یک پا بردارد اگر در زیر تنهائی در پای وکیش وقت خوردن نهند

از آن کیان خندیدن یک پیدا شود تماشا کند   خراطین یعنی کیندوم خاک

کم یار بکند سائیده در جامه کتان سرخ بپیچند فتیله ساخته در چراغ کنند در هر عورت ...

تنها یک آن چراغ بیاید فی الحال جامه از پای بر گیرد مجرب است   ذکر دیگر یعنی

عنکبوت آبی خاک کرده در چراغ کنند در هر عورت ... نموده آن چراغ باید جامه بیرون نهند

دلو چرم را ... ساخته در چراغ نهند   بیضه مور ... با طعام دهد خوف در

دل او افتد هر چه طلبد بدهد مجرب است   بجای بیت نمودن امتحان تخم ادکمی در بیت

نهند تمام بیت بکنند دار بیت بیرون افتد کسی داند تا جادو کنند مجرب است.

... در موش ... هم خاک می شوند از حلقات آورند حک کرده سائیده فتیله ساخته در روغن السی

لوزه

بسوزد در دیوار مقام روشن چراغ برسد قلم از آتش تاب نقطه کشید همها دانند ایضا [illegible]
سرخ نماید بسته آب می‌بیست | از لسان عجیب است ماده که زر اشیده در پس آینه بچسبانند
هرچه آن آینه را به بیند صورت رنگ کهف می‌بیست | بچون کاغذی یا هرچه در [illegible] باشند
زرنیخ سوخته کشیده کاغذ سفید بنویسد بر آتش دارد از آنها رنگ سرخ [illegible] هم حرف
سرخ شوند [illegible] پیوسته آید | پیاز آورده عرق او در کاغذ سفید بنویسد در
دود آتش کنند حرف زرد شوند گاه می‌بیست | شیر آلو بروی کشیده در کاغذ بنویسد اگر
بر آتش نهی حروف سیاه شوند و اگر در آب نهند از دو حرف سفید گردد می‌بیست این
ترکیب [illegible] آنکه [illegible] نویسد بنویسید [illegible] طاهر [illegible] می‌بیست

مثال | پا نور | بالای این [illegible] جزرا برابر [illegible]

دو مرغ رنگ سیاه آورند [illegible] ادویه [illegible] دخان [illegible] بسته [illegible] انگور [illegible] علت
ذی علت [illegible] آتش [illegible] از [illegible] روز [illegible] تا چهار روز چند [illegible] نماید
نوزی یک روز [illegible]
این [illegible]

مصطکی کشنیز مقل سفید [illegible] تخم [illegible] تخم [illegible] تخم سنبل [illegible]
الوزن ۶ ماش الی ۲ الی ۳ الی ۳ الی ۳

کوفته بیاشامند [illegible] چنانکه گفته شد بعد بیاشامند و [illegible]

روزی که زن از حیض پاک شود مرد و زن نیم نیم [illegible] از شیر ماده گاو بخورند صحبت دارند

اگر فرزند نشود علاج این است که زن و مرد هر دو [illegible] بسته دارند و این [illegible] حالت ماند

تعویذ [illegible] نوشته [illegible] که هیچ کس [illegible] نبیند و در [illegible] از [illegible] حرز

شود با [illegible] [illegible] تعویذ این است [illegible] و دیگر [illegible] اول

مرتبه [illegible] باشد و در تعویذ طلا [illegible] بر بازو [illegible] بندد حامله ماند اگر ضرورت [illegible]

شش و پنجاه شود در دست [illegible] باید بوزن [illegible] بخیه [illegible]

برابر آمیخته [illegible] کنند یک [illegible] با شیر ماده گاو و شکر [illegible] بخورانند [illegible] آرام شود

دیگر [illegible] بخورانند [illegible] چهار [illegible] بخورانند در درد شکم [illegible]

[illegible] باید [illegible] ادویه [illegible] هر روزه کوفته بیخته

در گشنیز ماده

در سبز باد ماد یا رنج ازار زنو نشاند می است

کودک شیرخوار سنگدان همراه شیر مادر و بعد گشنه خورد گشنه برنج . چو آنکه بار همراه شیر مادر بخورد

برای دفع جریان منی سیمه سهل مقدار هرروز زلال گرفته بلکه بیست بخورد پسندیده

موصل سپار تخم اسپغول تخم کوچ که خشک تفت پاک کند مقدار ساده گرفته بسته با هم حب مال سکر

آمیخته بدارد هرروز دو نیم درم با برنج در هاون چهار فتیم از آب نرم شده باشد بخورد تا سیوم

بی نمک عقل اینجور ده با سیسه آب مقام جاری قرار بگیرد از انجا کاه از آب زکو

سائیده با رجیم بیرکاه برنشین بر او ریزد در انداخته بنوشند آرد آشغو

تیغ سیر دیگر یک آن بیمار اینی است سه بیرون گرفته کوفته با یک ورق کدو نماید

و گوی لبسته در میان خشت نماید نگاه دارد بوقت حاجت با دل مرد سائیده لبیب نماید بند

سطبر دراز گردد . حادثی تر قل بوزن برابر گرفته همراه شهد گوی بسته

و در وقت حاجت شیر از جماع یک پس بالک دهن نماید قرنفل

در شیر اگر انداخته تا یک هفته روز حرکت داده حرکت نماید طبع در شیر دار

دیگر انداخته بار دیگر هم روغن نموده در آتش با حالت آورده انداخته بپزد

و بعد از آن ضماد نموده شرح شود از آتش بیرون کرده سرد کنند حصه چهارم قرنفل

بگیرند و بعد کنجد سیاه کوفته این همه را با یک ساخته همراه

شهد آمیخته بخورد تا چهارده روز بعد از آن از باه مرد [illegible] شود

چون [illegible] سیاه [illegible] در سایه خشک کرده [illegible] برابر آمیخته هر روز

بخورند [illegible] که تجربه [illegible] همه ادویه را

[illegible] آب بخورند [illegible]

همه [illegible] از [illegible] باید [illegible]

از [illegible] از [illegible] شد و از [illegible]

شد [illegible] کنجد سیاه [illegible] را در آب [illegible] نموده [illegible]

والحمد

نار اللهب

اجزاء نوشدارو گل سرخ سعد کوفی قرنفل مصطکی اسارون
ده ل ۱۰ ل شش ل ۷ ل ۷ ل
سنبل الطیب قرفه زرنب زعفران بسباسه قاقله
۷ ل للعه ل للعه ل ده ل چهار ل چهار ل
هیل جوزبوا آمله منقی بشیر خوب شد قند دو برابر ادویه عسل
حاضر ل حاضر ل سه مقدار

یک وزن ادویه | اگر کسی را معلوم شود که زهر داده اند فی الحال آب گرم آشامیده
قی کند تا آنچه در معده باشد بیرون آید و صورتا با تخم شلغم بیشتر آش کرده در
روغن زرد آمیخته با آب گرم بکار دارند بعد آنکه قی کرده باشد شیر تازه گاو
با شکر آمیخته بدهند بعد از آن اگر تریاق باشد فبها و الا زرنب سقفش بدهند
تا صحت یابد اما یکدرهم زرنب با زیره سفید سوده و پالوده بدهند صحت یابد

... گفته که پیچ در جرب عین یعنی در خاریدن چشم انفع از آن
نیست که پلک چشم را بگردانند و بازوی کوفته بیخته بر وی پاشند و این را
از علاجات مجربه گفته اند و بعد از پاشیدن این دارو چشم را بپوشند ساعتی
دیگر ... گفته که از اصل منقطع میشود و ابتلا عود نمیکند و مداومت حمام
از انفع تدبیرات است نوشادر و افیون از هر یک یکدرهم عاقرقرحا یکدرهم ...

وبحقیقت دندانی که خورده شده و بسیار درد میکند باید بها از این
دارو در تسکین درد نظیر ندارد اما احتیاط باید کرد که بگلو نرود زیرا که
افیون و نوشادر هر دو مخاطره است دیگر آنکه اگر در هوای سرد دندان کنند
از آب سرد و هوای سرد و از تری احتیاط نکنند که مراد بآن تشنج
است و از امراض مهلکه مهلت نمیدهد و اگر واقع شود و بعد از وقوع از برای
علاج خلاص شدن مرض شده است آفت دیگر آنکه بعد از کندن دندان اگر احتیاط
نکنند محل دندان جراحت شود که هیچ تدبیر علاج نیابد و ناصور پیدا شود دیگر
از جمله آفات آن است که اگر دندان بزرگ باشد و از جانب بالا و بیخ آن محکم
بوده کندن آن آفت عظیم است چشم را ضرر میرساند [illegible] در
کندن دندان سالم بسیار تامل باید کرد و هر دردی دندان نباید کشید در
درد دندان اجتناب از ترشی خوردن باید کرد [illegible] نباید [illegible]
پوست بیخ [illegible] با آب سوده بخورند زهر مار را دفع کند پوست بیخ [illegible]
برابر سوده با آب بخورند زهر مار سیاه دفع شود سر الاسرار در [illegible]
بمیرد [illegible] سوده [illegible] سوده [illegible] بنهند [illegible] که با آتش [illegible]
زخم نهند تا زهر [illegible] را از سرایت کردن نگاه دارد سر الاسرار

[illegible] جوش [illegible] بجوشانند [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible] نعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر غفرانک ربنا والیک المصیر وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

همه [illegible] خواندن این آیات بعد فراغ از صلوات پنجگانه بعد [illegible] بار [illegible] مفید فواید [illegible]

[illegible] قدر [illegible] خواند [illegible] خوانده [illegible] میکند [illegible]

این مناجات درست داشته طور دعا بخوانند بعد فراغ از نماز [illegible]

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه ربنا

آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار [illegible]

[illegible] ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن [illegible]

ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین ربنا افرغ علینا

صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار

ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته وما للظالمین من انصار ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی

للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع الابرار ربنا

وآتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیامة انک لا تخلف المیعاد ربنا انزل علینا مائدة من

السماء تکون لنا عیدا لاولنا وآخرنا وآیة منک وارزقنا وانت خیر الرازقین ربنا لا تجعلنا

فتنة للقوم الظالمین ونجنا برحمتک من القوم الکافرین فاطر السموات والارض انت ولیی

آیات شفاء [illegible]

فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین [illegible] ویشف صدور قوم مؤمنین وشفاء لما فی

الصدور فیه شفاء للناس وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا

واذا مرضت فهو یشفین قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء و کشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید [illegible]

این آیت را در روز یکباره وقت یا بار خواند عسی الله ان یجعل بینکم و بین الذین عادیتم منهم مودة والله

قدیر والله غفور رحیم

[illegible]

نسخه [illegible] صبر سقید [illegible] سنبل [illegible] پوست [illegible] سنبل [illegible] کوفته در [illegible] در شیشه [illegible]

[illegible] روغن [illegible] بر قضیب طلا [illegible] و [illegible] از انگشت [illegible]

بطریق ساختن سرکه انگوری صفت آن یک من کشمش شب در آب یک نار تر نموده صباح بعد آن

رمان یعنی انار ترش بگیرد و یک [illegible] کوفته [illegible] علاحده بدارد و آونداری [illegible] بگیرد و این آب را

در آوند [illegible] انداخته کشمش را [illegible] آب که بعد تر شدن مانده باشد بلند ازد

و بعد آن آب [illegible] بلبینداز دو آوند را در گرمابه بنهد چونکه جوش زند مزه ترش شود

و اوند [illegible] سرکه خواهد شد این [illegible] جوش [illegible] آن وقت نمک هر قسم که باشد

سائیده [illegible] دو فلوس بلکه از این کم انداز دو هم یک عدد سیر سائیده همراه آب انار بلبینداز دو صاف

[illegible] در شیشه سرکرده بدارد چونکه درین کشمش باقی بعد صاف نمودن آب بلبینداز دو سرکه خواهد شد

سرکه قسم اول خواهد [illegible] اگر انار تازه نیابند انار دانه ترش گرفته بعد از دو فلوس بلبیندازد

از آب [illegible] خود [illegible] در ظرف [illegible] دو فلوس انداز [illegible] آب نخود

[illegible] شود [illegible] اگر بسوز [illegible] دفع و یا [illegible] دم فلوس [illegible]

[illegible] از آن [illegible] آب [illegible]

[illegible] می‌کنند [illegible] با گل که [illegible] و نوشادر دو فلوس [illegible]

در آن [illegible]

هر دو را در آب سائیده بمقدار یک ... از پا و بالا باشد ... تا هفته ... بعد

دوا موقوف داشته تا هفته این غذا بخورد آرد گندم انار آرد ... نخود

زرد ... سبزه ... همه را در آسیا سائیده نان پخته با روغن بسیار

از گاو بخورده باشد ... این غذا هفته ... دوا هفته آن

... غذا ... موقوف ... هنگام دوا نوشیدن ... به سوه

... ماشخوار و نخود برابر سائیده در آب ... طبیب ... بند

مجرب ترکیب روغن حنا ... برای ... مفاصل ... حنا

... در آب ... صبح ... آب ... هفته

با روغن ... که آب ... روغن ...

... نخود سیاه ... سیاه ... ثلثه

... مقتول ... باشد ... نیم ...

مقتول ... نیم باقیه از نخودها بالا

... هوای ... نمک ... موضع

بر آورده بسوزد چنانکه نخودها و اجزای ... سیاه همه ... جدا جدا ... باشد

الاهم ... بلهم ... که ... ابد ... ماه ...

پس نخود های چیده بردارد و یک نخود ... بی خایه ... علیل فرو برد سفید آید

دوای داد ... مجرب که دختر محمد خان ... نیلگه ... هلیله

در آب لیمو سائیده لیپ کنند

برای رفع قبض افیون خور ...

... برای اسهال ... طریقه اخذ ... که ... خالص

در آب ... حل کردن ... صبح ازجا ... بطریق تقطیر ... آب ... را در

طرف ... بنوشد ... دو نمک ... الهم ... گویند از این

و ... برای اسهال ... طریقه اخذ ... ریخ تا آن

مرهم ... روغن زرد ... شنگرف ...

کافور ... موم ... از روغن ... سوخته کرده اند بعده موم اندازد

بعده شنگرف انداخته فرود آرد بعده ... باشد که کافور انداخته

حل کنند برادرام مالش کنند ... برآورده ... بر قرحهای ... سیاه ... زخم

باد فرنگ ... رساند ... بادام کرده در آب

... کرده ... باشند ... بیماری ...

... بسیار ... بکنیم ... کوب کرده ده یا دوازده بار بشوید تا آب ...

از سنبل حبّ انگور طبعه اول مروارید خوب بکلاب انداخته با آب

انداخته بوده سرمه بلادر و سنگ بصری البایدآب انداخته از مروارید

بهم زند سرمه سنگ بصری در آب نقط البایدوله آب آهن تش الادر سرمه

سوده شده زول الماباشد خصوص پیران و ضعیفان را این سرمه بارابهتر

الکحال اوه وباده المراح را ایاب مفید و قوی او و حافظ صحت چشم

هوالشافی

منجربات حکیم بهیروسنگ جهت جمیع ف دخون و جذام و برص نافع برگ سنا ۳ ماسه صندل سرخ ۳ ماسه

چرایته ۳ ماسه نلنج برگ درخت نیم یکماسه برگ درخت نیم مذکور را در یک نیم پاو آب بجوشانند تا که چهار

پنجفلوس آب باقی ماند صاف نموده بنوشد این مستعمل تا چهل روز کند انشاء الله تعالی صحت شود

برگ لسوری که مثل سر بهو کا یعنی ماساسی باشد مقدار هشت ماشه با چند فلفل گرد شیره برآورده مجذوم بنوشد تا چهارده روز

بنوشد نفع دهد اثبت سر بخش حور اکفته برگ هرای کهوری که بیل می باشد و برگ مثل سم آهو در کشتهای جو و گندم

میرویند مقدار شانزده ماشه با چند فلفل شیره برآورده تا چهارده یا تا بیست و یک روز مجذوم بنوشد چند دست

هم می آید و نفع بخشد حضرت مولانا فخر الدین ... این را نام برگ کلاحیات وضع شده مجذوم را اکثر شربت آنها مفید بود در

یک بیمر زال قصاره را اسهال بلغمی چند ها هفت روز تا بیخ این دوا خورده در یک روز به شد هلیله سیاه نبات غیر بریان قدر

زنجبیل ماسه بادیان ماسه در روغن هر سه دوا بریان ساخته جنته کوبند افیون سیع همه ادویه در بقیه روغن کذارد

تخمیص ادویه سابقه مانده باشد و سفوف مرغن ساخته با آب سرد فرو برد

هو الشافی

سنبل سفید دام را در یک خشت کهنه و بیکار حفر کرده یکدام افیون خالص سطح کرده و سنبل را بر آن نهاده یکدام افیون دیگر بالای سنبل سطح کند بعده یک سکوری بطریق سرپوش نهاده گرد آن از گل بند کند بعده آن خشت را بر دیکدان نهاده زیر آن آتش کیجری کند تا یک پاس شکفته خواهد شد یک برنج در پان جهت جمیع امراض بادی و بلغمی نفع کند از اجاله خان صاحب عنبر مرحوم این دوا را از ثابت خان بهادر یافت میکفت بنفع دفع ناسور اکر استخوان از پشت باشد در موضع ناسور بمالد دفع شود

ترکیب ماء اللحم غذای است لطیف و مقوی دل و روح حیوانی و نفع اعاده کننده قوت و رفع کننده ضعیفی امراض مزمنه و خوردن سهلات و نزف الدم و فصد و جماع و امثال آن باشد و در سرعت تقویت هیچ بآن نرسد خاصه که با قدری شراب بود نعوذ بالله منها چرا که شراب حرام است بکیرند گوشت بره یکساله و در بعضی امزجه در گوشت بکرک و مرغ و امثال آن ترتیب میدهند و احسن آنکه گوشت طیور با گوشت بره جمع نسازند و طریق اخذ وی سه گونه است یکی آنکه گوشت از چربی جدا کرده ورق ورق نموده مهرابه بریزند در آب شیرین بحدیکه با آب یکسان شود دای غلیظ گردد پس در قرع انبیق عرق بکشند برای مزاج حار ادویه بارده عطریه و در مزاج بارد ادویه حاره طبخ دهند بعده تقطیر نمایند دوم آنکه گوشت بزغاله یکساله بکیرند یا بره یکساله سپیدی ازوی جدا کرده سرخی را کباب کنند و اندر پاتیله سنگین کنند و اندکی کلاب بر وی چکانند و سر پاتیله پوشند و بر آتش نرم نهند تا آب از گوشت جدا شود و گوشت هنوز ناپخته آن آب ازوی بردارند و گوشت را بیفشارند تا هر تریکه دارد بگذارد دیگر گوشت را دیگر باره یک جوش دهند تا پخته تر و خوشتر شود اندک نمک و کشنیز خشک اندر افکنند و بدهند و صاحب ذخیره در تریاق این طریق گفته و احقر بکرات این را بعمل درآورده فرموده و نفع وی بی شمار

بیشتر از قسم اول مشهود نمود سیوم انکه گوشت حلوان فربه از چربی پاک کرده
یا گوشت سمینه وران فراریج و دجاج سمینه بقدر نخود ببرند و اندکی نمک و مصطکی
در وی آمیزند و اگر مانعی نبود این گوشت بدیگ گذاشته و دهن دیگ را بخمیر محکم
گرفته بر آتش انگشت نهند و دیگ را حرکت میدهند وقتا بعد وقت تا محترق
نشود بالنفس شیر ند و آب از گوشت جدا شده بگیرند کذا فی شفاء الاسقام و آبیکه
گوشت را دران بجوشانند و بردن مقطر کردن بدهند چند نسبت بمراتب قوی
دراثر و سریع التقویه است نسبت بماء اللحم خیلی بردانه است چه سرعت نفوذ را
لطافت نافذه شرط است اگرچه بعض اطبا اطلاق ماء اللحم برین کرده اند

مصالح ادویه حاره عطره در ماء اللحم حو تودری ملکه ۲ ف بهمنین نکه ۲ ف شقاقل
تیزبات ۲ ف تخم شلجم ۲ ف اول گوشت را اندکی جوش دهند و لقریع انبیق بگذارند بار دویم ادویه مذکور
ادویه انداخته بگذرند هر فلوس بیزده ماشه است لقول الحاله خان حسن سلمه الله تعالی

نسخه بواسیر فی المجرب حنا عقرقرحا نیله نیلوتیه هر سه را باریک نموده ریخته پس یکرد دهند گاه
مثقال مثقال مثقال
دو فلوس بیزا جوش داده دوا را بیزد و حب ببندند شربت نصف مثقال تا دو مثقال بعد است
بخورد ۱۲ برد و یاریاح البواسیر ... العصافیر را کوفته حب بقدر نخود رنگ بندد مجرب است
برای تفتیح ریاح و وجع اراکشتر و وقتیع المی علی المقعده موثر جید و الا ابهل برمانیست نهاده ارد
گاه غنچه نیلوفر مثل آن حنا ... کرده دو درم با آب گرم فرو برد مجرب لا و جامه ۱۲

برای ... نفع ...
وینخ منصه النعلبان
وینخ مصطفی سع ...
وشعر بابونه ...
بادام ... شیر کنجد

... دیار ...
... با ... ریخته
... ابیشم ... بنی ...
اسپغول
بذر ... الکمل ... بابونک
... گندم
بجنار تخم کاسنی
حلبه شونیز اجوان
اسپ کوهی

[illegible]

نسخه جوارش مقوی مجرب شاه صاحب سپید پز شاد بسته برگ سنا مکی نمک سنگ هلیله زرد شکر تر برابر
توله تزنه ۲ تولهه ۲ توله ۲ توله

برابر همه ادویه روغن زرد ۶ توله گرفته خوب گرم نماید و تمام ادویه را کوفته بخته در روغن
۲ توله

انداز دو بچوب امیز خوب نماید پس جلد از آتش برآرد و بدارد وار صبح و شام بقدر یک ریزه انگشت
برآید گرفته فرو برد ۱

العين والجن تأثيرهما ثابت بالنصوص والتجربة ولا
يلتفت الى انكار الفلاسفة والمعتزلة وربما اشتبه امرهما بالامراض ولهذا اوردناهما
وروى ابن عدي وابو نعيم عن جابر مرفوعا ان العين لتدخل الرجل القبر والجمل
القدر وبه يفسر الآية وان يكاد الذين كفروا ليزلقونك بابصارهم
لما سمعوا الذكر ويقولون انه لمجنون وما هو الا ذكر للعالمين وربما
العيون ورقى النبي صلى الله عليه وآله وسلم بقوله اللهم اذهب حرها وبردها ووصبها
ثم قال قم باذن الله رواه النسائي وابن ماجه والمستدرك واذا غسل العائن وجهه
ويديه ورجليه وصب الماء على المصاب برئ وان امتنع عن الغسل فهو عاص كما في
الحديث والفاتحة والقلاقل الاربعة نافعة اما الجن فاكثر ايذائها فيمن لا يبالي
بالنظافة والتطهر من الجنابة والحيض وقد تعبث بالطفل للتناسب في لطف الروحانية

ولآية الكرسي فانه مجرب لدفع شرها من النفوس والاموال مروي في احاديث صحيحة

مع قصص غريبة وروى الحاكم في المستدرك وابن ماجة واحمد مرفوعا ان يعوذ دني

اصيب بلمم من جن بالفاتحة وسورة البقرة الى المفلحون والهكم اله واحد والاية

وآية الكرسي وله ما في السموات وما في الارض الى آخر البقرة وشهد الله انه الاية

وان ربكم الله في الاعراف وفتعالى الله الى آخر المومنين وعشر من اول الصافات

الى لازب وثلث آيات من آخر الحشر وانه تعالى الاية من الجن وقل هو الله احد ومعوذتين

وقد لقي ابا حمزة الزيات القاري جنيان فاراد احدهما قتله فقرأ شهد الله انه لا اله الا هو

الاية فهلك الجني الآخر لكن حارسه حتى الصباح على رغم النوك وبالجملة فعلاج العين والجن

بالآيات والعزائم والتمائم وفي القرآن شفاء للمومنين والحمد لله رب العالمين ١٢ نقل احسن زبرد

عزيمت وتعويذ

فايده في الحديث الشريف الطاعون من وخز الجن وان الزنا من اسبابه وانه شهادة

لكل مسلم وقد منع الشرع والطب الفرار من الوبائيات والدخول فيها ووجه الاول ان

المالوف بالهواء الفاسدة يتضرر بالصحيح كالجعل يموت بالورد ١٢ من زبرد

نسخه قسم استسقا مجرب است افسنتين رومي ريوند خطائي غاريقون سنبل الطيب اسارون

۲ مثقال ۱۰ مثقال ۶ مثقال

[illegible]

ناخوانده به روز رسانیده فتیله نموده بعمل آرد حیض مفقود جاری سازد و هم ایوند خطائی
هو الشافی شبت بادیان کرفس
۴ ماشه ۴ ماشه ۴ ماشه ۴ ماشه

سنفای و مصری یکیم سنوفی آب انار زرد زبده هند و اگر از همین ادویه فتیله بخورانند بسیار فایده دهد برای بواسیر پوست بلیله
توله ۳ ماشه

سنا برگ نیم شاهتره عسل هفت کولی بندد خوراک یکجب هو الکوثر برادهٔ ناخن اسب نقره ... سفید
توله ۳ ماشه توله ۳ ماشه توله ۳ ماشه انبهر یکپاو نیمپاو

سفوف حب السلاطینی ادویه بالا کوفته در براده مذکور آمیخته بیان شیشه یا در ظرف مرغن انداخته مثل مثای چند
آنبهر
روغن چکانند همه آن نفوذ اما ک و نسمای خوب باذن اولی دهد ۱۲ برای سوزاک ریوند چینی برگ تنبول اردو
۴ ماشه ۴ ماشه
کوفته بیخته هفت پوری سازد وقت صبح یک فرو نوشد مجربست برای قوتینا ... سرخ رنگ بسیار نافع

آب پیاز آب ادرک آب لیمو ... نیم آثار عسل نیم آثار آمیخته در شیشه ... روز در آفتاب بنهد صبح و شام

یک چمچه خوراک بخورند در هوای سرد و گرم نافع عجیب نیا برای تقویت بدن و تولید منی و دفع جریان آن مجرب

کتیرا گوکهرو ... موصلی ملکمسا ... موصلی سیاه برابر همه کوفته بیخته قدر نیم توله ... با شیر گاو ...

[illegible]

نسخه انزال اجوائن ... خراسانی ... موصلی سیاه موصلی سفید موصلی ... بلادر
۳ ماشه ۳ ماشه ۳ ماشه ۳ ماشه ۳ ماشه ۷ عدد

سیماب قند سیاه کهنه ... سال اول کلاه بلادر دو ... ادویه ... بلادر ... سیماب خوب تا یک یک
۱ ماشه ۲ ...

کوفته حب ... مقدار ... خورد ... روز صبح یکجب در ... زردبرد ... از ... شیر ... بخورد

... نسخه ... شب ... اول شب
۲ ... پاو
ظرف فراخ انداخته ... آن ... ظرف را بندد ... در ... جنگلی ... بعد ...

بسم الله الرحمن الرحیم

مقوی مزبوق و غیر مزبوق

من مجربات احمد زید جهت حکاد جهت زلقی و غیر زلقی تقویت میدهد گنجد سیاه مغز تخم سداب خیر

چونکه یکذات شوند عاقرقرحا سائیده ... بار قدری کهرل نموده یک بوتلی کرده بالای

آن قدری روغن سیاه چسپانیده از آتش گرم میکرده باشد و حکاد تا در کهی میکرده باشد بر

اندام مخصوص و بر بیخ ران‌ها و عانه و فوطه بکنند و از ... آب سرد احتراز واجب است طور

تا سه روز روز چهارم متصلا در عرق برگ ... بوره سیاه انگوزه هر که قسم خوبتر باشد سائیده

... تا سه روز در جمله سن روز صحبت ... کاروی نماید ... جا تجربه آمده است

و ... دو ... بوده

نسخه ... دو فلوس در یک ... آب بجوشانند چونکه سه پاو بماند بقدر یک ... صاف نموده

یکدو بار ... و از با ... آب شیر گرم کرده آبدست بکنانند دو بار در از ... آمده است

از روغن خبیثه و قدر دوح آن الدار را هم مفید

... سفید ارد نخود بریان غورشد یک سائیده نگاه دارند در یک روز یک ... بلکه سه بار در روز

اف بکنم فلوس

میکرده باشند

همیشه ... مجرب ... قدری تقوی زور ... مفید

تخم ... توره صمغ عربی ریوند چینی زنجبیل هر چهار را در گلاب

۱۰ ماشه ... ماشه ... ماشه ۲۰ ماشه ۵ ماشه

سعوت کهرل نموده ... بقدر کنار خورد بسته دارند یک حب کافی است و بالای

آن اگر قدری شیر ... بسیار خوب است والا به بغیر شیر هم کافی است

از عملیات عجیبه در صورت الهی بخش خان صاحب جلوه گر شده

برای انگلک که هند لعل بلای گویند

زرد چوب انبیا گیرد سهاگه توله همه مساوی سائیده در پیٹ زده

گرم سازد و بر انگلک بندد و از یک انگشت انگلک را تلمید کند ان شاء الله تعالی

برای طحال قند سیاه توله نوشادر ۶ ماشه شوره قلمی ۶ ماشه ریوند چینی ۶ ماشه

صبر سقوطری ۶ ماشه همه را بار یک نموده بآب بقدر نخود حب بندد صبح و شام یک حب

تا دو حب موافق سن و مزاج بیمار بدهد غذا کچهری مونگ دهند

مصطگی ابلوه ۶ ماشه فلفل سیاه ۸ ماشه جالکوتہ

بدبر در شیره معتبر و بر زبان ساخته ...

صبر زرد ... نافع و دست ... را مفید

بسته تا سحر ... ماشه ...

... اطفال را ... دو حب صبح و دو شام ... را نافع

... در شیر ... نموده یکنیم توله آرد تخم ... یکنیم توله

مصطگی ۹ ماشه ... توله نبات ...

برای ... فلفل سیاه ۱۰ ماشه

۱۲ام

۱۸

ازی ...

هو الوهاب

بعد تجربه مجرب المطلوب

نسخه ازار اکمل صاحب حرارت سالار نخجوان که از اول بلاد عمر

یحیی باوراق المزوج خمسة اثار و یسحق ناعما و یجعل فی ثوب و یلبس و یغمز علیه حتی یخرج منها الماء
من نفس الاوراق لا یمزج الماء من خارج فیسقی ذلک الماء موازی عشرة ربیات لمن لسعته الحیة و یلصق
علی موضع اللسعة شیء من الاوراق المسحوقة المعصورة یبرء باذن الله تعالی ایضا للناسور

چوب بها که سبز باشد کونپل ها بکیرد از برگ خالی کرده قطعه قطعه کنند بمقدار هر قطعه چهار انگشت ۵ آثار
پوست بی دانه خشخاش یعنی کوکنار آب در کراهی قطعات ناکوفته با پوست کوفته انداخته و آب مذکور
نیم آثار
۱۲ آثار
انداخته جوشش دهند تا یک نیم آثار آب بماند قطعات و پوست برآورده بیرون اندازند و عرق مذکور صاف نموده
در پاتیلا انداخته باز جوشانند تا غلیظ گردد و در ظرف دهن کشاده بدارند و در ظرف چوب نداند هم
ناصور که در گوشت باشد و استخوان شکسته بود از پنبه فتیله کرده بدان مرهم آلوده در روی ناصور نهند یک فتیله صبح و یک شام
گوشت بردار سبز زاید و گوشت نو میرویاند و فتیله هر روز بمقدار پهنای ناصور کم کرده باشند اگر ده ساله یا شش ساله باشد
به شود

سارسا پریل در زبان فرنگ عشبه را گویند ایضا دوا للزهیر و للسعال باد و عشبه مغربی

اسفاپج بستنیه — موازی ۱۸ روپیه
تربد سراشتین — ۱۸ روپیه
سنا مکی — ۱۸ روپیه
سولف — ۱۸ روپیه
صندل سپید — ۱۸ روپیه
شهد خالص — موازی [illegible] روپیه

نبات سفید — [illegible] روپیه
عشبه — [illegible] روپیه

عشبه کهنه کرم خورده نباشد بلکه وقت شکستن بزور شکسته شود و وقت شکستن غبار
نخیزد که علامت کهنگی است چوب چینی که رنگ گلابی داشته باشد و از شکستن گلاب کم تر رنگ ظاهر شود

اگر هم خواهند ساخت موازی ۵ عدد روپیه ادویه کوفته و بیخته معجون کرده صبح و شام مقدار مناسب حبه
بخورد و مناسب اجابت و عصیان طبع مثلا غیر مجرب را مقدار دو روپیه باید پرهیز از ترشی و بقولات
و برنج و شیرینی غذا جوزه مرغ و حلوای نان گندم خمیری بی نمک با روغن و مقدار دو روپیه چوب چینی
در ده دانه تار آب تا یک پاس بجوشانند تا که شش تار آب بماند آب کلانی خواهد بر آید بیخته بداند
وقت تشنگی همان آب بنوشد تا چهل روز و قبل دوا دو سه جلاب از سنا مکی و شیرخشت و منقی
میداده باشند بعد چهل روز یک جلاب باز بدهد از سنا و شیرخشت و منقی بعده دوا موقوف کنند اما پرهیز
از مذکورات و جماع دایم لازم الاحوال خواهد بود و در هنگام شروع اخذ این دوا مناسب و درست است منضج عشبه و نمک
مغز ریت الا لاهوری نمک بریان اندکی برای طحال که دراز باشد نیله تهوتهه مقدار ۲ شش نخود در پاره از جغرات
کیلا نهاده بخورد دو سه روز یا اسهال آمده به شود تا بخورد هر چه خورد یکبار نداده باشند روز یکشنبه باز
ابتدا معالجه کنند بعد صحت بار کیله بخورد برای آتشک عرق لیمون کاغذی حصه روپیه رس ادرک یعنی زنجبیل تازه
حصه روپیه شیره برگ بت کنتیا سائیده بر آورده حصه روپیه سم الفار که عوام سنبل کهار گویند ۲ ماسه
هر سه شیره مخلوط کرده در کهرل سم را در شیره مخلوط کرده تا چهار پاس بی فترت همه شیره منجذب خواهد شد
از مرچ سیاه قدری کم حب بندند یک صبح ناهار و یک بعد عشا وقت خفتن فرو برد در مضغ غذا دال مونگ
و نان گندم با روغن هر قدر که دل خواهد و کهچری با روغن بسیار تا هفت روز پرهیز از بقولات و بسیاری
ترشی و شیرینی برای دهوند چشم در آوند روپیه مقدار نیم تولچه شهد و مقدار نیم ماسه کافور

ابدا حزبه

انداخته از خورد سر بجهن زده ناهنت پاش آهسته آهسته تا سید و در آن شدن
تواتر باید و توالی بر آنکه بعد چار پاس وقت شب فرست شود مضایقه نیست یک میل
صبح و یک شام در چشم اندازد برای ذرب که از ضعف معده باشد پوست اندرونی سنگدان
مرغ که کنایه که مثل کاغذ بر تمام سطح باطنی سنگدان منبسط میباشد و از بر کشیدن
بر کشیده میشود آنرا تاخته گرفته باده فلفل سیاه خوب باریک باید و دوازده گولی
بندد یک صبح و یک شام بر خائیدن فرو برده شود در شش روز الا اینکه مرغ زرد تازه ذبح
کرده پوست نو برگرفته بدستور شش روز دیگر گولی ها خورد اگر چه کهنه باشد به شود مجرب
خاکستر لنیم شتر پاشیدن روانیکه خون جراحت را انقطاع دهد لک خاکستر کلاه نمدی شولان [illegible]
النفع من رباد و بر الایل بسحناع لفظ بر اثب ترجمة رو الهندیه ساد هو یعنی زوج اخت المنکوحة
نیم ثار دال ارز در هفت ثار شیر خالص تمام شب تر کرده بوقت صبح از آن شیر قشر بر آورده دال
مقشر در سایه خشک کرده و میده کرده در جامه ململ بیخته کرده شکر بوره نیم ثار بیامیزد یکنیم پاو
شغلک که بعد کوفتن و بیختن در آفتاب نخاله آن را خشک کرده باز بکوبد جامه بیخته کرده
نیز بیامیزد یکنیم سیر شیر گاو آوده جوش دهد و مقدار چار روپیه از مجموع ادویه
مخلوطه اندازد تا که نصف شیر ماند فرود آورده شیر گرم بهار بخورد تا ایام که تمام ادویه
مخلوطه خورده شود از جماع و ترشی البقول محترز باشد اغذیه بخورد مثل رقیق را غلیظ [illegible] قوی

[illegible] بمهر محمد ابراهیم [illegible]

برای ضربه صبر کندر اقاقیا صابون ادویه سکانه مقدار

اف بحصه اف اف ربع دارد

را کوفته بیخته و صابون را ورق ورق تراشیده با ادویه آمیخته در یاد و شراب قندی تند بپزد تا که غلیظ شود بر پارچه دو ته که موازی موضع ضربه باشد تلطیخ کرده بالای موضع ضربه گرم گرم بچسباند در شراب تندی ضرور نیست و ممزوج با آب بپاشد بعد چهار پاس ضماد تبدیل کرده باشد تا چند روز از اکلیل صاحب را استخوان ترقوه [illegible] شده بود بعد یکماه این دوا چسبانده به شد دست دولت [illegible] گرچی او لمسه [illegible] فرقنا صاحب دولت کرم ززار از فقیر چه فرق دارد

امساک زعفران ۶ ماسه تریاک [illegible] افیون ۱۲ ماسه سورنجان پارچه [illegible] کبر پیخ برگ تنبول باشد سورنجان را خلال کرده زعفران و تریاک در وی داخل کرده از خمیر [illegible] چهار طرف مغلف کرده در آتش بدارند چون پخته شود برآورده کنجشک نر مذبوح کرده شکم شکاف نموده سورنجان از خمیر برآورده در شکم کنجشک نهاده در روغن سرخ کرده خوب بریان کند بعده از روغن برآورده در هاون دسته مع استخوان ها کوفته مقدار کنار کلان حب ها بندد یک حب چهار گهری پیش از مجامعه بخورد امساک بخشد

مقوی چهار بیضه مرغ در آب جوشان در روبال کرده تا که بیست شمار د بدارد دور دیار برون آورده در آب سرد کند دارچینی [illegible] مصطکی [illegible] کوفته بیخته جدا جدا بدارد یک یک چنگی بر دهن بیضه انداخته بنوشد یک یک [illegible] هر روز افزود کند تا چهل روز بخورد و از ترشی و بادی

نسخهٔ تقویت باه

وقرصی مجرب باشد بنهایت مقوی فیض از جناب الٰهی بخش خان صاحب دام اقباله القوی الله

ثعلب ۵ف رومی مصطگی ۵ف دارچینی ۵ف موصلی سفید ۵ف موصلی سیاه ۵ف زنجبیل ۵ف موچرس ۵ف تخم گزر ۵ف
تخم ترب ۵ف تخم پیاز ۵ف تخم شلغم ۵ف تخم بالنگو ۵ف مغز تخم کدو ۵ف مغز تخم تمر هندی ۵ف صمغ پلاس یعنی ڈھاک ۵ف
خرمای ۱۰ مغز بادام ۲ف مغز نارجیل ۲ف مغز اخروث ۲ف شهد ۳ چند ادویه مغزیات
علیحده باشد باریک بکوبد و شهد مقوم ساخته اول در کری شهد مغزیات انداز بعده سفوف
باریک کرده باقی ادویه انداز و معجون کرده بدالوشربت ۱۲ف از یک فلوس و یکبار شیر گرم بالای بنوشد
واگر یک راه زنجبیل در شیر جوشانیده آن شیر بنوشد خوب تر است همراه اکل این دوا که در وقت صبح نهار
خورده وقت شب در همان ایام کار کند بدین اجزا کشنیز سیاه ۵ توله مالکنگنی توله مغز بیدانجیر ۲ توله
بیربهوتی ۱ ماشه اگر ملیشر شود الا متوقف عاقرقرحا ۲ ماشه قرنفل ۱ ماشه کهونگی سفید ۱ ماشه چهار چیز
مقدم را بنا بر دهنیت اول باشد و سه چیز موخر جدا باشد بعده یکجا کرده باشد بنهایت سرمه
سازد بعده بوتل بسته در ظرف آهنی یا پیتل که بر آتش نهاله باشند و باطن ظرف که مقام تشخیص
بوتل باشد از تیل چنبیلی اگر بهم رسد الا از روغن کنجد چرب کرده بوتل را گرم کرده در راجحاد کنند
جمله تن ذکر را الا سر و سیئون را معاف دارد تا دو گهری وقت خفتن کماد بند کو مهر روز کرده باشد و بوتل نرم بندد
سوادروی متحرک باشد بعد فراغ از کماد همان بوتل را قابل بستن بر ذکر نموده گرم گرم به بندد و سر
نیز معاف دارد مگر آنکه اندکی اثر رسد مرضا یقه نیست غذا مقویات بپرهیز از ترشی طلا مغز حب الکوته
مالکنگنی کنجد سیاه بیربهوتی ۳ ماشه عاقرقرحا ۲ ماشه قرنفل ۲ ماشه زهر هلیله یعنی بیش سیاه ۲ف
۱ ماشه

مغز تخم سداب خیر مغز بادام عاقرقرحا و قرنفل و زهر یکجا باشد بارده هندی از ادویه یکجا باشد
بعده یکجا کرده باشد چنانکه بسیار باریک شود بعده مثل کشیدن روغن از مغز بادام ازین همه ادویه
روغن کشیده در شیشه بدارد قدر یک سه دو سرخ با آتش کند انگشت گرم کرده و یک سرخ جوده
بر برگ تنبول مالد انگشت بآن آلوده از آتش انگشت را گرم کرده بر ذکر مالد بعد از خوردن
که بر برگ مانده ازان روی برگ را چرب کرده گرم نموده بر ذکر بندد صبح یک باید سه روز متواتر کند مقوی خواهد شد
روغن سنبله و کهنه و سنگ جراحت وقت انداء لغش مالد و این طلا در ایام اخیر خوردن دوا کند
و موضع سیلان و سر محفوظ دارد و تا اکل دوا از جماع پرهیز کند مزلوق همه را مفید مجرب قابل
از مجموع الفضل ابراهیم حکیم عاقرقرحا ۲ ماشه تنبل تج تالیسفر لونگ جاوتری جایپهل بونسری دهنیا
کبابه دارچینی مرچ سیاه سونته ملاحول کستوری ۱ ماشه کپور ۳ ماشه الاچی ۲ ماشه
زیره سیاه مصطکی ۲ ماشه گوگهرد ۲ ماشه کبابه چینی نخلیص مصری ۱۰ ماشه موصلی سفید ۲ ماشه
مرغ جوان ازکنار ته را نیم ساخته ازالایش جز فضول و محل فضول پاک کرده گوشت را در هاون
دسته قیمه کند و ادویه کوفته بیخته هم در وقت قیمه کردن اندک اندک انداخته مخلوط باشد تا نافذ
در اجزای گوشت شود در بیضه ادویه کستوری و کافور مستثنی است بعده در چهار تار آب در دیگ مس با گل
انداخته بپزد و روغن یک تار پخته نیز همراه اندازد تا که همه آب از آتش بسوزد و وقت جوش بیدان
سرانید جام کرده باشد روغن را بطریق تیار رفیه بدارد مقدار ده فلوس همراه نان هر روز بخورد قدری تلخی خواهد
داد و روغن هرچند بماند متغیر نگردد و عصاره یعنی کشنیز که مرغ که با نیم استخوان کوفته در کوزه کرده بیک

در دهن کوزه کرده در سفال سوراخ نموده دهن کوزه وا ز کوزه بر آورده اگر رگ که کوزه را پوشیده
افروخته در کتوری بالای دهن کوزه داشته روغن گیرند که بیخ بی تغییر باشد تا هفت روز
بیت شکسته ایم که از ما غبار برخیزد :: گدا دماغ که از کوی یار برخیزد :: بیت در خرمن کائنات کردیم نگاه ::
یک دانه محبت است باقی همه کاه :: بیت میروی و گریه می آید مرا :: ساعتی بنشین که باران بگذرد :: طلا آب بر آید
جخجر جخجر جخجر موزه بنات طنطور زریهای ابریشمی جمع کرده دسته بالای سیخهای آهنی شده به هم بنده
با گور چسپیده که چوب کج سر باشد بیت خواهم بگوی دوست بگو ترنده برم :: شاید بدین بهانه بگوید بیا بیا ::
بیت زیر النبی ای عندلیب نادان دم در گلوکاره زن :: دوست نشسته است نازک تاب فغان ندارد ::
نواب غازی الدین خان در عشق عمده بیگم گفته بیت جا عرش تلک پوچھی آه کسو کی :: معلوم نہیں ہیں تب بے
نہیں جاوے کسو کی :: جواب بیگم بیت بے چین جو رکھتے ہیں تمہیں جاہ کسو کی :: شاید کہ ہوئی کارگر آہ کسو کی ::
سفوف برائے زخم دهن و لب که مرهم نرسد ذرور کند در یک روز دو سه بار [illegible] پوست بلیله کلان ف بخته
کرده کوفته در کرپاس باریک بیخته هنگامی سه ربع ف بریان کند و جامه بیز کند و کته سفید که [illegible] بند
بالای هم رسد کشته مشهور جامه بیز کند سه ربع ف مردارسنگ جامه بیز کرده ف بخته از همه سفوف ساخته
ذرور کند
لاجل ریل الکلبة کان العلة لآصف الدوله فعالجوه بهذا اطباء الفرنج یوخذ فحل منوان وبترک
اوراق و یجفف الاصول فی الشمس تجفیفا قویا فیحرق و من رماده یحصل الملح کما هو الطریق فمنه

۲ ماهه یعطی للعلیل نهاراً واخذاً دلا وکل المبلغ الی سبعة غاسة الی احد عشرین یوم
یعبر دا اکل میدا الملح موهبت الله خان صاحب دام اقباله برای کشایش رزق و رجوع خلائق
اجیب یا جبرئیل بحق یا باسط جمعیت با جمع
هر روز سه هزار و یکصد و بیست و چهار
بیت زارت تا چهل روز در وقت معین با طهارت بلند و جامه و مکان بخواند و نماز
پنجوقت ادا نموده باشد و درود اول و آخر وظیفه میخواندن باشد و هر روز در وقت معین عمل
و دو نقش یا باسط موجب مرقوم ذیل با طهارت مذکور بر کاغذ نوشته بطوله‌ها در خمیر گرفته
ماهی‌ها یا دیگر جانوران آبی را میخوراند باشد بعد چله یک نقش مذکور بر شد و هفتاد و دو بار
اسم مذکور مرقوم صدر بخواند با دم زر بسته بالمشایش و مغز باشد نقش مذکور این است عددها
مثلث

مجرب است الحمد لله و طهارت از زن و سیم میز دیگر حلال
وجمالی درین عمل هیچ در کار نیست بتحقیق بالعلم

۲۷	۱۷	۲۸
۲۲	۲۴	۲۶
۲۳	۲۸	۲۱

دو بیرہ اٹھہ پہر چوسٹ گھڑی متو من بہی اندر
ساجن ایک رہی گانو میں بہلو لیو پردیس

گیچه شب شمس کو رمیان شیرین لقا ملازم گرفتار بلک

دیده نه ام شیرین لقا گشتم گرفتار شما

ملو

تخم کوکنر بریان امنوفه	نعل	تالمکهانه	تخم	سفید موصلی	سیاه موصلی
۱ ف	۱ ف	۶ ف	۶ ف	۶ ف	۶ ف

لت ساسته برابر این همه در روغن زرد بریان کند وشکر بوره برابر روغن

لت ساسته در روغن بریان کرده شربت شکر انداز دمنا له قوام رقیق باشد بوره دواء

کوفته بیخته انداخته قوام درست کرده قدر خوراک [illegible] هر [illegible]

۳

ترکیب ازحافظ احمد صاحب

تخم کوکنر بریان مقشر	تالمکهانه	پنج منه	کوکنر دانجا	[illegible]	بادام
۶ ف	۶ ف	۶ ف	۶ ف	۶ ف	۶ ف

همه سا ئیده چاده بیز کرده لت ساسته گندم [illegible] همه [illegible] در روغن [illegible] بشکسته

اول لت ساسته در روغن انداز کے بریان کرده چاشنی [illegible] گردد

کرده قوام رقیق گردد آورده چون نزدیک سرد شدن آید دواها انداخته حل کرده بدانند

خوراک ۲ ف صبح ۲ ف شام غذا [illegible] پانزده [illegible] پرهیز از قند [illegible]

٢

هو

هرتال زرد اسکند ناگوری گندهک آوله سار ببیر بهوتی سیماب زرانگ بسم آب

برای دندان فیل روغن گنجد سیاه ... برگ جنبیل کوفته سنبلک کوفته

ادویه ... ادل در ظرف آهن با دسته آهن ...

... دو ملوس آب جنبیل انداخته ... منفصل ...

ظرف ... منجد ... عضو ... برگ تنبول بند ... روز

... روز نافغه کند ... روز ... در شانزده روز تمام ...

عضو ... بعد فراغ روغن ... بر طرف شود ...

جهته ... دندان ... سبز صندل ... بهنگر

... صدف خام انار دانه برگ تنبول ...

... خوب ... تخم ... همه ادویه ...

... آب ... خوب ... روغن ...

... نخود بند ... آب ... چشم اندازد

از خوردن شیاف از منفخ و در رشته پرهیز د علاج خشم و هلکه و پیه لیه
و با منیه و سبل و سرخی خشم و موتیابند مجرب از معوت. دانه الدو کلان

ناگرموته، بیخ بند، هلیله، سرمه، کف دریا، زرد چوب
برگ نیم، پیپل، کالی میچ، کته، بای برنگ، نمک لاهوری
لوده، بیخ ستاور، پهتکری، بیخ لعتانی، سنگ ...

این ادویه را ساییده جامه بیز کرده در ظرف آهنی با بول بز سیاه تار ساییده یک
تمام شب ترکرده لگا ... وقت فجر چهار گهری حل کنند با دسته نیم که در ...
جسبانده باشد اول پی دسته نیم کهرل کنند تا چهار گهری در بول بعده در عرق بهنگره سیاه
که برگ و شاخ سیاه باشد تا سیزده یوم متصل کهرل کنند شام که وقت آن ...
نیست ... قلقل کرده حب بندد و در سایه خشک کنند در سایه تا بار افتادن ...
اگر ... باشد در عرق برگ تنبول با ... انجن کنند به ... اگر ... بود ...
عورت ... انجن کنند ... اگر با ... بود در آب ... انجن کنند اگر
موتیابند باشد در شیر عورت ... انجن کنند اگر سبل باد باشد

پا بر آن قدم مردانه زند

در حیرت گشته میسر کرده انجمن گنبد ملکوت ۲۳ و از نایافت نظر بر دو کلمه نایافت

درین راه نزد این طایفه صد بار بهتر و فاضل تر از یافت است یک مقصود این

طایفه همین نایافت است که یافت روی هستی دارد و نایافت روی در نیستی

و نیستی صفا و توحید بار آرد و هستی همه ظلمت و شرک پس دل ازین نیست باید شد

و با نیستی باید ساخت خوش گفت است درره با بوی عدم می زنند تا کیست درین راه قدم می زند

ترکیب لبوب ... بسیار ... سه جمال گوشه چهار ... دال ... قلمی

دو درم کلیجن جمله ادویه را در آب بید و برقند پالیده برگ تنبول به بندد

مجرب است و این ادویه بران خورد این است یکباد ... موسلی سفید ... ستاور

نیم پاو موچرس همه را باریک سائیده دو چندان شکر ... انداخته کند ...

نهار از شیر بنوشد چندان قوت باه بیفزاید مجرب است بران بندگان ... تجربه کرده

است سفید ... بسیار ... ناگوری ده درم موصلی سیاه ده درم مغز ... ده درم

تال مکهانه ... درم تخم ... ده درم زنجبیل ده درم ... ره ده درم اجمود ... درم

تخم ... درم ... ده درم ... موچرس ... درم این همه را باریک سائیده

هر چه ... زده در ... آمیخته خوب ... داده بعده ... بلوی

ادوی

ضعیم جیم

در روغن گاو انداخته نیز مثل آرد نان بسته داده مقدار یک گندم بهلوی غلوله بندد مدت
هفته یک غلوله بهار و یک شام بخورد در صحت کامل حاصل شود از ترشی با پرهیز تیل نخورد و نان گندم
کاهته با روغن گاو یا تهور گندم کاهته با دال مونگ پخته با روغن گاو و دال گره بخورد

نوع دیگر ادویه دفع سوزاک ریوند چینی شوره قلمی نبات بار یک سائیده
۱ ماشه ۴ سرخ تولہ

دو پڑی کند اول روز یک وقت شام دویم پڑی با آب سرد بخورد در سیوم وقت با معمول
قسم سار رسد و بخورد نوع دیگر نسخه سوخته آتش از تحفة المومنین نوشته شد

بهتکری حوب دال چینی و سرکه سفیدی بیضه مرغ هر چهار چیز را برابر گرفته
کوفته در ظروف آهن مثال در هم ساالف برسوخته بالدرفی الحال التسکین شود

نوع دیگر برای روان شدن آب منی خشت سرخ کهنه پوسیده شکر
چهار فلوس چهار فلوس
هر دو را یکجا کرده مقدار یک دست وقت صبح نهار بخورد با آب سرد فرصت
خواهد شد مرکب موبی سیاه که بیر بوی سانده با اجیند قلمی شود کوئله سفیل
۵ دام ۵ دام ۶
این هر دو چیز یا یده ساخته مقدار نه ماشه پوی ها سبز دو در حجرات
ماده گاو نیان حجرات هم مقدار شش درم بوده باشد انداخته وقت صبح

ناهار بخورد و هفت روز زعفران و برنج بخورد دیگر چیزی نخورد هفت روز نمک نخورد

پرهیز نمودن دور شود نوع دیگر ادویه بزرگ [illegible] تخم مرزبالی نانکواه تخم [illegible]

کوکهر تخم لوانج ستاور جهال سیبهل این همه چیزها برابر آورده

افتیمون [illegible] ازین نیم مثقال را همراه ملکیا و شیر ماده گاو بخورد

[illegible] قضیب خراطین خشک جونک در تیل بجوشد

سوخته [illegible] روز طلا میکرده باشد تا که موافق [illegible] نسخه طعام هضم

[illegible] طعام بخورد کوفته مرچ سیاه پیپل لونک انار دانه نمک سنگ

٥ ٥ یکنیم درم ٩ درم یکنیم درم

این همه را کوفته بیخته یک دو درمست علاب [illegible] از آب گرم بخورد [illegible]

برای درد گوش بسیار دستبره [illegible] سوده در گوش چکاند [illegible]

[illegible] جهت روشنایی چشم بیارد ناخن آدمی نیم درم فلفل زرد نیم درم

دم بچه گاو میش نیم درم شیر خوار یکجا کرده این همه را بسوزد و در میان [illegible] گستر

آب لیمو بیندازد و در میان او بند کاسه باد نه کنند تا آنکه همچون کاجل شود

چشم [illegible] روشن شود [illegible] بخورد و زعفران و قرنفل باریک [illegible]

بدم

یوم الحق کند از لب دریسر ادویه این اسم سجاده بار بخواند این بت یا جلیل الجبار

روشنائی چشم باید سرلیب ابیب قرص بیارد لونگ سه جال کوبه چهار دنگی

جهت تیز شدن

دال چینی قلمی دو درم کلیجن جمله ادویه را در آب لیمو بر قرص بمالیده

برگ تنبول پ بندد مجرب است و این ادویه بران خورد این بسیار د

نکیاد تخم بلیاد موسلی سفید ملکیا د کستاد نیم باد موچرس باهم را باریک

دو چندان شکر چینی انداخته کند شب بهار از شیر بنوشد میری قوت افزاید

لو عدیکر قوت باه از سخت بهت لیناثی بارو برگ گرفته شیره با شیر بدود

جهت فوت باه

شیره وی یا قوت بیخ لیمو سفید لب باید پیش از مجامعت چهار پهری پیش طلا کند

قوت بسیار ارد لو عدیکر قوت باه بسیار خوب است به تجربه آمده ببیر بهوتی که در برسات خورد

و کوچک باشد هر روز یک عدد دو درم قند سیاه پیچیده فرو برد تا یک هفته نهایت دو هفته هر سال بجنان

جهت ضعف

کند و بخورد در ایام سرما از حیه باشد عامل این دوا مثال جوان نو بحال باشد بعد عدیکر

قوت باه قرافل زنجبیل دار چینی عسل هر سه برابر باریک سائیده در او بند

انداخته با عسل همراه منحل کرده نگاه دارد وقت خواب قدری موافق مزاج بخورد قدری

لیکن سخت قوی کرد لو عدیکر بیار د سوهن بکهی قدری دران آب لیمون سائیده

تا خام شده ران کرده بر آلت زیر سر آلت نیم پیچ ماده بجماع مشغول شود تا که

ریسمان تار از انجا که باید خلاص نشود علاج سستی و لکنی ذکر بیارد روغن گاو و بیخ لیمو
سفید در بیخ منفذ ذکر بهم و عاقرقرحا حمله را آس کرده نگاه دارد همراه شهد مخلوط کرده
بر آلت لیپ کنند از مدت بیست روز بلا ناغه مداومت کنند کجی آلت دور شود و دوا جهت
زدن علاج خارش بیارد تربهله بوار باجی حمله برابر گرفته کوفته بیخته ساخته
مقدار سه درم بخورد تا ... هفته خارش و سستی باه و غلبه خون و بلغم دفع شود و دود
روشن گردد نوع دیگر علاج دنبل بیارد سنجی و خوک ... دراب سایده بر دنبل لیپ سازد
شکافته شده به شود علاج هچکی بیارد پر طاوس که از اجینداکوینده در آذن کرده بسوزد
و خاکستر کند مقدار یک ماشه با شهد بخورد هچکی دور شود علاج هچکی دال ماش ... اورد در حقه تمباکو
کرده انداخته دود بکشد هچکی دفع شود علاج هچکی بیارد تاک سابنه بسوزاند و در آب انداخته
بنوشانند هچکی دفع شود علاج تب لرزه که سیوم روز می آید بیارد برگ تلسی سیاه و مرچ سیاه
و پلپل دراز برابر گرفته با آب سایده مقدار کنار گوله بندد و بخوراند و در چشم انجن کند انشاء
الله تب لرزه سیوم روزه دور شود برای حلق زده و مست خون خروس نوجوان و ذکر ...
باید ... آن مرغ ... شده باشد چهارم حصه از ... بول خر سیاه
انداخته بر آتش نهاد هر چیز ... سر را گذاشته لیپ کنند و خشک شده باشد ...
لیپ کنند ... کند در لیپ اول درد خواهد در لیپ دوم ورم خواهد در لیپ
سیوم

جهت خارش
علاج دنبل
علاج هچکی
جهت تب لرزه سیوم روزه
جهت حلق زده

سیوم برابر خواهد شد همون وقت البته البته جماع بکنند و الا نه ضرر
خواهد شد بلکه هلاکت خواهد شد برای شیر دادن دهات تخم انجبار لوبت سه دانگ
را در کرده میده بسازد بوزن دو فلوس میده گندم دو فلوس شکر تری دو فلوس
روغن زرد دو فلوس باید که تخم انجبار را در آب ساخته لوبت را دور کرده در
خشک کنند و مغز را در وقت خوب سائیده همراه میده حلوا تیار کنند همراه شیر
ماده گاو و حلوا پخته کنند آب انداختن این همه را تخم خورانیده باید
هفته بخورد باذن الله فرصت کند تعویذ که برای فرش ولادت مال الاول لوبا
۲ دام ۲ دام ۳ دام
سیر و لالا مصری همه ادویه را سائیده یکجا کنند لوقت صبح اول وقت
نیم دام ۲ دام
بقدر یک نیم دام آب تازه خوراند شیر ماده گاو بخورد ولادت الاول البته باقی
خواهد شد در خراطین ثمره آنها صحراش می آید و تخم لتای بزرگ دور ابر مقدار حبه
گاو نو سهم سینی حلوا را باریک سائیده آب کور مقدار نخود بندد وقت صبح قدری در سوراخ
سر آلت باید سائیده لب سیندان و بند و عجایب بینند برای درد سر و نیم
زعفران و صوی در وغن بادام یکجا کرده باید مالش کنند آنها الله الکل درد سر و نیم سر
نسخه برای روشنی دهات بو باید بوت نسیب و رخت ترت سمعدر بو کهر
نیم فلوس
۳ فلوس ۲ فلوس ۲ فلوس

ریوند چینی تال مکهانه گوکهرد شکر تری بوزن ادویه برابر آمیخته
۲ فلوس ۲ فلوس ۲ فلوس ۲ فلوس

چهارده روز همراه شیر ماده گاو بخورد دهاتی شود قوت باه [illegible] تال مکهانه قوت باه

[illegible] باریک [illegible] شیره [illegible] درخت مغیلان [illegible] آرد انداخته

باهم نموده نان پخته [illegible] بعد چهار دام صبح نان پخته بخورد باشد

قوت باه بسیار کند براده دندان فیل نیم پاو شراب دو آثار [illegible] دو دام مخلوط

نموده [illegible] پوتلی بسته و یک آثار شیر ماده گاو در دیگچه [illegible]

دیگچه [illegible] آتش خوب [illegible] موافق پوتلی [illegible]

[illegible] دیگچه آتش ملایم کند [illegible]

[illegible] شراب [illegible] براده دندان فیل همدان باشد

[illegible] اگر احتیاج باشد هفته دوم [illegible] قوت [illegible] بسیار

کند [illegible]

[illegible]

[illegible]

قوت باه

نافع در شیر خوردن با هم آب نسخه الکنند ترکیب باه شاهانه حب الحکم سکندر لقمان

حکیم ساخته ابن قوت باه تمام مصطگی زنک سرخ دردستک حشم زعفران
۱ ماشه

جوز بویا ۵ ماشه، عاقرقرحا ۵ ماشه، جاوتری ۵ ماشه، الایچی گجراتی ۵ ماشه، دارچینی ۵ ماشه، موصلیان ۵ ماشه، مستکی رومی ۵ ماشه

جوز چینی ۵ ماشه، کباب چینی ۵ ماشه، بیخ بنفشه ۵ ماشه، بیج بند ۵ ماشه، ... ۵ ماشه، بالنکو ۵ ماشه

کوکنار ۵ ماشه، لونج ۵ ماشه، اسپند ۵ ماشه، بلیله ۵ ماشه، بیلدراز ۵ ماشه، پیپلامول ۵ ماشه، تخم اوتنگن ۵ ماشه، تخم کواج ۵ ماشه

ستاور ۵ ماشه، موچرس ۵ ماشه، تخم ... ۵ ماشه، اندرجو ۵ ماشه، موچرس ۵ ماشه، زنجبیل ۵ ماشه، قرنفل ۵ ماشه

قند سیاه کهنه ... ساله ... بار ساله موافق همه ادویه مذکور بمقدار جوز بویا
کولی بندد یک کولی صبح و یک شام وقت بعد از طعام خوردن کولی بخورد و تماشا
عجایب ببیند در بیجا ... باشد یا ... داشته باشد یا از کار زنان رفته
باشد در هفته یک کولی صبح و یک شام بخورد انشاء الله تعالی مرد کامل و دال ... شده

رفعا

باشد از پیر و جوان را مجرب ترکیب قوت باه عاقرقرحا کباب چینی ... تخم ... خس
... سیاه خولنجان قرنفل اسگند ... همه ادویه برابر گرفته
کوفته ... ... کولی بندد موافق جوز ... نگاه دارد ... صباح نهار

بخورده باشد قوت باه بسیار شود از ترشی و بادی پرهیز کنند [illegible] قوت باه بیارد

گوشت [illegible] چهار [illegible] آن [illegible] چون نیک نرم شود بر آورده در روغن [illegible] بریان

کرده درست [illegible] هر یک [illegible] بینداز و هر روز [illegible] بخورد [illegible] قوت باه و امساک [illegible] افزاید

و [illegible] مجرب [illegible] قوت باه تخم زردک [illegible] زنجبیل [illegible] سوده [illegible]

دار چینی هر یک [illegible] قند سیاه [illegible] برابر داروها مقدار [illegible] بخورند [illegible]

طعام [illegible] قوت باه افزاید [illegible]

اسهال [illegible] درد شکم [illegible] باشد [illegible] آورده همراه [illegible]

از [illegible] قوت باه [illegible] بسیار [illegible] زنجبیل زرد

هر [illegible] که [illegible] سفید [illegible] برابر [illegible]

در [illegible] پارچه [illegible] در میان [illegible] انداخته باشد [illegible]

بچکانند [illegible] برابر [illegible] هفت روز [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] بستان [illegible]

بکنند [illegible] آزموده [illegible] ضعف [illegible] بیارد [illegible]

و [illegible] سنبل [illegible] تخم [illegible] سوده

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

مجربات احمد ... معجون مرلوقی و غیره مرلوقی کماددا

لجند سیاه مورکم سیداکبر مالکنکنی عاقرقرحا اول هر سه را خوب کهرل کنند

ا ا ا ۳ ما

حون بلادت یعنی عاقرقرحا سائیده شامل هر سه نموده باز قدری کهرل نموده یک نوع تلی کرده بالای آن قدری

روغن سیاه حبه سیاه پاشیده از آتش گرم کرده تا دو بار از آن برای اندام مخصوص و بر پیچ و عانه و فوطه بلند رانها لا دستی

باب سیداحترار داحب تمامی طور تا سه روز روز چهارم منضلا در عرق برگ دهی تور سیاه انگوزه

هیرالله سم خوب بهتر باشد ... شده لیپ کنند تا سه روز در حمله سی روز صحت یکاروی نماید در چهار جا

رافع درد کوله که بعد ولادت پیدا شود	به تجربه رسیده

سبنجه در بلغم ثار آب بجوشانند چونکه سه پاو بماند بعد یک پاو از جامه صاف نموده

۲ ف

یکدو بار کرده بنوشانند و از باقی آن شیر گرم کرده آبدست بکنانند دو بار در آن زمان بستی آمده است

خروج جنین و فرج الت کرا هم مفید در درا

کاهیه سفید آرد نخود بریان خوب باریک سائیده نگاه دارند در یک روز دو بار بلکه سه بار ذرور میکرده باشند

ا بلغم ا ا

ممسک سده محرب کم خرج قدری شوند هم ریلو و سرفه را هم مفید برای لذت بی علامت افیون موثر

تخم دهتوره صمغ عربی ریوند چینی زنجبیل هر چهار را در کلاب خوب کهرل نموده حب به اندازه ... کنار

۱۰ ماشه ۲ ماشه ۲۰ ۵ ماشه

خورد لسته دارند یک حب کافی است و بالای آن اگر قدری شیر بنوشند بسیار خوب است و الا نه بغیر شیر هم کافی

دمه اطفال [illegible] مفید

من مجربات اللّه بخش جان صاحب برای دمه اطفال و امراض بلغمی اطفال نیز اطفال را آورده [illegible]

سفوف آمله — فلفل سیاه — حمالکوته مدبر در شیر گاو [illegible] و پر زبان ساخته در پوتلی

۱۶ ماشه — ۸ ماشه — ۴ ماشه

بسته تا بعد غلظه شیر را جوشانیده برآرند با

در شیر ادرک حب بمقدار نخود بلکه خوردتر از آن بسته [illegible] طفل را [illegible] حب

دو حب صبح و شب ۲ ماشه ۳ روز [illegible]

نافع [illegible]

ثعلب در شیر تر کرده در سایه خشک نموده — آرد تخم [illegible] — مصطکی — لک

یکنیم توله — یکنیم توله — ۹ ماشه — توله

نبات برابر همه ادویه کرده سفوف نموده با شیر خام بخورد

نافع [illegible]

[illegible] هر دو را صالح است [illegible] اندازند [illegible] می باشد — فلفل سیاه

۳ دانه — ۱۰ ماشه

هر دو را در آب سائیده بمقدار یک [illegible] از [illegible] قدر آب بالا باشد بخورند تا هفته

و بعده دوا موقوف داشته تا هفت این غذا بخورد آرد گندم — آرد [illegible] ده

۱ مار

زرد [illegible] ریزه کرده همه را در آب سائیده نان پخته با بسیاری از روغن گاو

[illegible] مار

میخورده

میخورده باشد صاحب جذام مداومت کند بین غذا هفته و بران دوا هفته دیگر و باید در غذا اندکی زوره موقوف و هنگام خوردن دوا اندکی زوره نمک اندک خورد به شود

مانع ترویج مبروص مجذوم

نخود برابر سائیده در آب مخلوط کرده لیپ بکاید مجرب رحم الله

روغن حنا مانع مسح المبیب مجرب

برگ حنا شب در آب تر کرده بدار صبح جوش دهد آب بگیرد باز روغن کنجد ۳ و ۱۰ بار

۴ و

۴ و

بسوزد آب سوخته روغن باند

دافع جذام

نخود سیاه مار سیاه مدر ادر دو نهایت یکدم دست بامرها ده ۱۰ بار
احاله حال ساله اد لولا مار بالسر الفاق بل آرد

نیمه نخود در سبو کرده مار مقتول بالای نخود نهاده و نیمه بقیه از نخودها بالای مار داشته چهل روز سبو و سر نهام کرده در کثافت مدفون بدار بعد چهل روز سبو از زمین کثافت برآورده بسوزد چنانچه نخودها و جسم مار سوخته شود اما منجل و خاکستر نشود بلکه اندک از سیاه جدا چیده تواند برداشت هر صبح یک نخود یا دو مبروص مجذوم و کنار در ادای حال چیند فرو برد قدرت سیم الا تا چهل روز زاید بران

داد جیسمه دختر محمد

هلیله در آب لیموی ساییده ایب کنند

نافع برای رفع قرض القولنج

نهار جیره که آنرا الکتا الهاس گویند طریقه اخذ آنکه جیر جیره سوخته خاکستر شسل

در آب تمام شب بعد حل کردن داشته صبح از جامه بطرف قطیس ملدرایند

آب صافیش را در ظرف چینی دهد تا نمک سفید گردد و نمک در رخت اگر

عفیر گویند از این قوی تر و مقوی هاضمه بقدر رتی و برای اسهال یک ماشه

طریقه اخذ بدستور نمک پنج تا کل .

از

بفی گدیو شنگرف کافور موم اول از روغن دوغ گوسفند

۶ ماشه ۳ ماشه ۳ تولچه

برادر زرالو بعده شنگرف انداخته دود آلود بعده اندک گرمی ماند

باشد که کافور انداخته حل کند برادرام ماش بعد زرد آب از تنور بر آورده بسازد

و بر قرصه هایه چسپانند امانه بدون قرنات نسازد بلکه ضرر رساند

پارهای سرمه ده بیست تا کرم کرده در آب که خیسانده کرده بر آورده باشند

تا

قطفه کرده وقت ساییدن شبات المصری اگر مردار باشد اول سرمه برآید

۲ ماشه یک نیم ماشه

کرده

کرده ده یا نوزده بار بشویند تا که آب سفید از نشستن جدا شود بعده لال
مروارید مخروب یا بیغلات انداخته یا آب انداخته بعده سرمه بداور و نمک
بصری بساید آب انداخته و اول مروارید با هم بساید سرمه و نمک بصری
در آب نمک بساید و کثرت آمیختن کلات در سرمه موجب نزول الماء باشند
پیران و ضعیف مزاجان را دو بار و گرم مزاج را و بارد المزاج را یک بار الکحال
معمول و مفید دیده و بادیده صحت شد

نافع قولنج

تخم بسلیه نوشادر شوره قلمی ریوند چینی صبر سقوطری اسم سنا
توله ۶ ماشه ۴ ماشه ۶ ماشه ۱۰ ماشه ۶ ماشه
باریک نموده با آب بقدر نخود حب بندد صبح و شام یک حب تا دو حب موافق
سن و مزاج بیمار بدهد بعد اجابت غذا کوک دهند

مجرب فقیر صاحب

در باه احساس قدر باکور از دواء الفقیر ... بر بلاد بسر عرق و بدنی ما ... کوری کسی ... بدل موکیم
و حارش و دمل ... در سر بیم ... اما ... بهیج دوا به ... در کتاب ... مقالات
برای دفع ... ملا ... اول ... همان قیاس روغن ... آب ... بالعدل
بر موضع ... پیشتر ... در دو بار ... رافع ... ازدیاد

نصفه خون مجرد و غیره

نسخه شیخ اصغر علی صاحب
هلیله زنگ ۱ تولہ، پت پاپره ۱ تولہ، چرائته ۱ تولہ شب در یک آثار آب بخیسانند
صباح نیم آب صاف آن بنوشند

نصفه خون مجرد و ... از حکیم ... صاحب

هلیله کابلی ۸ ماشه، چرائته ۸ ماشه، پت پاپره ۸ ماشه، برگ نیم ۸ ماشه این همه ادویه را شب در نیم آثار آب
بخیسانند صباح جوش دهند وقتیکه نصف بماند مالیده صاف کرده دو دام نخته عسل
اضافه نموده بنوشند بعضی میان نیم ... حرف از نسخه نموده نویسیده اند کی ... ...

فرموده شیخ خدابخش صاحب

برای مزلوق لیپ زلی زده مغز بنبه یعنی کپاس اندرجو ۴ ماشه، ۴ ماشه، ۴ ماشه، تخم چربی حنفیه او را
همه را خوب ساییده ۲ ف ... لیپ کنند خشک گذاشته خوب لیپ کند هفت روز همان وقتیکه دور کند
باز لیپ تازه نماید با لا برگ تنبول بسته از رشته خام بند دهد و اگر سینه زیاده باشد پس ... ...
را در کلیز بر ساییده لیپ مقابل آفتاب ۳ روز نماید فضل رشود دوای دیگر برای مزلوق
نیلبا بچهناک ۱ ف، مال کنکنی ۱ ف، دود یعنی شیر اکس ۴ ماشه، هلدی زرد چوب ۱ ف، تیل لخند ۲ ف، اول روغن شیار را
جوش دهد و بعد یک جوش شیر آک در روغن انداز دو بعد همه دواء دیگر باقی مانده را
باریک ساییده و پرچه بیز نموده همه را در کرپاس بسته در تیل انداز دو همچون دیلب آتش دهد

هر کجا

هر گاه نه ۹ فلوس روغن بماند در شیشه نگاهدارد و بر قضیب حشفه کذا شته طلا از زیر و بالا هفت روز نماید و پرهیز از ترش عینه را مرد شود دیگر جلق لیپ زرد چوب بغیر عقد همراه باشد زبر زبرها

و بیخ درخت سیمان جنه سوراخ نموده زرد چوب در سوراخ چهل روز بدارد و سیجه ایستاده باشد بهمانطور بیخ کاویده و زرد چوب پر نماید سیجه را از بیخ بر بیارد و هلدی را

بعد چهل روز بیرآورده در آب سائیده هفت روز ضماد نماید به شود

لیپ برای جلق زده

پوکرمول زهره زیر بزرگ که پوک باشد آب لبصل که بنمان میخورند بیخ و نیم فلوس و شانزده عدد و بیضه اف اعدد ۵ ف

دارچینی قرنفل بزرگ بسباسه عاقرقرحا همه را باریک نموده در آب لبصل و بیضه سائیده لیپت نماید
۲ ماسه ۲ ماسه ۲ ماسه ۲ ماسه

وقت شب و صبح از ایک لولی گاو یعنی مسامه گاو بغیر آتش داده لیپ نماید و بعد دو گهری از آب گرم شوید ۲۱ بیست و یک روز همین وجه نماید عینه را بحال آرد و طول بیفزاید و مجرب شیخ جیو است

برای زلوق ادر به خوردن این دوا از سلاطین آدم ۳ ...

دارچینی کباب چینی عاقرقرحا خولنجان زنجبیل قرنفل جالیفل یعنی جوز بوه ۳
۶ ماسه ۶ ماسه ۶ ماسه ۶ ماسه

افیون مصری همه وزن از بدیش ۶ ماسه گرفته مشک ۲ ماسه همه باریک سائیده در عرق ... نماید

غربال بیز نماید و در شهد حب بسته بقدر نخود بخورد و یک حب بخورد و یک لبیب از آب دهان

بر قضیب نماید و بعده نزدیکی کند بسفت عورت خشنود گردانند

دوای خوردن برای امساک

کلقند	جوز بویه	صمغ و ماک	سونته زنجبیل	قرنفل	دار چینی	کباب چینی
۳ ف	۴ ماسه	۴ ماسه	۱ ماسه	۸ ماسه	۱۶ ماسه	۱۶ ماسه

همه را سائیده بوزن یک تا نک یعنی چهار ماسه در کلقند بهندد و بیشتر از مجامعت دو گهری را

یک حب بخورد و بالای شربت نبات بوزن چهار فلوس بخورد و عورت را خشنود

کند و امساک تمام آرد مجرب است

[illegible] خواجه بخش [illegible] حسن [illegible] در دوا [illegible] اداشت بعد [illegible]

[illegible] شفا یافت [illegible] ماسه [illegible]

[illegible] دانسته تا سه روز [illegible] یکبار هر روز

[illegible] تمام آرام شد [illegible] اندر [illegible] حرقه بول [illegible]

[illegible] بعد [illegible] خورد [illegible] ماسه [illegible]

[illegible] دو بار [illegible] تا شب [illegible]

[illegible] تمام [illegible] آمد [illegible] بعد [illegible]

[illegible] از [illegible] کرده [illegible] آب [illegible]

[illegible] دور شد [illegible] روز [illegible] روز چهارم

[illegible] وقت [illegible] آغاز [illegible] ۵ ماسه

[illegible] ۵ ماسه [illegible]

[illegible] دوا [illegible]

[illegible] در آب [illegible]

قیمت جعبه عدد

طلا منزلوق براده علاج یکشب در شیر میش تر زده بیالاو بعده سه روز

آن براده هر شب بسته باشد و صبح تا شام هم طلا بعد تا بی بیند الود و کر بندد

که رطوبت از عروق عصب منجذب کرده بعده بیارد تخم زالسین تخم [illegible] تا بجنه

۴م ف ۴م ف

مو تخم بارتیب تخم بکاین کنجد سیاه بالک کنکی طرلق [illegible] اجزاء

۴م ف ۴م ف ۴م ف ۴م ف

جوده کند که کج جنتر هم بو بند طریقه آنکه در دیگ طلا ادویه را دفعه بنهد

زیر آتش کند و سنگ ها در سوراخ بنماید و حفره بکاود که [illegible] آن

رانوی کند دود آتش در دیگ آن حفره [illegible] حفره بالائی متصل شکم

دیگ و بالای سر دیگ و در آن جوده آتش دهد و سرپوش بر دیگ کبیر [illegible] زده

عرق دیگ [illegible] طلا الود و بالا بر [illegible]

بندد تا هفت روز بر تقشر بمطلب [illegible] از فرنگی [illegible] مصدر عنابی [illegible] کنجد سیاه

بکتم بادبخته

انبه [illegible] گوشت سینه اسب همه را کوفته یکجا کرده در کرای آهنی دو حصه کرده

هم با دبخته

یا و

گرم کند بو تیا بسته از بالای زانو در زیر کمر تمام حماد کند تا یکپاس وقت روز بعده

همان یک بو تیا بالای ذکر و خصیتین بسته تمام شب بسته [illegible] روز دوم همان

طور از دو بو تیا ها سینه بطور سابق حماد کند و بسته بخواباند تا چهار [illegible] روز [illegible]

حل لغات لوامع ... اعلم ایها الطالب ارشدنا

تخم جزبار یعنی تخم سوختن کنوزانیه یعنی کل نخود سورنج یعنی

فلفل سیاه کلان بخلاف مرچ پوربه که خورد ... لوندرنا گوری یعنی لوند نانمور

کو اینه ... چینی سورنجان یکی قسم حجر ... ایلها ... رو یکین کاه

یعنی براده ... چوبش یعنی براده ... الا جر یعنی ... یعنی خورد

عراق ... تخم سیاه مثل تخم کشنیز ... اسرار

می باشد بسیار ... سیاه و اندرون سفید ... گورج ... از ... کار ...

... از ... بار ... تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه

نام

ازالیده بدست ... ارالیه بر عانه ادرار شود

حلاب ... دست

آید و خارش برود

عفص آب مسحوق طلایه ... الفوبا خردل وانکوزه علی السویه ... ضماد

کردن در آب پخته و ... ضماد ... ازالش ضماد کردن در ... لوازم ... رافع

العرق دافع

حزن ... در آب ... در چشم ... ... البلاد

... بخروج الدم ... ان ... عصفه ... مرتسته

... یا ... طلات ... بشد ... ... بر ...

دو دارشته

دو ... خپنه

۲۵۶

[illegible] آثار [illegible] زوال [illegible] تعالی [illegible] ملک [illegible]

همت [illegible] از همه [illegible] عشق [illegible] سخن [illegible] عشق

منظر [illegible]

[illegible] فراق [illegible] وصال [illegible] فراق [illegible]

[illegible] عشق [illegible] نشان عاشقان از [illegible] قطور [illegible]

ولهٔ برهان جلبی [illegible] آب [illegible] اجزای [illegible] اجزای [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	زنگ	قرنفل	[illegible]	زیبق	[illegible]
۱۰۳	۱۰۳	۱۰۳		۹ عدد	۱۰۳	۱۰۳	

[illegible] قند [illegible] باقند [illegible]

[illegible] عدد ۳ [illegible]

[illegible] آن قند را [illegible] کلان [illegible]

[illegible] دندان ها [illegible] احتراز از [illegible]

[illegible] عدد [illegible] دوغ و [illegible]

[illegible] زیاده [illegible]

قند [illegible]	[illegible]	زیبق	تا [illegible] مثل [illegible]	
۱ [illegible]		۱ [illegible]	[illegible]	

سالانه هر صبح یک حب با [illegible] بخورد [illegible] و بعد [illegible]
[illegible] ارار جوش کنند تا دوا بر طرف سالانه تا سه چهار روز به [illegible] دوا
[illegible] خواهد آمد از برگ چنبیا و [illegible] و [illegible]
آب جوش داده [illegible] بعد [illegible] بخار [illegible] آید [illegible]
[illegible] و بخار از دهن بر آید [illegible] که [illegible] صحیح [illegible]

[illegible]

بعد [illegible] دوا [illegible] بیارد [illegible]
ایضا
[illegible] در برگ [illegible] صبح بخورد [illegible] و بخار [illegible] نرسد [illegible]

[illegible] تمام [illegible] بیارد [illegible]
[illegible] چهار [illegible]
[illegible] هر روز بخورد [illegible] مقداری [illegible] بخورد [illegible]
[illegible] شام بخورد تا صبح [illegible] اگر دوا [illegible]

۸ ۲

بواسیر بالا و خون ... نسخه ... مستنبل که ... باشد

... که در آتش ... آنداخته سیماب ... همه را ... کرده در آتش

۶ مثقال

۶ مثقال

پیر کرده حقوق دوده عقیق و سنگ ... کاویده دا ... و دلیند ... با ...

ز ... بسوز ... خوب ... بیده ... آهن ... و بالا ... معقود ...

بو ... به ... الراس ... ذوالفقار

... از ... احتراز و محافظ ... سیماب ...

نسخه فاو ... بریان کرده ... و بالای ... کاویده ...

بار ... یا و ... بالای ... فاو ... دال الف

... و بر آن ... بخواه

این ... به بار ... خواهد ... دارد ... یکبار دو بیست ... در آب ... دو

و در آفتاب ... بار ... در قوام ... فوراً

رشته ... اول ... و بالای ... جوش ... قلع ... بقمر

احوال ... بر ... اول ... احوال ... یا ...

یا ... یا ...

۹۳

زردی بالائی زنبه ... ماجوا ... در ... ماجد ... زرد قلمی

بار ... چون ... کند ... دردسوزان و فرحه را ... اسپیده در احلیل

باشد و ... کبود لیسیده بالا باشد یعنی بیرون احلیل با آب بجیبانند

... روز ... چون ... همه باز دوا باشد ... برگ ... شب بخیسانند

صبح ... انداخته ... ترشی نلی بخولد ... برای حرمان ... سیاری ...

مقدار نیم فلوس در باد ... آمیخته ... خولد به ...

... روان ... دیک ... رستم با ... که در وکند ... اف

بیوسد بالا ... با به الش ... کند ... در ... با شدان را مقدار ... فلوس ... دای ...

کندیات ... کونید بیخ حنظل قند ... هفت ... هر ... یک ...

۲ف اف

تا هفت روز ... قرو ... کلان قرو بردن ... پاره ده کو ... و ...

پرهیز از ترشی غذا مالیده ... شکم ... وقت غذا ... طبیعت ... غیر ...

الض

بجورد ... آنها ... آوی ... قند ...

۴ف ۶ف ۱۰ف

حب ... ده ... نک ... صبح بجورد ... از ... باشد ...

ودهن ... الض که ... اجود ... زنگاری ...

خاکستر ... سوخته اجوای ... ۲ف

۲ف ۲ف ۲ف

پانزدهم

قند سیاه پاره همه را ... چهارده شب ... صبح ...

... اتا ... که داخته و اناس کلان ذکر برادرده بود

و تلخ ... آید بلکه ...

به شد قوله ... علیکم دعاء ... الایمان و دعاء السلطان ... قبیل

النظر الی وجه السلطان العادل عبادة قال ... احب الناس الی الله یوم القیامة

امام عادل لان منفعة عدله شاملة لجمیع خلقه و هو من السبعة الذین یظلهم الله

فی ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله امام ... دارا سلطان جهان

و ... ضعفا در جهان مثل سر در اعضا ... توان بردن

... انما تنصرون و ترزقون بضعفائکم قال

خصلتان لیس فوقهما شیء من الخیر الایمان بالله والنفع لعباده دولت

دو جهان ... مربوط به دو کار ... خدمت خداوند جل و علا

بصدق و اخلاص ... خدمت خلق خدای بجهد ... نمودن

ذات مطلق

یا احسن الدین والدنیا اذا اجتمعا اسماء ظلها ...

اعیان ثابته ظلها ...

یا داود ... ارواح ظلها

غنا دا

اجسام ظلها

سیماب ۶ مثقال برگ ... بیرون در دست ... حاصل ... درست ... [illegible]

... بیاید ... عسل

لحلم لونک دال چینی تخ

بی چهار کف عاقر قرحا سونبل کبیر و کوالیری سفید ... جوز بویا

در سفیدی ... مرغ ... ادل ... بیف ... دو در ... در ... تا که ارام شود

و سوا ... ار ... بر آید در سفیدی ... شیر ادویه ... امیخته ... و اگر ... بر دود

... بالا ... چسپانیده ... که دو ... روزی ... اسمان ... چون ارام شود

و دود ... از دوا ... بر ... چسپاند و نوعی ... شده ... نفع کرد و ای ...

و شرح ... را هم ... بر ... خورد ... اوان

چادر ...

... مرغ ... لکرل ... بعد ... یک ...

... صبح ... یک ... بخور ... بر امیخته ... و اگر ... را رسد

... الا اندک ... دست ... بخوات ... فرو برد

مرتبة على قسمين الاول في الالهي والثاني في الطبيعي متعقبا بلواحق الصور
والعيون متوكلا على مفيض العدل والخيرات انه خير موفق ومعين ولما كان
البحث في هذا المختصر مقصورا على بيان بعض اجزاء الحكمة رايت ان اقدم
ضبط الحكمة واجزائها على سبيل الاختصار فاقول وبالله التوفيق الحكمة استكمال
النفس الانسانية بتحصيل ما عليه الوجود في نفسه وما عليه الواجب مما ينبغي ان يعمل
من الاعمال وما ينبغي لتصير كاملة مضاهية للعالم العقلي وتستعد بذلك للسعادات
القصوى الاخروية بحسب الطاقة البشرية وهي منقسمة بالقسمة الاولى الى قسمين لانها ان تعلقت
بالامور التي لنا ان نعلمها وليس لنا ان نعملها سميت حكمة نظرية وان تعلقت بالامور
التي لنا ان نعلمها ونعملها سميت حكمية عملية وكل من الحكمتين ينحصر في اقسام ثلثة
اما النظرية فلان ما لا يتعلق باعمالنا اما ان لا يكون بمخالطة المادة شرطا لوجوده او
يكون وح اما ان لا يكون تلك المخالطة شرطا لتعقله او يكون والاول هو ما لا يكون بمخالطة
المادة شرطا لوجوده هو العلم الالهي تسمية الشيء باسم اشرف انواعه وهو العلم الاعلى والثاني
وهو ان يكون المخالطة شرطا لوجوده دون تعقله وهو الرياضي وهو العلم الاوسط والثالث وهو
ان يكون المخالطة شرطا لوجوده وتعقله هو الطبيعي وهو العلم الاسفل واما العملية فلان
ما يتعلق باعمالنا ان كان علما بالتدبير الذي يختص بالشخص الواحد فهو علم الاخلاق
والا فهو علم تدبير المنزل ان كان علما بما لا يتم الا بالاجتماع المنزلي او علم السياسة ان كان علما

لا يتم الا بالاجتماع المدني ومبادي هذه الثلثة من جهة الشريعة الالهية وفائدة
الحكمة الخلقية ان يعلم الفضائل وكيفية اقتنائها ليتزكى بها النفس وان يعلم
الرذائل وكيفية توقيها ليطهر عنها النفس وفائدة المنزلية ان يعلم المشاركة
التي ينبغي ان تكون بين اهل منزل واحد لتنتظم بها المصلحة المنزلية التي تتم بين
زوج و زوجة ووالد ومولود ومالك ومملوك وفائدة المدنية ان يعلم كيفية المشاركة
التي تقع بين اشخاص الناس ليتعاونوا على مصالح الابدان ومصالح بقاء نوع الانسان
والمدنية قد قسمت الى قسمين الى ما يتعلق بالملك والسلطنة ويسمى علم السياسة والى
ما يتعلق بالنبوة والشريعة ويسمى علم النواميس ولهذا جعل بعضهم اقسام الحكمة العملية
اربعة وليس في ذلك منافاة لمن جعلها ثلثة لدخول قسمين منها تحت قسم واحد

غزل ۳ قطعه ای درویش دل الریش اگر یار خواهی جدا باش ازین شوختر هیچ دوست نباشد
کار را کار در کار است بهترین کارها عبادت پروردگار است ازین خوشتر خیالی نیست سرم که دایم
در خیال یار باشم سر رشته دولت ای برادر بکف آر وین عمر گرامی بخسارت مگذار دایم همه جا با همه
کس در همه حال میدار نهفته چشم دل جانب یار نسخه برای بواسیر اگر خون بسیار افتد موقوف احمد یار
رید صاحب ... از حضرت سید ابراهیم ... زنجبیل هر دو در زنگ باشد

زنجبیل	سونته	جتر ک	سولف	سنا	
۲ م	م	م	۲ م	۲ م	

عسل ... ضعف ادویه شربت وقت خفتن توله

۱۰

بسم الله الرحمن الرحیم

ایت و من یتق الله از روز پنجشنبه شروع می کنند هزار بار اگر روز پنجشنبه

تا پنجشنبه دیگر کلده یکهزار و یکصد مرتبه دیگر خوانند بر سر شیشه به نیت

زکات فاتحه نیاز حضرت رسالت پناه برسانند این زکوة

و بعد از زکات موجب خواهش خود ورد دارند هر گاه ... [illegible]

هر جا که برای مطلب ... [illegible] ... در پنجشنبه ...

جمعه یا شنبه ... سه چهار روز ... پنجشنبه ...

۲

برای ... [illegible] ... است ... [illegible] ... نبات

... [illegible] ...

هر چهار ... [illegible] ... بعد هفت ...

... [illegible] ... و بالای آن نان ...

از ... [illegible] ... و ... [illegible] ...

از ... [illegible] ... و بعد کله ... [illegible] ...

و ... [illegible] ... آب گرم ... [illegible] ... و از ... [illegible] ...

بهر

از ضربت چارپا دوا اینکه مجرب اوّل مقلوبت برگ درخت آلو هر چه خوب پخته باشند
تمام بپزند و نه چنان پخته شود که زرد و بسیار شود و در نیم جوش قدری نمک ساییده [illegible]
این [illegible] در آب گرم یا [illegible] او در [illegible] بالا بگیرد ازار و [illegible] عوض [illegible] نشود و چهار
بیمار [illegible] تا هفت روز [illegible] به نمک و [illegible] پخته داده باشند [illegible] برود
روز چون هفت روز [illegible] و [illegible] گرم [illegible] پهار [illegible]
[illegible] تا هفت روز [illegible] دیگر [illegible] و [illegible] دست [illegible]
از [illegible] حمیر [illegible] دیگر از [illegible] [illegible] خالص نشود [illegible] [illegible]
[illegible] به [illegible] [illegible] [illegible] باشد کا [illegible] [illegible] برابان
[illegible] پخته در [illegible]
دوا [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] زنجبیل [illegible] [illegible] کنگیر [illegible]
[illegible] در آب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بسته [illegible]
[illegible] هفته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

برای قرحه دادن بند استخوان هود سوخته که در [illegible] باشد

خرمهره ۵ زرد سردار سنگی زال [illegible] برابر [illegible]

با شکر [illegible] بدارد بوقت حاجت در دو روز بند برای قوت باه [illegible]

[illegible] خشک [illegible] هو صلی سفید

نیم باو [illegible] تال [illegible] شکر سفید باو

[illegible] کوفته [illegible] بدارد [illegible] صبح بوزن [illegible]

در شیر [illegible] فلوس

[illegible] دوا برای تقویت [illegible] و نشه [illegible]

و دیگر [illegible] اعلم

صمغ ببول	ریوند چینی	تخم [illegible]
[illegible] ماشه	۲۰ ماشه	۱۰ ماشه

[illegible] بلعته سپید [illegible]

[illegible] در آب گلاب [illegible]

[illegible] سبیب

[illegible]

اول [illegible] [illegible] دو [illegible]

[illegible] ازرونی [illegible] دوا [illegible]

[illegible]

مضیق سمندر سوکه با جهل که به الرکر لونک الالحی مصرار ایرا اکر سمی

قطعه یاد داری که وقت زادن تو همه خندان شدند و تو گریان

هم چنان زی که وقت مردن تو همه گریان شوند و تو خندان

یعنی هینگلو

سیاه زنگ نباشد اگر نباشد

عنایت مظهر عنایات الالهی سرکه ... شنگرف در بیضه ماکیان

انداخته دهن بیضه را از خمیر آرد نخود بسته در گوشت تا پانزده روز بپزد گوشت هر کس بخورد مضرت نیاید

درین مدت شنگرف ... خواهد شد برکشیده مقدار یک برنج با برگ تنبول صبح بخورد تا سه روز بعد از

هفت روز قوت باه و شهوت طعام ده چند پیدا کند بلکه بالوس را نفع دهد ... نخورد الصابون

برای قرحه داخل قضیب که وقت بول درد عظیم دهد شب یمانی سائیده و شنگرف بوزن برابر در پوست

درخت بینبیل با ورد ... مقدار رتی با ماء العسل غیر مشغل بنوشانند ظاهر سنگ ادداوت

در سه روز آرام شود بعد آرام هم تا پانزده روز خوردن شفا در کار یافت از بسیار اطبا ...

برای دفع افیون ... اجوائن خراسانی و کچله هر دو برابر کچله را در آتش بریان کرده هر دو را باریک

بعد اگر در خاطر آید خاکستر انداخته مشابه افیون سازد عوض افیون ... و افیون ... هر روز

... برای قوت باه ... را یکبار آید

شنگرف تولد در یک ... نخود در پارچه باریک بسته داخل کنند و مقدار دو ... سیاه چهار ... انگشتر

که هر ... هر فلوس ... در ... الحال ... اول مقدار ...

آتش خفی کند
کافته در آن اشکهای انداخته بسوزند چون شعلها برآیند اشتعال موقوف کرده آن سنگ فسفر در آن آتش خفی کند
بجوال یکصد و هشت بار در آتش مذکوره بسوزد سنگ سفید خواهد شد مقدار یک برنج با برگ تنبول که را
همان روز دست آید و پنج تار غله و پنج تار شیر خواهد خورد تا یک دو روز همین قدر غذا خواهد
خورد با بیست زن مجامعت خواهد کرد بعد دو سه روز هر حالت اصلی باز خواهد آمد باز اگر یک برنج
خواهد خورد همان فایده خواهد داد باز حالت اصلی مرا خواهد کرد بلم جرا **ایضاً صندل**
[illegible] کاندلی کاوی ساییده نیمی اول برابر کند یک گرفته
خوب ساییدها در تهالی نهاده بهالی برنج در آفتاب شدید نهند که از آن مثل تیل زرد از آن روان
شده در شیشه فراخواهد گرفت اگر زیتونهای نقره آن را بالیده در آتش سرخ کند زرد کرده ...
برای دفع آتش دانه سبز در انگوزه ساییده اندوده کنند و در روغن بریان کرده و رشته در آن سفته با گوش حلق
کرده دانه مذکور در سوراخ گوش دالند از آن وارسته در آن ساییده قطرات اولی در انف افگنده باشد
تا اخلاط اطراف انف بدر افتد بوده برای تبدیل سوء ملیح بادر در رابه موضع سمع دانه کرم سفید ...
و ایضاً برای دفع [illegible] در گوش اندازد و برای مجنون مقدار دو سه فلوس بوا بر بو
داغ جنون باشد **ایضاً سیماب** ارزیر سفید اکبر و زر هم ساییده در بیضه مرغ
٤ ماشه ٤ ماشه
کفرانات سیاه مار انداخته
نیمانه و یک ماشه دارچینی ساییده انداخته بالای آن گل نیز وقتی نموده در آتش انداخته و ...
بعد از آن بهمان طریق در بیضه دویم انداخته نیز در آتش بسیار آتش بسوزاند

مرهم نافع جراحت‌ها و قروح معمول مغول بیک که از فرنگ آمده بود جراحت به کرز

که مردار هم سبز دایده و اندمال آورد موم سفید روغن زرد

پیه بکری پاک کرده فتیله بهی بهه

۲ ف سه ف

نیم ف نیم ف

مردار سنگ سفیده کاشغری

ربع ف نیم فلوس

برگ‌های نیم سبز پاک کرده پنیر ماکهنه

ربع فلوس

ا ف

زال اول برگ‌های نیم خوب سایده تکلیه کرده در روغن سوخته سیاه کنند بیرون

انداز در روغن مذکور از آتش جدا کرده موم در وی انداز چون قریب سرد شدن رسد

جمله ادویه در سایده حاضر داشته باشند انداخته بهم هموار کنند هر چیز را اگر

یا فتیله کرده بمرهم آلوده بر آلوده که زخم از مردار هم پاک کند و هم اندمال بخشد و اگر الایق

بلند بالا باشد باز هم چسپاند و اگر زخم کشاد باشد از ادویه زال و فتیله بهی بهه و بهدانه

پاک کرده بوزن مذکوره در روغن مذکوره تکلیه سوخته و موم انداخته مرهم کرده آن بر

شنگرف یک فلوس در زرد جهل بیضه که یک کاسه مقدار کنار خورد ملی کاسه در روغن

بریان کرده یک غلوله با شیر بخورد

دیگر شکر و چهار

هو

اللهم شتت شمله وخرب بنيانه وقلل ثمن
وبدل احواله وفرق جمعه ونكس اعماله و
وبدل قلبه واقطع رزقه وقصر عمره و
وخذله اخذ عزيز مقتدر يا عزرائيل اقبض
ارواح فلان بن فلان واجمع
زوال ارباب جلال وجاه والاسم
جمیع والاسم یک ... هزار بار خوانده اگر
... روز ... شمس ...
صفر خواند چهل روز یک بار هر روز تا چهل روز خواند
... اوهام ... حلال

بوقت سحر [illegible] کردن این اسم الهی [illegible] یکبار بخواند

بسم الله [illegible] الجبار القاهر القهار المتکبر القوی

السبوح اللهم صل علی محمد سید القاهرین علی

اهل عرفات العالمین

هو

۱۸

غفلت مین کتی میری عمر جیسکه سونی یا ہنر
خدا کی واسطے اب تو جگا دی یا الہی
رحیمان میری کون بہشتی باغ کر تو تون
مدیجو اگ کا تختا میری سونی کون یا الہی
مجہا سن رحمت کی دکہ سینی بجای فضل اپنی سون
تو ہی غفار اور ستار مجہی دی الحجّتش کی
مدد کر رحمتی یا تو ان کرم اپنی کون یا الہی
نظر کر حال میری پر نظر رحمت سوا مجہ پر
ذرون دون ہی پاک بخشیو تون تہار
گناه میری تون بخشا مرد اپنی کون یا الہی
سبہی وسواس شیطانی سبہی نیکی عمر میری
سبہی تیری ظاہر ہی میرا اسرار یا الہی
قیامت میری اپر کا ہو ندو کیا ہوئیگا
دلی بازار ماں زسوا نکر تو مجہ کون یا الہی
بنان جانی گناه کیئی تو تون جانی [illegible]
تحت الله نکر شیطان کی نکر تو مجہ کون یا الہی

زنبور را در میان روغن کنجد غرق بدارد چون بداند که جسد زنبور گدازان شد

بالا باریک مغروف بنهد و یکپاره میخ آهن بعد در میان او بنهد آهن کرده

زنبور بدارد و بالای آن انگشت ظرف را بدارد چون بداند که در گداز

آید پرچه را با چوب بسته از ادویه های مرغینه زنبور تر کرده قطره قطره از بالا

میداده باشد غرض آنست که زیاده بدهد هر قطره که بر گرد جسد زنبور بیافتد

جذب شود چون بداند که قطره زنبور نماند قطره دیگر بدهد همین طور هم

آن روغن مرکب را باز در جسد زنبور بسوزاند این ترتیب را یک شبانه روز میکرد

بعد از آن چون بداند که تمام شد [illegible] سرخ از جسد زنبور [illegible] و بلکه [illegible]

از سفید [illegible] کند که لایق کار شود هو

الغرض بغفلت رفت عمر من چنانکه درخواهم کنون از [illegible] دیگر بکن بیدار

رحما قبر این مسکین بگردان روضه جنت — بگردان خود پناه من ز زحمت ها یا رب

مرا از درد بیماری بفضل خود نگه داری — بفضل خویش کن یاری برای این بیمار یا رب

امید مغفرت دارم که غفاری و ستاری — ولیکن از [illegible] ترسم تویی قهار یا رب

ضعیف حال [illegible] مگر لطف و فضل بخشایش — گناهانم [illegible] زیر بار استظهار یا رب

ز وسوسه های شیطانی دگر خطرات نفسانی — از این ها [illegible] مرا آزار یا رب

بروز حشر در محشر چه خواهد شد عبید الله ... ملکی ... بر سنده در سوا در زار ... با ...

خداوندا تو میدانی [illegible] بد گردم نباد ... بدست کی شیطانی ... ... یا ...

دو بیدم در ره شیطان فتادم در جحیم ... ازان زندان ... ...

بصد خواهش ... این نام جنبانم ... خاک بیجانم که تا از کنج افغانم ... بیزار یا ...

بحق انکه موجود ... محمد را ... بستودی ... هر چه هست ... ... ان ... دار یا ...

دران ... ... کنه جانم ... چو بگذارند ... خلق ... بگذار یا الله

چو منکر ... ... خابر ... اگر رحمت کنی شاید ... توئی غفار یا ...

چو جانم ... از تن ... بیزار ... خلق ... تو آنم رحم ... مشو بیزار یا الله

خداوندا ... کارم گناه بیعدد دارم ... رهائی ده ازین ... [illegible] غفار یا الله

ره دور ... پیش ... ندارم ... بگیرم ... ببخش از رحمت ... ... یا ...

نه دنیا ... دارم نه ... ... نه دیگر ... دارم ... ... یا ...

منم ... ... چون دا ... ... یا ...

... مصطفی با ... ...

... ...

... ...

... رعفران ... ...

مدرّ است بار دهد این است تخم کاسنی تخم خیارین سکنجبین ماء الفواکه تخم خرفه خشخاش کاهو

ماء البطیخ اسفناج آنچه مدرّ است حار این است تخم انیسون بادیان برنجاسف زوفا کرفس کرد

کمافیطوس ناخواه سداب تخم گزر دارچینی آنچه مدرّ است معتدل برسیاوشان تخم خربزه یکمثقال بارد

و خیار را ضم نمایند چنین تخم کاسنی و خیارین را که بدهند و دوای معتدل به ادرار بول کنند

انیسون و بادیان را با سه درم شکر بخورند و در یک من آب بجوشانند چون نصف بماند صاف نمایند

و تخم خیارین و تخم خربزه را یک سه درم کوفته با طبیخ مذکور آمیخته و این مقدار شربت کرده

شربت نمایند و باده با ادرار برآرد و حصاة بشکند و اگر بخورند و نانخواه کوفته و صحیح بکوبند

حقنه است که تخم کاسنی و خیارین و خربزه مدرّ کند و این عمل کند و از هر جزء یک سه درم بکوبند

و سر بریان تقلیه کرده چند گشتر بکار برند و یک و نیم حجم او کوفته نخورند

علاج نقرس که فتیله بر شند و علاج از هر یک مثقال و ادرار علاج که فرود آید و علت او سنگ

بار باشد مرشد ... بسته بشکند و اگر کم ... آمد باشد ... غلیظ ... بلکه سنگ ... حرارت و قلّت

عرق

... مدرّ دار از هر است طبیخ که ... برآرد و ... دو از ... از جهات ... باشد ... کرد

ورد و عاقر قرحا ... محتسب ... آید ... آرد ... در آن ... زرد و ... بر ...

و از باب ... اگر ... تخم ... و ... بمقدار ... بیشتر ...

و به ... روز ... سه روز ... تا ... روز ... تا ادرار ... ... کنند

و در بیان حصر ... مقویات اعضاء اربعه رئیسه دماغ
دل و جگر و سینه ... که ... حجت ... گزینند مقویات دماغ
سیب بهار به بهار امرود گلشن ... الورد نارنج بلیله ... بادرنجبویه زنجبیل سعد
سنبل الطیب ... عود عنبر غالیه قرنفل کندر روغن عبهر و دماغ ...
گوشت ماکیان و دراج ... مقویات دل و مفرحات آن امرود انار ...
... سیب بهی صندل ... مشک گل ... اگر با کافور ...
... مروارید ... نارنج بلیله یاقوت ورق زر و نقره ... ابریشم ...
... ابریشم بهمن لفاح ... بادرنجبویه ... درونج دارچینی زرنباد
زعفران ... سنبل سعد سلیخه ... عود عنبر و جدوار فادزهر فاوانیا ...
نعناع ... کاسنی ... انار ... اطریفل الطیب ...
... دارچینی غافث قرنفل ... [illegible]
... [illegible] ... مقویات ... [illegible]
... [illegible] ... تربد ...
... دارچینی زرنباد ... سلیخه ... قرفه قرنفل
... [illegible] ... لفاح عود ... [illegible]
... [illegible] ... ضعف ... [illegible]
... [illegible] ... ادویه ... [illegible]

دیوار گرم و ازای در روی پیشانه اند نخست تب بستگر [illegible] صورت

[illegible] باشد

بیمار را چاره آنکه [illegible] در [illegible] هیچ آثار [illegible] بستنی [illegible] عصبی [illegible]

آنرا پاره باید کامد اقوال [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] آنرا [illegible] نصف

در [illegible] عصبی [illegible] چند [illegible]

اندازه [illegible] آن نصف [illegible] چند [illegible]

دیگر [illegible] آن [illegible] هیچ [illegible]

[illegible] شد آن پاره [illegible] عصبی [illegible] در [illegible] عصبی

[illegible]

[illegible] آن [illegible] که [illegible]

[illegible] زیتی [illegible] صلابه [illegible]

[illegible] در [illegible] دروغ [illegible]

[illegible] یک [illegible] از آن [illegible]

[illegible] هر یک یکدام [illegible] نصف [illegible]

[illegible] آثار در [illegible]

[illegible] آثار [illegible] یک [illegible]

آثار [illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible] هیچ [illegible] یک [illegible]

علاج مطبوخ حب الملوک تا پنج دانه حب الملوک گیرد پنج دانه مغز تخم کنجد بادام در روغن بریان

سه بیضه بکند و چند اندر رخنه ریزد تا به جای چکاند که نرم شود بعد خمیر در دو حصه

بگیرد دیگر تا نیم با قیمه در جوش بگیرد و حب بسته حاصل شده کند و دو قسم دهد و در شیر

همین قدر دهد در برابر آن بکشد سبب داده وقت چاشت مقدار از ده مثقال

تا عرق در بشکند الحفه شتی ببندد شربت لعاب شیر

بگیرد دیگر روز همه عقیده جوش شد و بالایش جوش کند در آن بر دیگ را همی نهید

جمله گرم گرم حب بیک جوش تا آنکه بشکند بماند و کف آن آب بر خرقه کوزه تا پاک

بیت کند صاف دو دم سه کرم صاف سوده سه تا بشکند و احتیاط کند در آب رنگ

برسد و قدر آن حب مثقال سه کند

نخ ما نوره ریزد چنین کند بعضی در آب کنند که تقدیر اینکه آن علاج را بدهد و کشش

از آن که گوی سیه به جدا دهد تا آنکه بکند دمه بر طرف شود

٣٠٩

۳۱۲

۳۱۲

خاصیت سوره یس از حضرت امام جعفر صادق علیه الرحمه از جهت مهابت و [illegible] خلایق و عقد زبان
و عقد القوم و [illegible] دشمنان فرموده اند اگر کسی روز هفت بار بخواند مستجاب الدعوات شود هر عملی که کند [illegible]
اگر قصد [illegible] دارد باید آب باران و آب روان غسل کند و در سه شب چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه بعد از آن [illegible] سوره
[illegible] سوره [illegible] بار بخواند و دم زند وضو سازد دو رکعت نماز حاجت بگذارد [illegible] بعد [illegible]
یس [illegible] بار بخواند [illegible] پنجشنبه بعد از سلام [illegible] حاجت خواهد روا گردد اگر برای تسخیر خلایق [illegible]
[illegible] بعد از نماز صبح بر کاغذ [illegible] سفید [illegible] هفت بار بخواند و دم کند بعد بنویسد [illegible] مشک و زعفران
[illegible] بعد تمام [illegible] هفت بار سوره [illegible] بخواند و [illegible]
[illegible] چهار [illegible] مسخر [illegible] شوند اگر کسی را از عشق [illegible] احوال [illegible]
[illegible] پنجشنبه تا آدینه [illegible] بر آمدن آفتاب [illegible] سوره یس [illegible]
[illegible] راه [illegible]
[illegible] کسی در خانه [illegible]
[illegible] آتش باشد [illegible]
اگر [illegible] هفت بار [illegible] صندل [illegible] هفت بار [illegible]
[illegible] سوره [illegible] بخواند [illegible] آتش [illegible]
[illegible] هفت [illegible] الحمد [illegible] سوره یس خوانده در طعام [illegible] دیوانه [illegible]
[illegible]

[illegible]

روز ... مظفر شاه ... شکار بودم ... [illegible]

در اغیان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دو روز سے بارش خوب ہو رہی ہے — از دو روز باران خوب می بارد

بیشک بارش اللہ کی رحمت ہے — بیشک باران رحمت خدا است

میں تمہیں دس روپیہ ماہانہ دونگا — من شما را ده روپیه ماهانه خواهم داد

اب کے لڑکوں نے امتحان خوب دیا — امسال کودکان امتحان [illegible]

آج صبح سے برابر بارش ہو رہی ہے — امروز از صباح یکسان باران می بارد

میرا بیٹا چودہ برس کا ہو گیا — [illegible] من در چهارده [illegible]

یہ بادل مشرق سے اٹھ کر چھایا — این ابر از مشرق برخاسته [illegible]

یہ بادل قبلہ کی طرف سے آیا ہے — این ابر از سمت قبله آمده است

کیا وہ پیارا کل آئے گا — آیا [illegible] فردا خواهد آمد

ابتدائے عشق ہو رہا ہے — ابتدای عشق است [illegible]

آگے آگے دیکھئے ہوتا ہے کیا — [illegible]

[illegible] — افسوس [illegible]

1 - 7
1 - 5

2 - 8

9 - 6
10 - 6

15 - 6 - 0

125

15 - 0

6 - 0

11 - 11

31

157 - 8

157 - 8
78 - 12

9 - 8
15 - 8

25 - 5

157 - 8 - 0
12 - 8 - 0
13 - 2 - 0

15 - 10 - 6

2 - 6
2 - 1

3 - 0

5 - 0

10 - 0

9 10 12 16
كتاب البيوع باب المبايعة في المعاملة باب الخيار باب الربا باب المنهي عنه من البيوع باب الكسب وطلب الحلال

24 28 29 35 36
باب السلم والرهن باب الاحتكار باب الافلاس والانظار باب الشركة والوكالة باب الغصب والعارية

41 42 44 47
باب الشفعة باب المساقات والمضاربة باب الاجارة باب احياء الاموات والشرب

53 57 59 64 66 69
باب العطايا باب اللقطة باب الفرائض باب الوصايا كتاب النكاح باب النظر الى المخطوبة

74 76 80
وبيان العورات باب الولي واستيذان المرأة باب اعلان النكاح والخطبة والشرط باب المحرمات

84 88 90 93 95
باب المباشرة باب الصداق باب الوليمة باب القسم باب العشرة النساء وما لكل واحد من الحقوق

103 107 110 116 121 123
باب الخلع والطلاق باب المطلقة الثلثة باب اللعان باب العدة باب الاستبراء باب النفقات

127 129 131
وحق المملوك باب بلوغ الصغيرة وحضانته كتاب العتق كتاب العتق عبد المشترك

135 139 144 153 159
باب الايمان والنذر باب في النذر كتاب القصاص باب الديات باب ما لا يضمن من الجنايات

164 162 171 182
باب القسامة باب قتل اهل الردة والسعاة بالفساد كتاب الحدود باب قطع السرقة

189 191 192 193
باب الشفاعة في الحدود باب حد الخمر باب ما لا يدعى على المحدود باب التعزير باب الخمر

201 213 215
ووعيد شاربها كتاب الامارة والقضاء باب ما على الولاة من التيسير باب العمل

218 221
في القضاء والخوف منه باب رزق الولاة وهداياهم كتاب الاقضية والشهادة

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران